

مرور برخی از نکات اخلاقی

اشاره‌های مختصر به برخی
از فضائل معصومین

نگاهی متفاوت به صلح
امام حسن علیه‌السلام

سال اول / شماره ۲ / زمستان ۱۳۸۹ - ربیع الاول ۱۴۳۲ / ۹۰۰ تومان

دُر ابو تراب

علیهم‌السلام

فصلنامه تخصصی فضائل اهل بیت

نیروهای سیاسی و مذهبی
شبه جزیره عربستان
معاصر با عصر ظهور اسلام

"ابراهیم" چگونه
"خلیل" شد

ما حسینی هستیم، مبارزه می‌کنیم...
جنگ یا صلح؟!!
ما حسنی هستیم، مدارا می‌کنیم...

به دنبال ایلیا می‌گردم!

مشخصات سررسیدها به صورت پیش فرض

صفحات ابتدایی مرسوم
صفحه مشخصات دارنده سررسید
نمای سال ۹۰ در یک صفحه
نمای هر ماه در ابتدای ماه
ساعات شرعی کل سال
دفترچه تلفن



خدمات اضافی قابل ارائه

طلاکوب یا نقره کوب لوگو روی جلد
حک کردن لوگو روی جلد
صحافی سیمی با جلد چرمی (ساده یا بافتدار)
چاپ آرم، لوگو، نام شرکت یا ... در تمامی صفحات داخلی
اضافه نمودن صفحات رنگی تبلیغاتی در ابتدا یا میانه
طراحی جلد اختصاصی با سلفون مات، برآق یا موضعی
قفل دار بودن جلد
استفاده از کاغذ بافتدار در صفحات داخلی
طراحی اختصاصی سررسید
کاور روی جلد با طرح یا برش خاص متناسب با لوگو یا
درخواست‌های دیگر



نمونه صفحات داخلی

تقویم ویژه ابوتراب

جیب پالتویی

هر هفته یک لقب،

یک جمله،

و یک حکایت از امیرالمومنین علیه السلام

جهت سفارش می توانید با شماره ۰۹۱۲۴۲۶۰۷۸۵.

تماس بگیرید و یا درخواست خود را به

آدرس info@abotrab.com ایمیل بزنید.

آغاز امامت یا آموزش برائت؟!!

ذکر ابوتراپ

www.aboutorab.com

اولین فصلنامه تخصصی
پیرامون فضائل اهل بیت (ع)

کاری از سایت ابوتراپ

مدیر مسئول:

رضا رهنما

Rahnama@aboutorab.com

سر دبیر:

حامد داوودندی

Davoodvandi@aboutorab.com

تحریریه:

محمد ابراهیم کلباسی

حسین ادیب زاده

حجت الاسلام ظهیرالدین

مرتضی محمدی

سید جواد حسینی

امیر حسین خرازی

گرافیک:

هانی شریفیان

حمیدرضا افضل تژاد

طراح جلد:

کلک پارسه

با ما در تماس باشید:

Zekr@aboutorab.com

زمان: سال ۱۱ هجری	زمان: سال ۴۹ هجری	زمان: سال ۴۰ هجری	زمان: سال ۶۱ هجری
مکان: مدینه	مکان: مدینه	مکان: کوفه	مکان: کربلا
خبر شهادت پیامبر اسلام (ص) در تمام شهر پیچیده است. آخرین پیامبر الهی از دنیا رفته است...	سرانجام ابن ملجم ملعون آنچه نباید می کرد را انجام داد. امام المتقین، حضرت علی (ع) در شب بیست و یکم ماه رمضان مقارن طلوع فجر به شهادت رسیده اند.	پس از چهل روز بیماری بر اثر سم، امام حسن (ع) به شهادت رسیده اند. وصیت حضرت، خواستند ایشان را در کنار جدشان دفن کنند اما مخالفان مانع شده و تیرباران کردند.	در اطراف دشت کربلا بودیم که خبر به شهادت رسیدن سرور جوانان بهشت به گوشمان رسید. به هر ترتیب بود خود را به آن جا رسانده و به جستجو پرداختیم. عاقبت امام زین العابدین (ع) را یافتیم...
ما - از آنجا که جزو شیعیان پر و پا قرص امیرالمومنین (ع) هستیم - ابتدا دوان دوان به سوی ایشان می رویم و آغاز امامتشان را تبریک می گوئیم (!) سپس رو به حضرت صدیقه طاهره می کنیم و به ایشان نیز تبریک می گوئیم. (!؟)	آسمان و زمین در ماتم نشسته است؛ فرشتگان بی قرارند؛ عرش الهی می لرزد...	ما هم بنا بر تشخیص وظیفه، در چنین وضعیتی خود را به سرعت به حضرت اباعبدالله رسانده و آغاز امامتشان را تبریک می گوئیم. (!)	تبریک می گوئیم. (!)

اما راستش را بخواهید، هر چه در روایات جستجو می کنم و در هر صفحه ای از تاریخ که خود را قرار می دهم، هرگز نمی توانم اولین روز امامت هیچ امامی را به او تبریک بگویم. نه تنها من، که هیچ شیعه و محبی چنین نمی کند. چگونه در مراسم تدفین پیامبر (ص) حاضر شویم و به امیرالمومنین (ع) تبریک بگوئیم؟! چگونه در کربلا به امام سجاد (ع) تبریک بگوئیم؟! و... حال، پرسش دوم این طور مطرح می شود که پس چگونه چنین روزی عید قرار داده شده است؟ برای من پاسخ این سؤال روشن است. این روز عید قرار داده شده است، زیرا در این روز نفرین حضرت صدیقه کبری، فاطمه زهرا (ع) به اجابت رسیده و به فرموده پیامبر (ص) خداوند متعال در چنین روزی دشمن خود را به هلاک رسانید.

و بدین جهت اهل بیت (ع) و انبیاء و اولیاء الهی، همگی در این روز شادمانند.

ما نیز به عنوان محبین آن بزرگواران و به تبعیت از آنان چنین روزی را جشن گرفته و در آن شادمانیم، نه به خاطر سالروز تاجگذاری بلکه به جهت سالروز به هلاکت رسیدن دشمن خدا و اجابت نفرین یگانه دختر خاتم پیامبران.

نکته بسیار مهم دیگری که حتماً باید مورد توجه قرار گیرد، این است که شادمانی ما در این روز نباید منجر به ایجاد ناراحتی، رنج و زحمت برای شیعیان پاکستان، افغانستان، عربستان و... شود. چرا که جان مؤمنان بسیار ارزشمند است و باید با تمام توان، از ریختن خون شیعیان و دوستداران اهل بیت (ع) جلوگیری کرد.

این مهم، تدبیر و راهکاری هوشمندانه می طلبد که در سایه ی آن، هم عید بزرگ نهم ربیع الاول - آنطور که باید - بزرگ داشته شود و هم اعمال ما در این روز، در هیچ نقطه ای از دنیا، کوچکترین رنجی برای دوستداران اهل بیت (ع) ایجاد نکند.

و اما مدعیانی که گمان می برند، بزرگداشت روز نهم ربیع الاول در روایات معصومین (ع) و همچنین تاریخ تشیع، تنها به خاطر تقارن آن با سالروز آغاز امامت امام زمان (ع) بوده است، در مقابل دو پرسش مطرح شده با چالشی جدی رو به رو خواهند بود و می بایست به صورت روشن به این دو سؤال پاسخ دهند.

روز نهم ربیع الاول در روایات اسلامی بسیار بزرگ دانسته شده است. ائمه معصومین (ع) این روز را عید شمرده و برای آن فضائل بسیار نقل کرده اند. آن بزرگواران ضمن برگزاری جشن و سرور در این روز، به شیعیان و موالیان خود نیز دستور می دادند این روز را عید گرفته و همچون سایر اعیاد خوشحال و شادمان باشند. اگر کسی در این روز اتفاق کند، خداوند او را می آرزود. همچنین اطعام برادران دینی، خوشبو کردن آنان، توسعه بر اهل و عیال، پوشیدن لباس نو و شکرگزاری خداوند در این روز مستحب شمرده شده است.

حضرت علی (ع)، هفتاد و دو نام برای این روز ذکر می فرماید که برخی از این نامها عبارتند از:

روز استراحت مؤمنان، روز زایل شدن اندوه و غم، روز تخفیف گناهان شیعیان، روز بر هم شکستن بنای کفر و عدوان، روز عید بزرگ خدا، روز مستجاب شدن دعا، روز در آوردن لباس سیاه، روز شکسته شدن شوکت مخالفان، روز عفو از گناه شیعیان، روز عید اهل بیت، روز مقبول شدن اعمال شیعیان، روز قهر بر دشمن، روز خراب شدن بنیان ضلالت، روز خنک شدن دل های مؤمنان، روز رهایی مؤمنان از شر کافران، روز برطرف شدن بدعت ها، روز ترک گناهان کبیره و... .

این روز آنچنان با ارزش قلمداد شده که تعبیر «غدیر ثانی» در مورد آن به کار رفته است.

اما به راستی به چه جهت از چنین روزی با نام غدیر ثانی یاد شده است؟ آیا چون در چنین روزی امامت امام دوازدهم آغاز می شود؟

برخی نهم ربیع الاول را سالروز تاجگذاری امام زمان (ع) معرفی کرده اند. و این عنوان - به ویژه در چند سال اخیر - در میان مردم رواج بسیار یافته است.

حال، طرح این پرسش منطقی به نظر می رسد که آیا ارزش روز نهم ربیع الاول تنها در تقارن آن، با روز تاجگذاری امام زمان (ع) خلاصه می شود؟ و دلیل بزرگداشت این روز در روایات ما، همین مطلب است؟ از طرفی، ذکر این نکته نیز خالی از لطف نیست که اگر هم بنا به بزرگداشت سالروز تاجگذاری امام عصر (ع) بود، می بایست، این بزرگداشت در روز هشتم ربیع الاول صورت می گرفت نه روز نهم! چرا که امامت ایشان، از روز هشتم این ماه، آغاز شده است.

مشترک شوید!

برای اشتراک ۴ شماره از این فصلنامه، مبلغ ۴۰۰۰ تومان را به شماره حساب ۰۳۰۸۶۳۵۱۷۱۰۰۴ سیبا بانک ملی ایران به نام رضا رهنما واریز نموده و تصویر فیش را همراه با مشخصات زیر به آدرس اینترنتی Zekr@aboutorab.com ایمیل کرده و یا به شماره ۰۲۱-۲۲۴۵۸۵۵۱ فکس نمایید. همچنین می‌توانید مبلغ مورد نظر را به شماره کارت ۲۴۱۶-۱۴۸۴-۹۹۱۱-۶۰۳۷ واریز نموده و اطلاعات پرداخت خود را به همراه مشخصات زیر ارسال نمایید.

نام و نام خانوادگی - نشانی دقیق پستی - کدپستی - تلفن ثابت - تلفن همراه
شماره فیش - تاریخ فیش



راهنمای مجله

۱۲	صلح با دشمن
۱۴	جنگ یا صلح؟!
۱۶	به دنبال ایلیا می‌گردم!
۲۰	ابراهیم <small>علیه السلام</small> چگونه خلیل شد؟
۲۴	آیا مقام امیرالمومنین <small>علیه السلام</small> از انبیاء هم بالاتر است؟
۲۵	صدیق اکبر فاروق اعظم
۲۶	نماز
۳۳	زیارت جامعه کبیره
۳۴	رابطه اعراب با امیرالمومنین <small>علیه السلام</small>

۳۶	پرسش‌های تکراری پاسخ‌های قدیمی
۳۸	دوست قدیمی
۴۰	نکته‌هایی پیرامون مقام امامت
۴۴	یاد مرگ در خطبه ۱۸۸ تهج البلاغه
۴۶	شامگاه خداپسندی

جایگاه لعن و نفرین در آیات و روایات
۵ آیین دوستی
۶ لعن در قرآن
۸ مواظب باشیم که مشمول لعن خود نشویم
تاریخ اسلام
۱۸ اثرات جغرافیایی منطقه جزیره العرب بر...
۱۸ جغرافیای اجتماعی منطقه ظهور اسلام
۱۸ نیروهای مذهبی - سیاسی شبه جزیره...
۱۹ اوضاع ایران و روم
۱۹ آیین‌های رایج در حجاز
اخلاق
۲۱ جایگاه اخلاق در اسلام
۲۱ استاد شهید مطهری هم که باشی، باید...
۲۲ آثار و برکات خوش اخلاقی
۲۲ لائق خوش اخلاق باشد!
۲۳ خوش‌رویی
۲۳ خوش‌گویی
پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>
۳۰ اشرف مخلوقات به زمین می‌آید
۳۱ در ایران چه گذشت؟
۳۲ فارقلیط خواهد آمد.

<p>۱۷ سجده بر تکه‌ای از بهشت.</p>	<p>۱۵ داستان مرد شامی را شنیده‌ای؟ ۱۵ تصحیح اعتقاد مردم چقدر ارزش دارد؟ ۱۵ دنیا بهشت کافر است.</p>	<p>۱۰ دیدار از خانواده‌ای مسیحی ۱۰ با این سه نشان امامت را بشناس! ۱۰ تکلم امام به همه زبان‌ها ۱۰ روایتی از شناسایی امام ۱۱ چه ایرادی دارد؟</p>	<p>۹ علم لدنی ۹ همین الآن عرض ادب کن!</p>
<p>۲۸ در حرام شفا نیست! ۲۸ با هارون مکی آشنا شویم. ۲۹ به طور اجمالی با امام آشنا شویم.</p>	<p>۴۲ دستتان داریم، اما شیعه نیستیم! ۴۲ آشنایی با همه زبان‌ها ۴۳ چرا ولایت عهدی مأمون را قبول کردی؟ ۴۳ کرامات خدا به دستان فرزند رسول خدا</p>	<p>۴۲ دوستتان داریم، اما شیعه نیستیم! ۴۲ آشنایی با همه زبان‌ها ۴۳ چرا ولایت عهدی مأمون را قبول کردی؟ ۴۳ کرامات خدا به دستان فرزند رسول خدا</p>	<p>۹ علم لدنی ۹ همین الآن عرض ادب کن!</p>

جایگاه لعن و نفرین در آیات و روایات

تدوین و تنظیم: حسین ادیب‌زاده

این همه لعن و نفرین، چه سودی دارد؟

چند وقتی ست ذهنم درگیر شده است. چرا باید دشمنان اسلام را لعن کرد؟ مگر نه اینکه این کار نوعی خشونت و بدبینی محسوب می‌شود و احساس تنفر به وجود می‌آورد؟ چرا بد خواه دیگران باشیم؟ احتمالاً لعن و نفرین بدعت شیعیان افراطی ست. اصلاً مگر پیامبر و امامان ما کسی را لعن کردند که ما هم... اصلاً ما چه کار به کار بقیه داریم؟! چرا با این کارها قلب خودمان را کدر کنیم؟! چرا باید در زیارت عاشورا صدمه تبه لعن بفرستیم و مسلمانان را نسبت به یکدیگر بدبین کنیم؟! به جای صد لعن، صد صلوات و سلام بفرستیم، این طوری ثوابی هم می‌بریم. مگر امروز، زمانی نیست که باید با همه مردم با خوشی و لبخند رفتار کرد؟ مگر ما مدعی صلح جهانی نیستیم؟ مگر اسلام دین محبت و رأفت نیست؟ این همه لعن به دشمنان چه سودی دارد؟

... باید بگردم، باید بینم ریشه‌ی این لعن چیست... اگر واقعا این کار جزء دین است، باید برای این کار دلیل پیدا کنم...

لعن به چه مناسبت؟

لعن در لغت به معنای طرد کردن و دور کردن است

کمی تخصصی‌تر

راغب اصفهانی لعن را به معنای راندن و دور کردن همراه با ناخشودگی و ناراحتی دانسته است چنان که لعن از جانب خدا به معنای قطع رحمت و توفیق دنیوی و عذاب و عقوبت اخروی است. لعن توسط انسان نیز نوعی دعای بد، نفرین و بدخواهی برای دیگری می‌باشد.

طریحی می‌گوید: لعن به معنای دوری از رحمت است. لعن نقطه مقابل «صلوات» است که هر گاه به خدا نسبت داده شود به معنای فرستادن رحمت است و هر گاه به فرشتگان و مؤمنان منسوب گردد به معنای طلب رحمت می‌باشد.

احساسات مثبت و منفی

سرشت انسان تنها از احساسات و عواطف مثبت ساخته نشده است. آدمیزاد موجودی است که هم دارای احساس مثبت و هم احساس منفی است. همانگونه که شادی در وجود ما هست، غم نیز هست. هیچ انسانی نمی‌تواند بدون غم یا بدون شادی زندگی کند. در جای خودش باید خندید و در جای خود هم باید گریست. تعطیل کردن بخشی از وجودمان، به این معنی است که از نعمت‌هایی که خداوند در ما قرار داده، استفاده نکنیم.

خداوند در ما محبت را آفریده تا نسبت به کسانی که به ما خدمت و نیکی می‌کنند، کسانی که کمالی دارند - خواه جسمانی، یا فکری و روانی و یا عاطفی - ابراز علاقه و محبت کنیم. همانگونه که فطرت انسان چنین است که کسی را که به او خدمت می‌کند، دوست می‌دارد، فطرتش نیز بر این است که کسی را که به او ضرر می‌رساند، دشمن بدارد. البته ضررهای مادی دنیوی برای مؤمن اهمیتی ندارد، چون اصل دنیا برای او ارزشی ندارد. اما دشمنی که دین و سعادت ابدی را از انسان بگیرد، آیا قابل اغماض و چشم‌پوشی است؟

قرآن می‌فرماید:

«ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا»

شیطان دشمن شماست، شما باید با او دشمنی کنید».

با شیطان دیگر نمی‌شود لبخند زد و با رأفت برخورد کرد؛ وگرنه انسان هم شیطان می‌شود؛ منتها شیطان انسانی. اگر باید با اولیای خدا دوستی کرد، باید با دشمنان آنها هم دشمنی کرد.

«سَلِّمْ لِمَنْ سَلَمَکُمْ وَ حَرِّبْ لِمَنْ حَارَبَکُمْ».

اگر دشمنی با دشمنان خدا نباشد، به تدریج و رفته رفته، رفتار انسان با آنها دوستانه می‌شود و در اثر معاشرت، رفتار آنها را می‌پذیرد و حرف‌هایشان را قبول می‌کند. قرآن می‌فرماید:

«و اذا رأیت الذین یخوضون فی آیاتنا فأعرض عنهم»

وقتی می‌بینی کسانی نسبت به دین بدگویی و اهانت می‌کنند، با زبان مسخره و استهزاء سخن می‌گویند، به آنها نزدیک نشو، وگرنه باید بدانند که عاقبت به آنها ملحق خواهند شد.

«ان الله جامع الکافرین و المنافقین فی جهنم جمیعا»

کسی که به استهزاء کنندگان محبت می‌ورزد، حرف‌های آنان را گوش می‌دهد و روی خوش نشان می‌دهد، سرانجام سخن آن‌ها در دلش تأثیر می‌گذارد و شک به وجود می‌آورد؛ و وقتی شک بوجود آمد، اظهار ایمان کردن نفاق است. در ظاهر می‌گوید مسلمانم، اما در باطن قبول ندارد. چنین کسانی بواسطه همنشینی با دشمنان خداوند، منافق می‌شوند و عاقبتش جهنم است.

ضرورت وجود سیستم دفاعی:

به عبارت دیگر دشمنی با دشمنان، یک سیستم دفاعی در مقابل ضررها و خطرهای ایجاد می‌کند. بدن انسان همانگونه که عامل جاذبه دارد و مواد مفید را جذب می‌کند، یک سیستم دفاعی نیز دارد که سموم و میکروبها را دفع می‌کند. اگر این سیستم ضعیف شد، میکروب‌ها رشد می‌کنند. رشد میکروبها به بیماری انسان منجر می‌شود و بیمار را ممکن است با مرگ روبرو کند. اگر بگوییم ورود میکروب به بدن ایرادی ندارد، به میکروب خوش آمد گفتیم و بگوییم مهمان ما هستید، آیا در این صورت بدن سالم می‌ماند؟ باید این میکروب را از بین برد تا انسان بتواند به حیات خود ادامه دهد.

این نکته نیز قابل ذکر است که در بسیاری از روایات آمده است که محبت و مودت نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام، باید همراه با برائت جستن و بیزاری و دشمنی با مخالفان آنان باشد؛ تا لطف و محبت ما نسبت به خاندان امامت و ولایت علیهم‌السلام مورد قبول خداوند بوده و در نزد آنان ارزشمند باشد. از این روست که در زیارت عاشورا، سلام و درود ما بر ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام با بیزاری و برائت جستن از دشمنان او همراه است.

مهم آن است که ما جای جذب و دفع را درست بشناسیم. گاهی امور مشتبه می‌شود. کسی از روی نادانی سخنی به اشتباه گفته و خطایی کرده و بعد پشیمان شده است، و یا اگر برای او توضیح دهیم، از روی انصاف قبول خواهد کرد. نسبت به چنین کسی نباید دشمنی کرد. صرف اینکه کسی مرتکب گناهی باشد، نباید او را از جامعه طرد کرد، بلکه باید درصدد اصلاح او برآییم. با او نباید دشمنی کرد، مگر اینکه تعدد داشته باشد و علناً گناه را در جامعه رواج دهد. این خیانت و پلیدی است و باید با چنین شخصی دشمنی کرد.

هر چیزی قانونی دارد...

آیین دوستی

شرط اساسی دوستی و قوام آن، یکرنگی و یکی شدن با محبوب است، برای این مهم باید از غیر او دور شد تا قرب دوست حاصل شود.

گر عاشق دلداری، با غیر چه دل داری کان دل که در او غیر است، دلدار نمی‌گنجد.

کلمه‌ای که شخص را وارد اسلام می‌کند، کلمه‌ی توحید، یعنی «لا اله الا الله» است، نکته‌ی مهمی در این کلمه نهفته و آن شروع با «لا اله» است، یعنی مقدمه‌ی لازم و غیر قابل انفکاک توحید، کنار گذاردن همه‌ی خدانمایان دروغین است. و آنگاه است که شخص، با گفتن «الا الله» در زمره‌ی سعادتمندان داخل می‌گردد.

همین نکته به شکل روشن در این آیه نیز هویدا است:

فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى

پس هر کس که به طاغوت کفر ورزد و به خدای ایمان آورد، به چنان رشته استواری چنگ زده...

در این آیه، مرحله‌ی اول تمسک به ریسمان محکم الهی، کفر ورزیدن به طاغوت شمرده شده است.

با کمی دقت روشن می‌شود که این شرط اختصاصی به اسلام نداشته و ملل و اقوام مختلف با هر عقیده و مذهبی به آن ملتزم می‌باشند.

از هر چه غیر دوست، چرا نگذرد کسی کافر برای خاطر بت از خدا گذشت

در مقابل، ادعای محبت فارغ از دشمنی با دشمنان محبوب، جز نفاق و دورویی نخواهد بود، چنانکه خدا در قرآن می‌فرماید:

وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَأَمِنَّا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَي سَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ..

و چون به مؤمنان می‌رسند، می‌گویند: ایمان آورده‌ایم. و چون با شیطان‌های خویش خلوت می‌کنند، می‌گویند: ما با شما هستیم.

و این زنگ خطری بس بزرگ است، چرا که:

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ

هر آینه منافقان در فروترین طبقات آتش هستند.

مفسر راستین قرآن، امام صادق علیه‌السلام نیز به همین مطلب اشاره دارند:

دروغ می‌گوید کسی که ادعای محبت و دوستی ما را دارد و حال آنکه از دشمنان ما بیزاری نمی‌جوید.

و امیرالمومنین علیه‌السلام صریحاً می‌فرماید: دوستِ دشمن، در واقع از دشمنان انسان است (اگرچه ظاهراً اظهار دوستی کند).

«...واعداؤک: عدوک و عدو صدیقک و صدیق عدوک»

دشمنان تو سه دسته‌اند: دشمن تو و دشمن دوست تو و دوست دشمن تو هستند.

۱. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۵۸.

لعن در قرآن

واژه «لعن» ریشه در قرآن دارد به طوری که در حدود ۴۰ آیه از قرآن کریم، این کلمه و مشتقات آن به کار رفته است.

وقتی با یک دید کلی به این آیات نگاه می‌اندازیم، می‌توان آیات را در دو دسته کلی زیر طبقه‌بندی کرد:

الف. لعن کنندگان.

ب. لعن شدگان

در ادامه به بررسی هر دسته پرداخته و نشان می‌دهیم که لعن کنندگان و لعن شدگان از منظر قرآن چه گروه‌هایی هستند.

قرآن کریم در حدود بیست مورد، فاعل لعن را **خداوند متعال** دانسته است. مثلاً:

– **أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ...** [نساء ۵۲]

اینان آن کسانی که خدا لعنتشان کرده است...

– **غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ...** [فتح ۶]

خدا بر آنها غضب کرد و لعنتشان نمود...

حضرت داود و حضرت عیسی ﷺ

– **لَعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ...** [مائده ۸۷]

از بنی اسرائیل آنان که کافر شدند به زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند...

ملائکه و جمیع مردم

– **...أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ.** [آل عمران ۸۷]

...لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان است.

لاعنون (لعنت کنندگان)

– **...أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّعُنُونَ.** [بقره ۱۵۹]

...آنان کسانی هستند که خداوند و لاعنون آنان را لعن می‌نمایند.

مراد از لاعنون چه کسانی هستند؟

در تفسیر برهان از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که در معرفی ایشان فرمودند: ما اهل بیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله لاعنون می‌باشیم.

[تفسیر برهان جلد ۱، ص ۱۷۱، ح ۵]

کافران

– **إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكُفْرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا.** [احزاب ۶۴]

خدا کافران را لعنت کرده و برایشان آتشی سوزان مهیا کرده است.

– **...بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ...** [بقره ۸۸]

...خدا آنان را به سبب کفری که می‌ورزند لعنت نموده...

پیمان شکنان

– **فَبِمَا نَفْسِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ...** [مائده ۱۳]

و به خاطر پیمان شکنی آنها لعنتشان کردیم و ...

– **وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يُتْسَدَّوْنَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ.** [رعد ۲۵]

و آنان که پیمان خدا را پس از استوار کردنش می‌شکنند و آنچه را که خدا به پیوستن آن فرمان داده می‌گسلند و در زمین فساد می‌کنند، لعنت بر آنهاست و بدبهای آن جهان نصیبشان.

مردان و زنان منافق و مشرک

– **وَ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْمَشْرِكِينَ وَ الْمَشْرِكَاتِ اللَّطَائِنِ بِاللَّهِ ظَنَّ السُّوءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السُّوءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا.** [فتح ۶]

و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که بر خدا بدگمانند عذاب کند. بر گردشان بدی حلقه زند و خدا بر آنها خشم گرفت و لعنتشان کرد و جهنم را برایشان آماده کرده است و جهنم بد سرانجامی است.

علامه طباطبایی ذیل این آیه در تفسیر المیزان می‌نویسد:

اگر خداوند متعال منافقین و منافقات را قبل از مشرکین و مشرکات آورده به جهت این است که خطر آنان برای مسلمانان بیشتر است و لذا عذاب اهل نفاق از عذاب اهل شرک سخت‌تر می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید:

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَجَةِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ... [نساء ۱۴۵]

به درستی که که منافقان در پائین‌ترین طبقه آتشند...

به راستی پیمان شکنان و منافقان چه کسانی هستند؟

کدامین پیمان است که خداوند آن را اكمال دین و اتمام نعمت قرار داد؟

غدیر

اذیت کنندگان خدا و رسول خدا

– **إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا.** [احزاب ۵۷]

هر آینه کسانی را که خدا و پیامبرش را آزار می‌دهند، خدا در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خوار کننده مهیا کرده است.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان ذیل این آیه می‌نویسد:

«همه می‌دانیم که خدای متعال منزه است از این که کسی او را بیازارد، پس اگر در آیه‌ی مورد بحث می‌بینیم که خدا را در اذیت شدن با رسولش شریک فرموده می‌فهمیم که خواسته از رسول خود احترام کرده باشد و نیز اشاره کند به این که هر که قصد سوئی نسبت به رسول کند در حقیقت نسبت به خدا هم کرده...»

اصحاب سبت

– **...أَوْ نَلَعْنَهُمْ كَمَا لَعْنَا أَصْحَابَ السَّبْتِ...** [نساء ۴۷]

...یا آنکه بر آنها مثل اصحاب سبت (شنبه) لعنت فرستیم...

اصحاب سبت گروهی از بنی اسرائیل در زمان حضرت داود صلی الله علیه و آله بودند که دستور خدا و حضرت داود صلی الله علیه و آله را در ترک امور دنیوی در روز شنبه اطاعت نکردند و به ماهی گیری پرداختند. آنان به جهت این ترک فرمان الهی، مستحق لعنت خداوند شدند.

لازم به دقت است که موضوع مهم امتثال فرمان خداوند متعال و رسولش است. هر قومی دستور خدا را نادیده گرفته و راه خطا را پیش گرفتند به عذاب الهی در دنیا و آخرت مبتلا خواهند شد.

فرمان امتناع از ماهیگیری و پرداختن به کسب و کار دنیوی در روزهای شنبه کجا و فرمان وصایت و خلافت مولا امیرالمومنین علیه السلام و هدایت تمام امت اسلامی بلکه تمامی مردم روی زمین تا روز قیامت کجا؟! آیا امتناع کنندگان از خلافت امیرالمومنین علیه السلام هم ملعونند؟

قاتل عمدی مومن

– **وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمَ خَلِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا.** [نساء ۹۳]

و هر که مؤمنی را از روی عمد به قتل برساند، مجازاتش جهنم است و برای همیشه در آن می‌ماند و خداوند بر او غضب و لعن کند و عذابی بسیار بزرگ برایش مهیا سازد.

این عذاب قتل عمدی هر مومنیست. حال چه رسد به قاتلان برگزیدگان خدا، پیامبران و ائمه اطهار علیهم السلام؟!

آزار عزیزان از سخت‌ترین اذیت‌هاست.

چه چیز پیامبر را اذیت می‌کند؟

پیامبر اکرم فرمودند: انما فاطمه بضعة منی یوذینی ما آذاها.

فاطمه پاره‌ی تن من است آن چه (یا آنکه) او را بیازارد مرا آزرده است.

(صحیح مسلم، باب فضائل فاطمه)

ایشان بالاتر از این را نیز فرمودند؛

قال رسول الله لفاطمه: ان الله بغضب لغضبک و یرضی لرضاک

خداوند از غضب تو (نسبت به کسی) غضبناک می‌شود و از رضایت تو، خشنود می‌گردد.

ظالمین و ستمگران

– **...فَأَذَنُ مَوْذُنٌ يَبْنُهُمْ أَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ.** [اعراف ۴۴]

... ندا دهنده‌ای میان آنها فریاد برآورد که لعنت خدا بر ستمگران باد.

– **يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْدِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ.** [غافر ۵۲]

روزی که عذرخواهی ستمکاران سودی ندارد و برای آنان لعنت و جایگاه بدی آماده است.

در زیارت عاشورا می‌خوانیم:

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک... به هیچ مظلومی در تاریخ به اندازه‌ی آل محمد، به خصوص حضرت امیرالمومنین علیه السلام، ستم نشده؛

روزی شخصی در حضور امیرالمومنین علیه السلام گفت: وامظلمتاه! یعنی داد مرا بستانید. حضرت فرمودند: لقد ظلمت عدد المدر و الوبر، یعنی به اندازه‌ی ریگ‌های بیابان و کرک بدن حیوانات به من ستم شده است. السلام علیک یا اول مظلوم...

راستی چه کسانی به ایشان ظلم کردند؟

کتمان کنندگان آنچه را که خداوند نازل فرموده است.

– **إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّعُنُونَ.** [بقره ۱۵۹]

کسانی را که دلایل روشن و هدایت‌کننده ما را، پس از آنکه در کتاب برای مردم بیانشان کرده‌ایم، کتمان می‌کنند هم خدا لعنت می‌کند و هم دیگر لعنت کنندگان.

مگر نه این است که پیامبر بارها و بارها، وصی خویش را معرفی کرد؟! اما... اما همه را کتمان کردند. یوم الدار، لیلۃ المییت، مباحله، غدیر و...

من مسلمانم و معیار و میزانم در جمیع امور کتاب خدا و سخنان تراجم وحی یعنی حضرات معصومین علیهم السلام است. مراهم هم تبعیت از گفتار خدا و سیره‌ی حجج الهی است؛ در مورد لعن و نفرین هم تاسی به این دو معیار و میزان نموده و کسانی را که ملعونون خدا و چهارده معصوم پاک او هستند با تمام وجود و از عمق جان ودل لعن و نفرین خواهیم کرد.

علم لدنی

خداوند علیم از «علم لدنی» خویش، به هر کس هر مقدار که اراده فرماید عطا می کند. یکی از افرادی که افتخار داشت بدون تعلم، از علوم مختلف به مقدار کامل در سینه ذخیره داشته باشد، فاطمه زهرا علیها السلام بود. به همین خاطر زنان، در مسائل فقهی و تفسیر و غیر آن به ایشان مراجعه می کردند تا او با کلید علم خداداده ی خویش، گره های بسته و قفل های ناگشوده را بگشاید.

روزی زنی جوان خدمت او رسید و عرض ادب نمود:

– ای زهرا علیها السلام مادری دارم در سنین کهولت که در نمازش بسیار اشتباه می کند. مادرم سؤالاتی چند درباره ی نماز دارد، مرا نزد شما فرستاده است تا مشککش را حل نمایم.

– هر چه می خواهی، پیرس!

آن زن پاسخ های جامع و مانعی برای پرسش هایش گرفت و نزد مادر خویش شتافت. بار دیگر با سوالی تازه باز آمد و جواب گرفت و رفت و این کار را چندین مرتبه تکرار کرد. فاطمه علیها السلام با صبوری مثال زدنی به جمیع مسائل او جواب گفت. بیک مادر پیر در مرتبه ای دیگر که حضور حضرت زهرا علیها السلام مشرف شد و از مکرر شدن مزاحمتش اظهار شرمساری و خجالت نمود:

– سوالاتم سر به فراوانی زد و مزاحمتم افزون از حد شد. بیش از این باعث زحمت و ملالت خاطر شما نمی شوم.

– خجالت نکش! هر چه دلت می خواهد پیرس، پاسخ بگیر و بدان که من در مقابل هر پاسخ و هر جواب راهگشا که به تو می دهم، از اجری فراوان نزد خدای دانایان و خالق دانشمندان برخوردار می شوم. پس آگاه باش که هرگز خاطر من را خستگی و دلم را تنگی، عبد و اسیر خود نمی گرداند.

سائل با خرسندی از سعه صدر سیده النساء علیها السلام، هر آنچه برای خود و مادرش مورد سؤال بود پیش کشید و پاسخ های مناسب دریافت داشت و نیک دانست که این ساکن شهر دانش، دختر همان رسول خردمندی است که خود را «شهر علم» خواند و همسر عامل و عالم او همان شخص شخصی است که از سوی رسول خدا «دروازه» این شهر پر از عجائب و غرائب لقب گرفته است.

– گوش دار تا حدیثی که از زبان پدرم شنیدم بر تو عرضه بدارم:

همین الآن عرض ادب کن!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديقَةِ فَاطِمَةَ الزَّهراءِ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ نَبِيِّكَ وَأُمَّ أَجْبَانِكَ وَأَصْفِيائِكَ
الَّتِي أَنْجَبْتَهَا وَفَضَّلْتَهَا وَاخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِنْ ظَلَمِهَا وَ
اسْتَحْفَ بِحَقِّهَا اللَّهُمَّ وَكُنِ الثَّائِرَ لَهَا بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَكَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أُمَّةٍ الْهُدَى وَحَلِيلَةَ
صَاحِبِ اللُّوَاءِ الْكُرَيْمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَعَلَى أُمَّهَا خَدِيجَةَ الْكُعبَرَى
صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ مُحَمَّدٍ وَتُقَرِّبُهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَأَيْلَعُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ
أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَالسَّلَامِ.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«با فاطمه، هر کس

به تو صلوات فرستد

خداوند او را می آمرزد،

و من هر جای بهشت

باشم او را به من

می رساند.»

مواظب باشیم که مشمول لعن خود نشویم!

برگرفته از سخنان
آیت الله ضیاء آبادی

ما در زیارت عاشورا دو گروه را لعن می کنیم:

الف. گروه ظالمان رده ی اول که می گویم:

اللَّهُمَّ الْعُنْ أَوْلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

«پروردگارا! اولین ظالمان و ستمگران به حق محمد و آل محمد را لعنت کن.»

ب. آنان که پس از آن ها آمده و دنباله رو آن ها گشته اند:

وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكِ

از همان راه که آن ها رفته اند، این ها هم می روند و با نافرمانی ها دین خدا را به تباهی می کشند.

ظالمان رده ی اول هم مثل ما، ظواهر دین را حفظ می کردند! آن ها هم مثل ما مسجد و محراب و منبر داشتند؛ اذان می گفتند و نماز می خواندند و احیانا پرشورتر از ما جمعه و جماعت داشتند چنان که هم اکنون فرقه های مخالف مذهب ما اینچنین اند. ولی مع الوصف از روح و حقیقت دین، عاری بودند و با لب و مغز دین می جنگیدند! ما در زیارت عاشورا که آن را شعار خود قرار داده ایم و مکررا در مجالس خود می خوانیم، گروه «و آخر تابع له علی ذلک» را لعن می کنیم، **مراقب باشیم که خودمان مشمول لعن خود نگردیم!** آخر تنها خواندن و تلفظ به الفاظ که سازندگی ندارد!

در صورتی که زیارت عاشورا خود یک مکتب تربیتی است و باید در دامن خود قهرمانان مبارزه با کفر و الحاد و بی دینی و ظلم پیروانند و جدا برائت از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله را در دل و جانشان بنشانند.

آیا ما در همین زیارت نمی گویم:

فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ وَ مَعْرِفَةِ أَوْلِيَائِكُمْ وَ رَزَقَنِي الْبِرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ.

«من از خدایی طلب حاجت می کنم که مرا به سبب شناخت شما [آل محمد] و شناخت دوستان شما، گرامی داشته و برائت و بیزاری از دشمنان شما را رزق و روزی من گردانیده است.»

آیا برائت از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله که خدا آن را رزق ما قرار داده همین است که روزی صدبار و هزار بار بگویم: «لعنت بر یزید و شمر و سنان و خولی» و آنگاه به همان اخلاق و اعمال آلوده به ردائلی که آن ها داشته اند به دنبال کار خود برویم و دلمان خوش باشد که اعلان برائت از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله کرده ایم؟!

آیا معنای برائت تنفر و انزجار روحی از دشمنان دین خدا نیست؟ تنها داد و فریاد و شعار دادن، آن برائت قلبی و رزق روحی که خدا داده است به حساب نمی آید.

امام رضا علیه السلام فرمودند:

بعضی از کسانی که ادعای محبت و دوستی ما را دارند، ضررشان برای شیعیان ما از دجال هم بیشتر است.

– به چه علت؟

حضرت پاسخ دادند:

به خاطر دوستی شان با دشمنان ما و دشمنی شان با دوستان ما.

هر گاه چنین شود، حق و باطل به هم در آمیزد و امر مشتبه گردد و مؤمن از منافق باز شناخته نشود.

فضائل

امام حسن عسکری ^{علیه السلام}

یک مسیحی که در حال دعا کردن است.

یک مسیحی نسبت به خاندان اهل بیت ^{علیهم السلام} از دیگر مسلمین عارف تر است.

دیدار از خانواده‌ای مسیحی

یکی از راویان حدیث حکایت می‌کند:

روزی در محضر حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری ^{علیه السلام} بودیم، یکی از مأمورین خلیفه وارد شد و گفت: خلیفه پیام داد که آنوش نصرانی، یکی از بزرگان نصاری در شهر سامراء که دو فرزند پسرش مریض و در حال مرگ هستند، تقاضا کرده که برویم و برای سلامتی ایشان دعا کنیم. اکنون چنانچه مایل باشید، نزد آنان برویم تا در نتیجه به اسلام و خاندان نبوّت، خوش بین گردند.

امام ^{علیه السلام} اظهار داشت: شکر و سپاس خداوند متعال را که این فرد نصرانی را نسبت به ما خانواده اهل بیت از دیگر مسلمین عارف‌تر قرار داد.

سپس حضرت آماده حرکت شد، لذا شتری را مهیّا کردند و امام ^{علیه السلام} سوار شتر شد و رهسپار منزل وی گردید.

همین که حضرت نزدیک منزل آنوش نصرانی رسید، ناگهان متوجّه شدیم آنوش سر و پای برهنه به سوی امام ^{علیه السلام} می‌آید و کتاب انجیل را بر سینه چسبانده است، همچنین دیگر روحانیّون نصاری و راهبان، اطراف او در حال حرکت هستند.

چون جلوی منزل به یکدیگر رسیدند، آنوش گفت: ای سرورم! تو را به حقّ این کتاب، که تو از ما نسبت به آن آگاه تر هستی و تو از درون ما و آئین ما مطلع هستی، آنچه را که خلیفه پیشنهاد داده است انجام بده، همانا که تو در نزد خداوند، همچون حضرت عیسی مسیح ^{علیه السلام} هستی.

امام حسن عسکری ^{علیه السلام} با شنیدن این سخنان، حمد و ثنای خداوند را به جای آورد و سپس وارد منزل نصرانی شد و در گوشه‌ای از اتاق نشست.

جمعیت همگی سر پا ایستاده و محو تماشای جلال و عظمت فرزند رسول خدا ^{صلی الله علیه و آله} بودند، بعد از لحظاتی حضرت لب به سخن گشود و اشاره به یکی از دو فرزند مریض نمود و اظهار داشت:

این فرزندات باقی می‌ماند و ترسی بر آن نداشته باش؛ و اما آن دیگری تا سه روز دیگر می‌میرد، و آن فرزندات که زنده می‌ماند مسلمان خواهد شد و از مؤمنین و دوستاناران ما اهل بیت قرار خواهد گرفت.

آنوش نصرانی گفت: به خدا سوگند، ای سرورم! آنچه فرمودی حقّ است و چون خبر دادی که یکی از فرزندانم زنده می‌ماند، از مرگ دیگری واهمه‌ای ندارم و خوشحال هستم از این که پسرم اسلام می‌آورد و از علاقه‌مندان شما اهل بیت رسالت قرار می‌گیرد.

یکی از روحانیّون مسیحی، آنوش را مخاطب قرار داد و گفت: ای آنوش ! تو چرا مسلمان نمی‌شوی؟

پاسخ داد: من اسلام را از قبل پذیرفته‌ام و نیز مولایم نسبت به من آگاهی کامل دارد.

در این موقع، حضرت ابومحمّد، امام عسکری ^{علیه السلام} اظهار نمود: چنانچه مردم برداشت‌های سوئی نمی‌کردند، مطالبی را می‌گفتم و کاری می‌کردم که آن فرزندات نیز سالم و زنده بماند.

آنوش گفت: ای مولا و سرورم! آنچه را که شما مایل باشید و صلاح بدانید، من نیز نسبت به آن راضی هستم.

راوی حدیث می‌گوید: یکی از پسران آنوش نصرانی همین طور که امام ^{علیه السلام} اشاره کرده بود، بعد از سه روز از دنیا رفت و آن دیگری پس از بهبودی مسلمان شد و جزء یکی از خادمین حضرت قرار گرفت.

مدینهٔ المعاجز، ج ۷، ص ۶۷۰، حدیث ۲۶۵۵

نشانه‌هایی از امام بعدی

با این سه نشانه امامت را بشناس!

شخصی به نام ابوالادیان حکایت نماید:

مدّتی خدمت‌گزار مولایم امام حسن عسکری ^{علیه السلام} بودم و از طرف حضرت، پیام‌ها و نامه‌های او را به شهرهای مختلف برای اشخاص می‌بردم و تحویل می‌دادم.

در آن هنگام که حضرت را مسموم کردند و در بستر بیماری بود، خدمت ایشان شرفیاب شدم، نامه‌هایی را تحویل من داده و فرمودند: این نامه‌ها را به شهر مدائن می‌بری و به دست صاحبانش می‌رسانی.

و سپس در ادامه فرمایش خود افزودند: رفت و برگشت تو مدّت پانزده روز طول می‌کشد، هنگامی که به شهر سامراء بازگردی، متوجّه غوغائی خواهی شد که مردم و دوستان ما در حال شیون می‌باشند و چون به منزل وارد شوی جنازه مرا روی سکوئی برای غسل و کفن می‌بینی.

به حضرت عرضه داشتم: ای سیّد و ای سرورم! چنانچه خدای نخواستہ چنین شود، به چه کسی مراجعه نمایم؟

امام ^{علیه السلام} فرمود: هر کس که مطالبه نامه‌های مرا از تو نماید و خصوصیات آن‌ها را بیان کند، او حجّت خدا و جانشین من خواهد بود.

عرضه داشتم: باین رسول الله! نشانه‌ای دیگر بفرما؟

حضرت فرمود: هر کس بر جنازه‌ام نماز بخواند.

گفتم: علامتی دیگر بفرما؟

چگونه باور می‌کنی که خداوند برای زمین خلیفه تعیین کند، اما آن خلیفه به زبان مردم ناآشنا باشد!؟

تکلم امام به همه زبان‌ها

نصیر، یکی از خادمان حضرت می‌گوید:

بارها امام عسکری ^{علیه السلام} را می‌دیدم که با غلامانش که رومی و ترکی بودند، به زبان‌های آنها سخن می‌گویی.

از این مسأله خیلی تعجّب می‌کردم و می‌گفتم: کسی ندیده است که حضرت، به آن سرزمین‌ها برود. پس چگونّه به زبان آنها سخن می‌گویی.

ناگهان امام ^{علیه السلام} رو به من کرد و فرمود:

خداوند حجّتش را از سایر مردم امتیاز داده، و معرفت و شناخت هر چیز را به وی عطا نموده، و او تمام زبانها و تمام اسباب و حوادث را می‌داند. اگر این گونه نبود، میان حجّت خدا و سایر مردم، فرقی وجود نداشت.

کافی، ج ۱، ص ۵۰۹، حدیث ۱۱.

روایتی از شناسایی امام

– این طور که نمی‌شود! باید از این سرگردانی آسوده شویم.

– درست است برادران. باید بدانیم بعد از او پرچم دست چه کسی خواهد بود؟

– آری؛ اما چگونه؟

هر کس از گوشه‌ای چیزی می‌گفت. همه‌مه عجیبی در آن جلسه حکمفرما بود. سرانجام کسی با صدای بلند گفت:

– دوستان، ساکت. خواهش می‌کنم سکوت را رعایت کنید. این گونه که نمی‌شود به نتیجه رسید. من پیشنهادی دارم. نظر من این است که شخصی را برای بررسی اوضاع به آن جا بفرستیم. بدین ترتیب هم از شک و دودلی بیرون می‌آییم و هم تکلیفمان روشن می‌شود. اعضای جلسه به یک دیگر نگاه می‌کردند. از برق چشم‌هایشان پیدا بود که همگی موافق‌اند. یکی از آنان گفت:

– درست است؛ اما چه کسی را بفرستیم؟

فرمود: بدون آن که کیسه و همیان را مشاهده کند می‌داند که در آن چیست و چه مقدار می‌باشد.

من در آن موقعیت از هیبت و عظمت حضرت واهمه کردم و دیگر چیزی سؤال نکرده و به همراه نامه‌ها عازم شهر مدائن شدم و نامه‌ها را به دست صاحبان آن‌ها رساندم و جواب آن‌ها را دریافت کرده و روز پانزدهم به شهر سامراء وارد شدم.

هنگامی که نزدیک منزل امام حسن عسکری ^{علیه السلام} رسیدم، غوغای عجیبی را مشاهده کردم و مردم در اطراف منزل حضرت در حال شیون و گریه بودند.

وقتی وارد منزل شدم جنازه مطهّر حضرت را در حال کفن پوشاندن دیدم و برادر حضرت [به نام جعفر کذاب] جلوی درب منزل امام حسن عسکری ^{علیه السلام} ایستاده بود و مردم اطراف او تجمّع کرده بودند.

من با خود گفتم: اگر این شخصی که من او را به عرق خواری و قماربازی می‌شناسم، امام و رهبر مسلمین گردد هیچ ارزشی نخواهد داشت.

به هر حال جلو آمدم؛ پس از سلام، تسلیت گفتم.

ولی او چیزی از اموال و نامه‌ها را مطرح نکرد.

پس از گذشت مدّتی، عقیل غلام و پیش‌خدمت حضرت امام حسن عسکری ^{علیه السلام} آمد و به جعفر گفت: برادرت را کفن پوشاندیم و آماده نماز است.

جعفر به همراه عده‌ای از شیعیان و دوستان وارد منزل شدند، در حالی که جنازه مطهّر حضرت عسکری ^{علیه السلام} در گوشه‌ای نهاده شده بود.

جعفر جلو رفت و آماده نماز شد؛ و چون خواست اوّلین تکبیر نماز را بگوید، ناگهان کودکی زیبا روی و گندمگون با موهای کوتاه وارد شد و عبای جعفر را گرفت و کنار کشید و سپس اظهار داشت:

ای عمو! عقب برو، چون که من سزاوار نماز بر پدرم می‌باشم.

پرسش و پاسخ

من همه امامان را قبول دارم، به جز یکی…

فقط یکی از امامان را قبول ندارم.

اما بقیه را دوست دارم.

در عزایشان، غمگین و در شادی‌هایشان خوشحالم.

با دوستانشان دوست و با دشمنانشان دشمن هستم.

چه ایرادی دارد!؟

جعفر کنار رفت و رنگ صورتش دگرگون شد، سپس کودک جلو آمد و بر جنازه مطهّر امام حسن عسکری ^{علیه السلام} نماز را اقامه و ایشان را نزد قبر پدرش دفن نمود. بعد از آن رو به من کرده و فرمودند: جواب نامه‌هایی که همراه تو می‌باشد را به من بده.

من هم آنها را به او دادم و با خود گفتم: این دو نشانه! فقط همیان باقی مانده است. سپس به سوی جعفر رفتم و او در حال آه کشیدن بود، نگهبان به او گفت: آن کودک چه کسی بود تا او را تنبیه کنم، پاسخ داد: تا کنون او را ندیده‌ام و نمی‌شناسم.

نشسته بودم که عده‌ای از اهل قم آمدند و سؤال از حسن بن علی ^{علیه السلام} کردند. به آنان گفته شد که ایشان وفات کرده است. سؤال کردند بعد از او کیست؟ بعضی از مردم به جعفر اشاره کردند. پس بر او سلام کردند و او را تعزیت داده و گفتند: همراه ما نامه‌ها و اموالی است به ما بگو که نامه‌ها از چه اشخاصی و اموال آن چه مقدار است؟

آنگاه جعفر ایستاد و با عصبانیت لباس‌هایش را تکان داد و در حالی که با خود می‌گفت: «ازما علم غیب می‌خواهند!» خارج شد.

در این هنگام خادم آمد و گفت با شما نامه‌های فلانی و فلانی و فلانی است و همیانی هم هست که در آن هزار دینار می‌باشدکه ده دینار آن طلاست.

آنان نامه‌ها و اموال را به او دادند و گفتند کسی که تو را برای گرفتن مال فرستاده، او امام است، به خاطر اینکه هر چه گفتی مطابق با واقع بود.

در اینجا به درستی آنچه که امام عسکری ^{علیه السلام} راجع به همیان فرموده بود، رسیده و امام بعدی را شناختم.

بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۳۲، حدیث ۴.

أَنَا إِلَى
اللّٰهُ مِنْهُمْ
بِرِّى، فَلَا
تَتَوَلَّاهُمْ
وَ لَا تَعُدْ
مِرْضَاهُمْ
وَ لَا تَشْهَدْ
جَنَائِزَهُمْ
وَ لَا تَصَلِّ
عَلَىٰ أَحَدٍ
مِنْهُمْ مَاتَ
أَبْدًا.
وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۶۵، حدیث ۴۰.

فقیران و افراد کم درآمد جامعه لباس بپوشیم؟
در همین فکرها غوطه‌ور بود که امام حسن عسکری ^{علیه السلام} با مهربانی نگاهش کرد. آن گاه آستین لباسش را کمی بالا زد و فرمود: کامل، نگاه کن!
کامل که دید او لباس خشنی را زیر آن لباس نرم پوشیده، تعجب کرد. پیش از این که حرفی بزند، امام فرمود:

– این لباسی که در ظاهر می‌بینی ، برای حفظ موقعیت اجتماعی شما شیعیان است و این که زیر پوشیده‌ام، برای خودم و خداست.

از افکار نادرستی که سراغش آمده بود، شرمنده شد و پی برد که او امام بر حق و جانشین حقیقی امام هادی ^{علیه السلام} است.

حیات پاکان، مهدی محدثی

^[1] ذکر ابوتراب
سال اول ، شماره دوم ، زمستان ۱۳۸۹

صلح با دشمن

نگاهی متفاوت به ماجرای صلح امام حسن علیه السلام

برای کسی که در تاریخ زندگانی امام حسن علیه السلام مطالعه داشته باشد، روشن است که این مرحله از زندگانی آن بزرگوار جانکاه‌ترین و در عین حال حساس‌ترین مرحله دوران زندگانی آن بزرگوار به شمار می‌رود.

اقدام آن امام معصوم در صلح با معاویه با پیامدها، اعتراض‌ها و تفسیرهای گوناگونی که در طول قرن‌ها در گذشته و حال به دنبال داشته، آن را به عنوان یکی از مهم‌ترین حوادث تاریخ اسلام ثبت کرده و نویسندگان اسلامی در تجزیه و تحلیل آن کتاب‌های بسیاری نوشته و تالیف کرده‌اند.

در این مقال قصد داریم به گونه ای متفاوت نگاهی اجمالی به این واقعه بیان‌دازیم.

۱ پیشنهاد

پول قدرت شهوت

معاویه برای جمعی از بزرگان نامه و پیک مخصوص فرستاده و برای کشتن امام حسن علیه السلام به دست آنان سه جایزه‌ی بزرگ تعیین کرده بود:

- دویست هزار درهم.
- فرماندهی لشکری از لشکریان شام.
- ازدواج با یکی از دختران خود.

با رسیدن این مطلب به گوش امام علیه السلام، ایشان ناچار شده بودند همیشه در زیر جامه‌ی خود زره بپوشند، و بدون آن زره در اجتماعات حاضر نمی‌شدند. نقل شده که یکی از آن بزرگان! نیز در حال نماز تیری به سوی آن حضرت رها کرد که به خاطر همان زره، در بدن آن حضرت کارگر نشد.

دعوت بی پاسخ!

همین که خیر حرکت معاویه به طرف عراق منتشر شد و به گوش امام مجتبی علیه السلام رسید آن بزرگوار بر فراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای خدا مردم را برای جنگ با معاویه دعوت کرد. ولی هیچ کدام از اصحاب آن بزرگوار جوابی نگفتند!

عدی بن حاتم از پای منبر بلند شد و گفت:

سبحان الله! عجب مردم مردم بدی هستید، امام شما، فرزند پیغمبر شما، شما را برای جهاد دعوت می‌کند و جواب او را نمی‌گویید؟! مردان شجاع شما کجا رفتند؟ آیا از غضب خدا نمی‌ترسید؟ از ننگ و عار پروا ندارید؟!

یک میلیون درهم رشوه!

عبیدالله بن عباس فرمانده یکی از لشگرهایی بود که امام حسن علیه السلام او را به جنگ معاویه فرستاده بود.

وقتی معاویه یک میلیون درهم به او وعده داد، لشگر را در میان میدان رها کرده و به طرف معاویه رفت!

حتی بعضی از اطرافیان حضرت و مردم کوفه به معاویه نامه‌های متعدد نوشتند که، اگر خواسته باشی ما حسن بن علی علیه السلام را دست بسته تحویل تو می‌دهیم؛ معاویه نیز همین نامه‌ها را برای امام حسن علیه السلام فرستاد و ضمن اشاره به بی‌وفایی یاران آن حضرت و بی‌کسی ایشان، پیشنهاد صلح داد.

۵ صلح

فقط صلح

درخواست‌های مکرر

معاویه دست بردار نبود، مکرر در مکرر درخواست صلح داشت، و این چیزی بود که در سر زبان‌ها افتاده بود و مردم می‌شنیدند که معاویه خواستار صلح است ولی امام نه.

۲ ترور

ترور تضمینی

جمعی از رؤسای قبایل پنهانی به معاویه نامه نوشته و فرمانبرداری خود را در برابر وی به اطلاع او رسانده و او را به حرکت به سوی کوفه تشویق می‌کردند، و تسلیم امام و یا ترور آن حضرت را در وقت ورود معاویه به کوفه ضمانت کرده بودند.

۸ اعتراض

مردم کوفه را خوب

شناخته‌ام

۷ مفاد

موارد مندرج در صلح نامه

* امام حسن علیه السلام حکومت و زمامداری را به معاویه واگذار کند به شرط آنکه او طبق دستور قرآن مجید و روش پیامبر صلی الله علیه و آله رفتار کند.

* بعد از معاویه، خلافت از آن امام حسن علیه السلام خواهد بود و اگر برای ایشان حادثه‌ای پیش آید امام حسین علیه السلام زمام امور مسلمانان را در دست می‌گیرد. و معاویه حق ندارد کسی را به جانشینی خود انتخاب کند.

* **بدعت ناسزا گفتن** و اهانت نسبت به امیرمؤمنان علیه السلام و لعن کردن آن حضرت در حال نماز متوقف گردد.

* معاویه تعهد می‌کند که تمام مردم اعم از سکنه شام و عراق و حجاز؛ از هر نژادی که باشند؛ از تعقیب و آزار وی در امان باشند؛ و از گذشته آنها صرف نظر می‌کند و احدی از آنها را به واسطه فعالیت‌های گذشته‌شان بر ضد حکومت معاویه، تحت تعقیب قرار نمی‌گیرد.

* معاویه تمام یاران حضرت علی علیه السلام را در هر کجا که هستند، امان می‌دهد که هیچ‌یک از آن‌ها را نیاززد و جان و مال و خانواده آنان در امان است.

* معاویه حق ندارد خود را امیرالمؤمنین بنامد.

۹ علت

کسی از امام پرسید:

ای فرزند رسول خدا چرا با اینکه می‌دانستی حق با شماست

با معاویه‌ی گمراه و ستمگر صلح کردی؟

حضرت فرمودند:

وقتی من از جانب خدای تعالی امام هستم نمی‌توان مرا در کاری که کرده‌ام چه صلح و چه جنگ تخظنه کرد، اگر چه سرّ کاری که کرده‌ام برای دیگران روشن و آشکار نباشد.

آیا خضر را ندیدی که وقتی آن کشتی را سوراخ کرد، و آن پسر را کشت، و آن دیوار را بر پا داشت، کار او مورد اعتراض موسی علیه السلام قرار گرفت چون سرّ آن را نمی‌دانست، تا اینکه وقتی علت را به او گفت راضی گشت. کار من هم همین‌گونه است. شما به خاطر اینکه سرّ کار ما را نمی‌دانید مرا هدف اعتراض قرار داده‌اید، در صورتی که اگر این کار را نمی‌کردم احدی از شیعیان ما بر روی زمین باقی نمی‌ماند، و همه را می‌کشتند.

پیمان شکنی معاویه

پس از انعقاد پیمان صلح، طرفین همراه قوای خود وارد کوفه شدند و در مسجد بزرگ این شهر گرد آمدند. مردم انتظار داشتند مواد پیمان، طی سخنرانی‌هایی از ناحیه رهبران دو طرف، در حضور مردم، تأیید شود تا جای هیچ‌گونه شک و تردیدی در اجرای آن باقی نماند.

این انتظار بی‌جا نبود، ایراد سخنرانی جزو برنامه صلح بود، لذا معاویه بر فراز منبر نشست وخطبه‌ای خواند و طی آن چنین گفت:

«من بخاطر این با شما نجنگیدم که نماز و حج بجا آورده و زکوّه بپردازید چون می‌دانم که اینها را انجام می‌دهید؛ بلکه برای این با شما جنگیدم که شما را مطیع خود ساخته و بر شما حکومت کنم!»

آنگاه گفت: «آگاه باشید که هر شرط و پیمانی که با حسن بن علی علیه السلام بسته‌ام زیر پاهای من است، و هیچ‌گونه ارزشی ندارد»

بدین ترتیب، معاویه تمام تعهدات خود را زیر پا گذاشت و پیمان صلح را آشکارا نقض نمود.

۱۰ سرانجام

^[1] ذکر ابوتراب ۱۳ سال اول ، شماره دوم ، زمستان ۱۳۸۹

^[2] ذکر ابوتراب ۱۲ سال اول ، شماره دوم ، زمستان ۱۳۸۹

محمد ابراهیم کلیاسی

محمد ابراهیم کلیاسی

در مواقعی از زندگی مخصوصاً در هنگام تصمیم‌گیری‌های مهم به دنبال تکیه‌گاهی هستیم تا با تکیه بر آن تصمیم خود را اتخاذ نماییم. این امر دارای وجوه مثبت و منفی است که بررسی آن می‌تواند در تصمیمات آتی، ما را یاری نماید.

اگر به کالبدشکافی تصمیمات خود پردازیم می‌بینیم که اکثر ما علاقمند هستیم که در تصمیم‌گیری تنها نباشیم؛ چرا که از انتخاب غلط پرهیز داریم. یک طرف قضیه این است که مایلیم به انتخاب درست برسیم و دچار مشکلات انتخاب غلط نگردیم و طرف دیگر این است که از ملامت و سرزنش دیگران هراس داریم و تنهایی تصمیم گرفتن مسؤولیت اشتباه را کاملاً متوجّه شخص ما می‌کند. بنابراین به سراغ تکیه گاه می‌رویم. وجه مثبت این کار مشاوره گرفتن و استفاده از تجربیات صحیح دیگران است که در مطلوب بودن آن شکی نیست. وجه منفی این روش این است که بعضی اوقات تکیه‌گاه درستی انتخاب نمی‌نماییم و یا «تکیه‌گاه سازی» می‌کنیم. انتخاب اشتباه یعنی رفتن به سراغ افرادی که صلاحیت مشاوره دادن را ندارند و تکیه‌گاه سازی یعنی ایجاد مشابهت میان وضعیّت خود با وضعی که با آن مشابه نیست.

از تکیه‌گاه‌های مهم و بلکه قابل اتکاترین آنها معصومین ^{علیهم‌السنن} هستند. بی‌شک اگر در کاری با امام معصوم مشورت شود بهترین تصمیم را معرفی می‌نمایند و این مشاوره با هیچ مشاوره‌ی دیگری قابل مقایسه نیست.

اما ما گاهی خودمان ابتدائاً اقدام نموده و «تصمیم خود» را به آنان منسوب می‌نماییم بدون اینکه «تأیید» آنان را داشته باشیم؛ این یعنی پرتگاه!

به این مثال دقّت نمایید:

اگر در روزگار ما فرمانده‌ی لشکری بفهمد که وقت اذان ظهر شده است، آیا حقّ دارد عده‌ای سرباز را جلوی خود صف کند تا فدای او و دیگر یارانش شوند و خود به نماز بایستد؟

اگر این فرمانده در توجیه کار خود بگوید امام حسین ^{علیه‌السلام} در روز عاشورا چنین کردند آیا پذیرفتنی است؟

در این مثال اشتباه فرمانده بسیار واضح است. اینکه چرا ابی‌عبدالله علیه السّلام چنین نمودند را باید از خود ایشان پرسید، البته در اینکه این کار درست بوده است حرفی نیست زیرا عصمت ائمه ^{علیهم‌السلام} مفروض است، اما اینکه در چه شرایطی این کار جایز است را ما می‌دانیم؟

جنگ‌هایی بوده است که امیرالمؤمنین ^{علیه‌السلام} همراه سپاه خود جنگیده‌اند و نماز به آخر وقت افتاده است. حال شرایط فرمانده‌ی جنگ آن است یا این یا اصلاً به صورت سوّی است؟ جواب این سؤال را همان معصومین ^{علیهم‌السلام} باید بفرمایند، زیرا ما شرایط را نمی‌دانیم – نه شرایط دقیق خود را و نه شرایط دقیق

ما حسینی هستیم؛ مبارزه می‌کنیم... ما حسنی هستیم؛ مدارا می‌کنیم...

جنگ یا صلح؟!!

ما گاهی خودمان

ابتدائاً اقدام نموده

و «تصمیم خود»

را به آنان منسوب

می‌نماییم بدون

اینکه «تأیید» آنان را

داشته باشیم؛

این یعنی پرتگاه!

اساساً قیاس

فعل ما با فعل

معصوم قیاسی

باطل است، هر

عمل آن‌ها در

طول حیات

شریفشان بلاشک

رضایت و مورد

متعال بوده است،

اما این مطلب

جواز الگوگیری را

به ما نمی‌دهد، مگر

خود اجازه دهند.

آنها را (به شرایط خود نیز به صورت کامل واقف نیستیم) – و اینکه خودمان علت تصمیم حضرات را با شواهد تاریخی کشف نماییم لزوماً صحیح نیست، زیرا تمامی شرایط را نمی‌دانیم و از انگیزه امام بی‌اطلاع هستیم، بنابراین امکان مشابه‌سازی شرایط دیگر را با شرایط امام نداریم و مشابه‌سازی ما قطعاً غلط است. اگر امروز به فردی ولایت عهدی یک ظالم پیشنهاد شد آیا بپذیرد یا نه؟

اگر پیشنهاد شد که خلیفه‌ی به حق شود ولی به سیره‌ی دو ظالم عمل کند، آیا نپذیرد و «خانه‌نشینی» را انتخاب نماید در حالی که به مردم ظلم می‌شود یا دروغ مصلحتی بگوید که به سیره‌ی آنان عمل خواهیم کرد و سپس با نقض آن به اصلاح جامعه پردازد.

اساساً قیاس فعل ما با فعل معصوم قیاسی باطل است، هر عمل آن‌ها در طول حیات شریفشان بلاشک صحیح و مورد رضایت خداوند متعال بوده است، اما این مطلب جواز الگوگیری را به ما نمی‌دهد، مگر خود اجازه دهند.

پیامبر اکرم ^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} دستور فرمودند درب تمامی خانه‌ها به مسجد النبی باید مسدود شود مگر درب خانه‌ی امیرالمؤمنین و صدیقه‌ی طاهره ^{علیهم‌السلام}. حال اگر کسی پیش خود بگوید که نمی‌خواهم از این فضیلت محروم شوم و یا آنچه امیرالمؤمنین ^{علیه‌السلام} انجام دهند قطعاً بهتر است و با این «تکیه‌گاه» که ایشان اسوه‌ی من هستند درب خانه‌اش را به مسجد باز بگذارَد، آیا کار درستی انجام داده است؟

ما باید تابع معصومین باشیم، این یعنی در امور خود طبق دستورات آنان عمل کنیم ولی الگوگیری بدون جواز فعل ماست و اجازه‌ی منسوب کردن فعل خود به آنان را نداریم.

روشن است در مواردی که روایتی از امام وجود دارد مبنی بر جواز تبعیّت در فعلی خاص، عمل به آن فعل مجاز و مطلوب است و تبعیّت از امام به حساب می‌آید؛ مانند آموزش طریق خواندن نماز امیرالمؤمنین یا سایر ائمه و سفارش به خواندن آن‌ها یا تعلیم دعا و توسّل یا عملی مانند حجامت و غیر آن.

نتیجه آن‌که:

۱– آنجا که روایت صریح و صحیحی در انجام کاری مشابه معصومین ^{علیهم‌السلام} نداشته باشیم، مجوّز اقتدا به آنان در آن فعل را نداریم و طبیعتاً امکان منسوب نمودن فعل خود به آنان و توجیه کار خود را نخواهیم داشت و انجام فعل مشابه یا فعل متفاوت با فعل امام، بستگی به شرایط شرعی، عرفی و اقتضانات ما دارد.

۲–تحلیل افعال ائمه ^{علیهم‌السلام} هنگامی که از قصد و علت کارشان به ما اطلاع نداده‌اند برای ما جایز نیست و آنچه یک «تحلیل‌گر» بگوید یک حدس و گمان است که امکان خطا دارد و بنابراین تکیه به آن کاری غلط و ظلم به امام است.

فضائل

امام حسن مجتبی ^{علیه‌السلام}

داستان مرد شامی را شنیده‌ای؟

یکی از روزهایی که به مدینه رفته بودم، مردی را دیدم که بر مرکبی سوار است کا تا آن روز زیباتر و خوش لباستر از او ندیده بودم و مرکبی هم بهتر از مرکب او مشاهده نکرده بودم، من از آن مرد خوشم آمد و از شخصی پرسیدم: این مرد کیست؟ گفتند: حسن بن علی‌بن‌ابیطالب ^{علیه‌السلام} است!

در این وقت سینه‌ام پر از کینه شد و نسبت به علی‌بن‌ابیطالب ^{علیه‌السلام} رشک و حسد بردم که فرزندی اینگونه داشته باشد، از این رو نزد او رفته و بدو گفتم: تو پسر ابوطالب هستی؟

فرمود: من پسر فرزند اویم!

تا پاسخ او را شنیدم شروع کردم به دشنام او و پدرش تا جایی که می‌توانستم!

هنگامی که سخن من تمام شد، آن حضرت رو به من کرده، فرمود:

ای پیرمرد گمان دارم که غریب این شهر هستی، و شاید اشتباه کرده‌ای، پس اگر درصدد جلب رضایت ما هستی از تو راضی شویم! و اگر چیزی از ما بخواهی به تو می‌دهیم، و اگر راهنمایی و ارشاد خواهی ارشادت کنیم، و اگر برای برداشتن بارت از ما کمک خواهی بارت را برداریم و اگر گرسنه‌ای سیرت کنیم، و اگر برهنه‌ای بپوشانیمت، و اگر نیازمندی بی‌نیازت گردانیم، و اگر آواره‌ای در پناه خویشت گیریم، و اگر خواهسته‌ای داری انجامش دهیم! دوست داریم که مرکب و بار و بنهات را به خانه‌ی ما انتقال دهی و تا وقتی که قصد رفتن داری مهمان ما باشی.

چون آن مرد سخن آن حضرت را شنید گریست و آنگاه گفت:

«اشهد انک خلیفهٔ الله فی ارضه، الله اعلم حیث یجعل رسالاته، و کنت انت و ابوک ابغض خلق الله الی و الآن انت احب خلق الله الی»

گواهی دهم که به راستی تویی خلیفه‌ی خدا بر روی زمین و خدا خود داناتر است که رسالتهای خود را در چه جایی قرار دهد و تو و پدرت مبعوض‌ترین خلق خدا نزد من بودید و تو اکنون محبوب‌ترین خلق خدا پیش منی!

و سپس آن مرد به خانه‌ی امام حسن ^{علیه‌السلام} رفت و تا وقتی که در مدینه بود مهمان آن حضرت بود، و از دوستداران آن خاندان گردید.

تصحیح اعتقاد مردم چقدر ارزش دارد؟

مردی از شیعیان برای امام حسن ^{علیه‌السلام} هدیه‌ای آورده بود. آن جناب به او فرمود:

در مقابل این هدیه، کدامیک از این دو را می‌خواهی؟ هدیه‌ای بیست برابر به ارزش بیست هزار درهم بدهم یا بایی از علم را برایت بگشایم تا به وسیله‌ی آن بر فلان مرد ناصبی که دشمن ما خاندان است، غلبه پیدا کنی و شیعیان روستای خود را که اعتقاد ضعیفی دارند را از دست گفتار او نجات دهی؟

اگر آنچه بهتر است انتخاب کنی من هم بین دو جایزه جمع می‌کنم (بیست هزار درهم و باب علم) اما در صورتی که در انتخاب اشتباه کنی به تو اجازه می‌دهم که یکی را برای خود بگیری.

آن فرد شیعه عرض کرد: آیا ثواب مغلوب کردن یک ناصبی و نجات دادن شیعیان ضعیف، مساوی با همان بیست هزار درهم است؟

امام حسن ^{علیه‌السلام} فرمود: ثواب آن بیست هزار برابر بهتر از تمام دنیا است.

– در این صورت چرا آن قسمتی را که ارزشش کمتر است انتخاب کنم، همان باب علم را اختیار می‌نمایم.

حضرت مجتبی ^{علیه‌السلام} فرمود: بهترین انتخاب را کردی!

ایشان باب علمی که وعده داده بود به او تعلیم نمود و بیست هزار درهم نیز اضافه به او پرداخت.

آن فرد از خدمت امام حسن ^{علیه‌السلام} مرخص شد، در قریه خود با آن مرد ناصبی روبرو شد و مشغول بحث و گفتگو گردید، تا او را مجاب و مغلوب نمود، این خبر (مغلوب شدن مرد ناصبی) به حضرت امام حسن ^{علیه‌السلام} رسید.

روزی آن مرد شرفیاب محضر مقدس امام حسن ^{علیه‌السلام} شد، حضرت به او فرمود: هیچ کس مانند تو سود نبرد، و هیچ یک از دوستان سرمایه‌ای مثل تو به دست نیاورد، زیرا در درجه‌ی اول دوستی خدا، دوم، دوستی پیامبر ^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} و علی ^{علیه‌السلام}؛ سوم، دوستی عترت طیبین آن دو، چهارم، دوستی ملائکه، و پنجم، دوستی برادران مؤمن خود را بدست آوردی. همچنین به عدد هر مؤمن و کافر پاداشی، هزار برابر بهتر از دنیا داری، گوارایت باد!

تا شنیدم فرزند

علی‌بن‌ابیطالب است،

سینه‌ام پر از کینه شد!

حسادت ورزیدم!

تا جایی که می‌توانستم

به او و پدرش دشنام

دادم!

اما...

اکنون از مجبان آنان

هستم!

نامت چیست؟

به دنبال ایلیا می‌گردم!

در زمان خلافت ابوبکر، گروهی از رومیان به مدینه آمدند که در میان آنان راهبی مسیحی بود. راهب به مسجدالنبی رفت و همراه خود یک شتر با بار طلا و نقره برد. ابوبکر در مسجد حضور داشت و جمعی از مهاجرین و انصار به همراه او بودند. راهب به جمع سلام کرد و گفت: کدامیک از شما خلیفه‌ی پیامبرتان و امین دینتان هستید؟

ابوبکر را به او نشان دادند.

راهب رو به او کرد و گفت: ای شیخ، اسم شما چیست؟

ابوبکر – نامم «عتیق» است.

راهب – دیگر چه؟

ابوبکر – من اسم دیگری برای خود سراخ ندارم.

راهب – پس تو آن کس که می‌خواهم نیستی.

ابوبکر – مشکل تو چیست؟

راهب – من از سرزمین روم هستم، از آنجا با شتری با بار طلا و نقره آمده ام، می‌خواهم از امین این اُمّت (وصیِ پیامبر) مسأله‌ای بپرسم که اگر جوابش را بگوید اسلام می‌آورم و اوامر او را اطاعت می‌نمایم و این مال را بین شما تقسیم می‌کنم. اما اگر از جواب دادن به سؤال من عاجز باشد، با آنچه همراهم هست باز می‌گردم و اسلام نمی‌آورم.

ابوبکر – بپرس.

راهب – به خدا که حرفی نخواهم زد مگر اینکه از مجازات خود و یارانت مرا امان دهی.

ابوبکر – در امانی و مشکلی برایت پیش نخواهد آمد، هرچه می‌خواهی بگو.

راهب – به من بگو آن چیست که برای خدا نیست و از طرف خدا نیست و خدا آن را نمی‌داند.

ابوبکر لرزید و جوابی نداد. بعد از چند ثانیه به یکی از یارانش گفت «ابو حفص» را فرا بخوانید. او را آوردند و نزد ابوبکر نشست. ابوبکر گفت سؤال خودت را از او بپرس. راهب رو به عُمَر کرد و سؤالش را تکرار کرد. عُمَر جوابی نداشت. سپس عثمان را آوردند پس همان ماجرایی که برای ابوبکر و عُمَر رخ داده بود برای او هم رخ داد.

راهب گفت: بزرگانی بزرگوار دارای درب‌هایی بزرگ و باز برای اسلام!

سپس بلند شد که برود.

ابوبکر – ای دشمن خدا، اگر امانت نداده بودم خونت را بر زمین می‌ریختم …

در این بین سلمان سریع از بین جمعیت بلند شد و نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفت. حضرت در میان خانه با حسن و حسین علیه السلام نشسته بودند. سلمان ماجرا را برای حضرت تعریف کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام بلند شدند و با حسین علیه السلام به مسجد آمدند. هنگامی که جماعت علی علیه السلام را دیدند همگی تکبیر گفتند و خدا را شکر کردند. خانه‌ی حضرت چسبیده به مسجد بود و خیلی طول نکشید که

حضرت آمدند، بنابراین راهب هنوز در مسجد حضور داشت.

امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدند و نشستند.

ابوبکر – راهب! از او بپرس، او همان کسی است که می‌خواهی و دنبالش هستی.

راهب رو به امیرالمؤمنین علیه السلام کرد و گفت: ای جوان، اسم تو چیست؟

حضرت فرمودند: اسم من نزد یهودیان «الیا» است و نزد مسیحیان «ایلیا» و نزد پدرم «علی» و نزد مادرم «حَیدَرَه»

راهب گفت: نسبت تو با پیامبرتان چیست؟

حضرت فرمودند: برادرم بود و پدر همسرم و پسرعمویم.

راهب گفت: قسم به خدای عیسی تو همانی که می‌خواهم. به من خبر بده از چیزی که برای خدا نیست و از طرف خدا نیست و خدا آن را نمی‌داند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: پیش آگاه آمدی.

پرسیدی از چیزی که برای خدا نیست، همانا که برای خدا هیچ شریک و فرزندی نیست.

اما آن چیزی که از طرف خدا نیست، هیچ ظلمی از طرف خدا به احدی نیست. پرسیدی از چیزی که خدا نمی‌داند، خدا شریکی برای خود در پادشاهی‌اش نمی‌داند.

راهب بلند شد و زَنار خود را بُرید، جلو آمد و میان دو دیده‌ی حضرت را بوسید و گفت:

أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله و شهادت می‌دهم که شما خلیفه‌ی رسولید و امین این اُمّت و معدن دین و حکمت و محلّ جوشش چشمه‌ی حَجّت. به خدا قسم که اسم شما را در تورات «الیا» خوانده بودم در کتب گذشتگان «حَیدَرَه». شما را بعد پیامبر وصی می‌دانم و ولیّ اِمارت و شما برای کرسی خلافت از غیر خود سزاوارترید، پس بفرمایید قضیه‌ی جایگاه شما و جایگاه این جماعت چیست؟

حضرت چیزی‌آ به او گفتند، راهب بلند شد، مالی که همراه داشت را تماماً به حضرت تسلیم کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام از جایشان بلند نشدند تا تمام آن را بین فقرا و نیازمندان مدینه تقسیم کردند و راهب مسلمان به سمت قوم خود بازگشت.

فضائل

کربلایش قطعه‌ای از جنت است

باب نور و باب لطف و رحمت است

سجده بر تکه‌ای از بهشت…

عالمان شیعی، سجده بر تربت امام حسین علیه السلام را واجب نمی‌دانند، اما به جهت امتیاز خاصی که دارد سجده بر آن را مستحب دانسته‌اند زیرا تربت امام حسین علیه السلام از جمله تربت‌هایی است که خداوند متعال آن را به جهاتی مبارک گردانیده است.

فضیلت و آثار و برکاتی که برای تربت حسینی است، برای هیچ تربتی و قطعه‌ای از قطعات زمین نیست. خاک کربلا قطعه‌ای از بهشت است که خداوند قادر متعال به واسطه قدردانی از یک فداکار در راه دین که تمام هستی خود را فدا کرده، در آن خاک، برکت و فضیلت و شفا قرار داده است.

متبرک کردن اعضای بدن

یکی از آثار و برکات تربت سیدالشهدا علیه السلام این است که متبرک نمودن بدن و صورت با آن تربت شریف تأثیر معنوی زیادی بر انسان خواهد گذاشت، از این رو از بعضی بزرگان دین و امامان معصوم نقل شده که بعد از نماز، بدن و صورت خویش را با مهر کربلا متبرک می‌کنند. و نیز دستور داده‌اند که قبل از خوردن تربت جهت شفا گرفتن، آن را بوسیده و با اعضای بدن تماس داده شود.

امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند متعال تربت جدم حسین علیه السلام را شفای هر درد، و ایمنی از هر خوفی قرار داده است؛ پس هرگاه یکی از شما خواست از آن خاک تناول کند، بوسد و آن را به چشم گذارد و بر سایر اعضای بدنش تماس دهد…»^۱

سجده بر تربت

در میان شیعه معمول است که از خاک مقدس کربلا برداشته و با آن مهر درست کرده و غالباً در نماز، به آن سجده می‌کنند.

این عمل بدین جهت است که خاک کربلا به جهت شهادت امام حسین علیه السلام و یاران باوفایش شرافت پیدا کرده، به طوری که اهل بیت علیه السلام نیز به ما فرموده‌اند هر نمازی که سجده بر تربت کربلا باشد خداوند آن نماز را به خاطر آن حضرت قبول می‌کند.

امام صادق علیه السلام نیز از خاک کربلا درون کیسه‌ای ریخته و در سجاده همراه داشت، در هنگام نماز آن کیسه را باز می‌کرد و بر آن سجده می‌نمود.

منابع:

- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۴ ص ۱۰۳۳.
- کافی، مرحوم کلینی، ج ۴ ص ۵۸۸.
- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۴ ص ۱۰۳۳.
- بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۴۴ ص ۲۸۰.
- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۴ ص ۱۰۳۳.

برگرفته از کتاب «آثار و برکات سیدالشهداء»

امام حسین علیه السلام

رفع حجب ظلمانی

یکی دیگر از برکات و آثار خاک مزار امام حسین علیه السلام این است که سجده بر آن تربت پاک حجابهای ظلمانی را کنار زده و در توجه حق تعالی به نمازگزار مؤثر است.

امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: «همانا سجود بر تربت حسین علیه السلام حجابهای هفتگانه را پاره می‌کند.»^۲

ذکر با تربت

از حضرت صاحب الزمان علیه السلام روایت شده که فرمود: «هر کس تسبیح تربت امام حسین علیه السلام را در دست گیرد و ذکر را فراموش کند، ثواب ذکر برای او نوشته می‌شود.»^۳

و امام صادق علیه السلام فرمود: «یک ذکر یا استغفار که با تسبیح تربت حسین علیه السلام گفته شود برابر است با هفتاد ذکر که با چیز دیگر گفته شود.»^۴

برداشتن کام اطفال

کام برداشتن اطفال با تربت امام حسین علیه السلام موجب ایمنی کودک می‌شود چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود:

«کام فرزندانان را با تربت حسین علیه السلام باز کنید که موجب بیمه آنان می‌شود.»^۵

در زمان غیبت صغری،

یکی از شیعیان به

امام زمان می‌نویسد:

آیا جایز است ما تربت

حسین علیه السلام را با میت

در قبر بگذاریم، یا با

تربت حسین روی کفن

بنویسیم؟

حضرت در پاسخ مرقوم

می‌فرمایند: هر دو کار

پسندیده است. البته

باید رعایت احترام تربت

بشود. اگر مهر یا تربت،

مقابل یا زیر صورت میت

باشد، به برکت خاک قبر

حسین علیه السلام قبر میت محل

امنی از هر بلا و آفت و

عذابی می‌گردد.^۵

^[1] ذکر ابوتراب سال اول ، شماره دوم ، زمستان ۱۳۸۹

اثرات جغرافیای منطقه جزیرهٔ العرب بر ساکنان آن

بر گرفته از کتاب سیرت جوادانه نوشته آیت الله جعفر مرتضی عاملی

کوچ‌نشین تشکیل می‌دهند. این وضعیت موجب پیدایش دولت‌های کوچک قبیله‌ای شد. در این نظام قبیله‌ای، هر قبیله یک حاکم داشت و هر قدرتمندی بر دیگران فرمانروایی می‌کرد.

۲. زندگانی سخت، نظام قبیله‌ای و نبود موانع دینی یا وجدانی قوی، قبایل عرب را به غارت‌گری و چپاول یک‌دیگر وامی‌داشت. آنان غارت‌گری را وسیله‌ای برای زندگی، تحمیل سيطره و قدرت خویش بر دیگران یا خون‌خواهی و انتقام‌گیری از دیگران قرار داده، با استیلای بر سایر قبایل، اموال آنان را به یغما می‌بردند، زنان و کودکانشان را اسیر و تا آن‌جا که

قومی که اسلام در بین ایشان ظهور کرد و دعوت الهی حضرت خاتم‌الانبیاء در میان آنان آغاز شد، اعراب بودند که به واسطه دوری فراوان از فرهنگ و ادب به اعراب جاهلی معروف بودند. اعراب جاهلی از نظر وضعیت سکونت به دو گروه عمده تقسیم می‌شدند:

۱- حَضْر

۲- بَدُو

منظور از اعراب حضری، گروهی بودند که در یک جا اسکان یافته بودندو در مقابل، اعراب بدوی، همیشه در زیر آسمان بوده و هیچ ساختمانی حتی از حصیر و بوریا هم نداشتند. در عربستان قسمت اسکان یافته بسیار محدود بود؛ زیرا حداقل چیزیی که برای اسکان لازم است، آب می‌باشد و سکونت بدون وجود آب محال است. لذا اعراب بدوی برای دستیابی به آب و سبزه مجبور به کوچ بودند و گاهی ممکن بود برای یافتن

نیروهای سیاسی و مذهبی شبه جزیره عربستان معاصر باعصر ظهور اسلام

بر گرفته از آثار مرحوم آیت الله شیخ محمد رضا جعفری

نجران یکی از ایالات عربستان در مرز یمن می‌باشد که یک اقلیت مسیحی در آن ساکن بودند. مسیحیان نجران، قدرت مقابله با پیامبر اسلام را نداشتند لذا شروع به تبلیغ علیه اسلام نمودند تا از این راه پیامبر را فلج کنند اما به واسطه رفتار و منش آسمانی پیامبر و اهل‌بیت او خود فلج شدند. آیه مباحله نیز در مورد آن‌ها نازل شد. در حاشیه شام نیز قبائل عرب مسیحی بودند که به روم شرقی خراج می‌دادند و اعراب مکه در سفرهای خود با ایشان برخورد داشتند و به خاطر هم‌زبانی با آنان، حرف‌هایی را در مورد مسیحیت شنیده بودند، لذا مسیحیت در میان اعراب حَضْر تا حدودی آوازه داشت.

مسیحیان شمال حجاز نیز تحت حمایت امپراطوری فارس (ایران فعلی) بودند.

نیروهای سیاسی

در عصر ظهور اسلام، دو قدرت سیاسی حاکم وجود داشت که اعراب از هر دوی آن‌ها آگاه بودند. یکی امپراطوری روم شرقی که از راه شام با عربستان هم مرز بود و دیگری امپراطوری فارس، که از طریق حیره (عراق فعلی) با عربستان مرز مشترک داشت. اما هیچ خطری از جانب این قدرت‌های سیاسی متوجه اسلام نبود. زیرا عربستان به لحاظ شرایط جغرافیایی اهمیتی برای آنان نداشت.

نیروهای مذهبی

مسیحیت: در داخل جزیرهٔالعرب، مسیحیت وجود نداشت و مسیحیان در حاشیه قرار داشتند. از پیروان این مذهب می‌توان به مسیحیان نجران، مسیحیان شام و مسیحیان شمال حجاز (عراق فعلی) اشاره نمود.

نجران یکی از ایالات عربستان در مرز یمن می‌باشد که یک اقلیت مسیحی در آن ساکن بودند. مسیحیان نجران، قدرت مقابله با پیامبر اسلام را نداشتند لذا شروع به تبلیغ علیه اسلام نمودند تا از این راه پیامبر را فلج کنند اما به واسطه رفتار و منش آسمانی پیامبر و اهل‌بیت او خود فلج شدند. آیه مباحله نیز در مورد آن‌ها نازل شد. در حاشیه شام نیز قبائل عرب مسیحی بودند که به روم شرقی خراج می‌دادند و اعراب مکه در سفرهای خود با ایشان برخورد داشتند و به خاطر هم‌زبانی با آنان، حرف‌هایی را در مورد مسیحیت شنیده بودند، لذا مسیحیت در میان اعراب حَضْر تا حدودی آوازه داشت.

مسیحیان شمال حجاز نیز تحت حمایت امپراطوری فارس (ایران فعلی) بودند.

پادشاهان ساسانی عموماً تجمل‌ پرست و پر تشریفات بودند.

در عهد ساسانیان، ایرانیان پرچمی داشتند به نام «درفش کاویانی» که معمولاً در میدان جنگ برافراشته می‌شد و یا در جشن‌های پر تشریفات ساسانیان، بر فراز کاخشان نصب می‌گردید و این پرچم با جواهرات بسیار گرانبها تزیین شده بود. گفته شده که جواهرات و اشیاء گرانبهای این پرچم بی‌همتا را به ۱۲۰۰۰۰۰ درهم تخمین کرده‌اند. در کاخ‌های افسانه‌ای ساسانیان، از بس جواهرات و اشیاء نفیس و قیمتی و نقشه‌ها و تصویرهای حیرت انگیز فراهم گردیده بود که دیده بینندگان را خیره می‌کرد.

در میان پادشاهان ساسانی، «خسرو پرویز» بیش از همه به تجملات علاقه‌مند بود. شمار زنان و کنیزان و خوانندگان و نوازندگان حرم‌سرای او به چندین هزار تن بالغ می‌شد. گفته‌اند که خسرو پرویز سه هزار زن داشت و دوازده هزار کنیز ک ساززن و بازی‌گر و شش هزار مرد پاسبان او بودند، ۸۵۰۰ اسب مخصوص سواری او بود، ۹۶۰ فیل، دوازده هزار استر مخصوص بردن بنه و هزار شتر داشت.

وضع اجتماعی ایران در زمان ساسانیان، به هیچ وجه بهتر از وضع سیاست و دربار نبود. حکومت طبقاتی که از دیر زمان در ایران وجود داشت، در عهد ساسانیان به شدیدترین وجهی درآمده بود. طبقات اشراف و روحانیان، کاملاً از طبقه‌های دیگر ممتاز بودند. تمامی پست‌ها و شغل‌های حساس اجتماعی مخصوص آنان بود. پیشه‌وران و دهقانان از تمام مزایای حقوقی اجتماعی محروم بودند. به‌جز پرداخت مالیات و شرکت در جنگ‌ها وظیفه دیگری نداشته، بار سنگین مخارج اعیان و اشراف را نیز بر دوش داشتند. حق تحصیل ویژه طبقات ممتاز یعنی اطفال توانگران و خاندان جاه و نعمت بوده و توده مردم از دانش و کسب فضیلت محروم بودند.

در امپراتوری ساسانی، تنها اقلیتی کمتر ۲ درصد از جمعیت، صاحب همه چیز بوده‌اند، ولی بالغ بر ۹۸ مردم ایران، همانند بردگان حق حیات نداشتند. بدین جهت بسیاری از کشاورزان و طبقات پست و پایین اجتماع، کارهای خود را ترک کرده و برای فرار از مالیات‌های کمرشکن، به دیرها پناهنده می‌شدند.

رومیان از دیرباز برای تسلط و حکمرانی جهان، با امپراطوری ایران در جنگ و ستیز بودند. این جنگ‌ها رومیان را ضعیف و مردم را ناراضی کرده بود.

با وجود آن همه ستیزه‌های خارجی، سیل اختلافات داخلی، که اکثر به رنگ مذهب جلوه می‌کرد، هر روز کشور را به لب پرنگاه نزدیک می‌ساخت.

یهود که یک ملت شرور و دسیسه باز بودند، چون دیدند که فشار امپراتور مسیحی روم از حد گذشت؛ نقشه‌هایی برای برانداختن دولت روم کشیدند و یک‌بار هم شهر «انطاکیه» را تصرف نمودند و گوش و بینی و لب اسقف بزرگ شهر را بریدند. حکومت روم به منظور انتقام، پس از مدتی یهودیان «انطاکیه» را قتل عام کرد. این کشت و کشتار بی‌رحمانه، میان یهود و نصاری

در روم چند بار تکرار شد.

در میان بت‌پرستان و مسیحیان هم شعله جنگ خاموش نمی‌شد، هنگامی که رجال کلیسا حکومت را به دست گرفتند، رقبای خود را سخت تحت فشار نهادند. اختلاف کشیشان از یک طرف و مسلک‌های گوناگون مذهبی از طرف دیگر، روز به روز از سطوت و قدرت امپراتوری روم می‌کاست.

گذشته از این‌ها پیوسته سفیدپوستان و زرد پوستان طرف شمال و مشرق، در نظر داشتند که نقاط حاصل‌خیز اروپا را به دست آورند و گهگاه در برخوردهای‌شان خسارت‌های هنگفتی به یک‌دیگر وارد می‌کردند و این خود سبب شد که امپراتوری روم، دو نیمه شده و به بلوک شرقی و غربی تقسیم گردید. روم آن روز، درست مانند قرون وسطای اروپا بود.

آیین‌های رایج در حجاز

بر گرفته از کتاب فروغ ابدیت نوشته آیت الله سبحانی

آیین رایج در حجاز، بت‌پرستی یثرب، خیبر، نجران و بخش‌های شمالی مجاور با روم بگذریم، نقاط حجاز را، آیین بت‌پرستی به شکل‌های گوناگون و عقاید مختلف تشکیل می‌داد.

آری، گروه انگشت شماری به نام «حنیفان» بر آیین توحید باقی بودند که خود را پیرو آیین ابراهیم ^(علیه السلام) می‌دانستند و تعداد آنان بسیار کم و در مقابل عرب بت‌پرست بسیار ناچیز بودند.

از زمان حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل، آیین خداپرستی، همراه یک سلسله سنن مذهبی و اخلاقی وارد حجاز شد که مراسم پرشکوه «حج» به احترام کعبه، یکی از آن‌ها بود. بعدها مردی از قبیله «خزاعه» به نام «عمرو بن قسی» که ریاست مکه را بر عهده داشت آئین بت‌پرستی را وارد مکه کرد. این شخص، در سفر خود به شام، دید که «عمالقه» مجسمه‌های زیبایی را می‌پرستند و او از کار آن‌ها خوشش آمد و بت زیبایی به نام «هبل» را از شام به مکه آورد و مردم را به پرستش آن دعوت کرد.

بت‌های مشهور عرب عبارت بودند از:

۱. هبل ۲. اساف ۳. نائله ۴. لات ۵. عَزَى ۶. منات ۷. عمیانس ۸. سعد ۹. ذو الخلصه ۱۰. مناف.

علاوه بر این‌ها، در میان اعراب بت‌های معروف دیگری پرستش می‌شد که گاهی به طایفه‌ای و خانواده‌ای اختصاص داشت.

^[1] ذکر ابوتراب ۱۹ سال اول ، شماره دوم ، زمستان ۱۳۸۹

^[2] ذکر ابوتراب ۱۸ سال اول ، شماره دوم ، زمستان ۱۳۸۹

فایده اول: نقل شده که پیامبر اکرم ﷺ فرموده‌اند: در مقابل صد صلوات فایده صد حاجت را برآورده می‌نماید.
فقاه چهارم: هر کس یک صلوات بفرستد حق تعالی در عاقبت را بر روی او می‌کتابد.
فایده پنجم: صلوات فرستادن فقر را بر طرف می‌کند.

فایده ششم: هر گاه چیزی از پلان انسان برود و آن را فراموش کند، صلوات فرستادن فقر را بر طرف فایده هفتم: صلوات‌دشمن دیرین و همیشه خوار می‌کند.
صلوات‌دشمن دیرین و همیشه خوار می‌کند.

در عالم برزخ
مداومت بر صلوات، عذاب قبر را در عالم برزخ دور می‌کند. طمطع اهل قبرستان دور می‌برد. عذاب را از همه اهل قبرستان دور می‌کند. ثواب صلوات، قریب‌رس ایشان در قبر است.
صلوات فرستادن را در برزخ نورانی و جان‌کننده را راحت می‌کند.

از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است که ایقان فرمودند:
«بِر من زیاد صلوات بفرستید. زیر آکه صلوات بر من، نوری در قبر و نوری در صراط و نوری در بهشت است.»
و نیز ایشان فرمودند:
«هر کس بر من زیاد صلوات بفرستد، فکر می‌کند مرگ و جان‌کندن را راحت می‌کند.»

«بِر من زیاد صلوات بفرستید. زیر آکه صلوات بر من، نوری در قبر و نوری در صراط و نوری در بهشت است.»
و نیز ایشان فرمودند:
«هر کس بر من زیاد صلوات بفرستد، فکر می‌کند مرگ و جان‌کندن را راحت می‌کند.»

از خابر بن عبدالله روایت شده‌که می گفت:
«ولو سلیت صلبه لم امل فیها آل محمد و آل محمد اگر نمازی بخوانیم و در آن بر محمد و آل محمد ﷺ صلوات و درود بفرستیم، فکر می‌کنیم که آن نماز پذیرفته و مقبول نیست.»

ما کجا، جا بر کجا
دین ما کجا، جا بر کجا
دین ما کجا، جا بر کجا
دین ما کجا، جا بر کجا

دین ما کجا، جا بر کجا
دین ما کجا، جا بر کجا
دین ما کجا، جا بر کجا
دین ما کجا، جا بر کجا

دین ما کجا، جا بر کجا
دین ما کجا، جا بر کجا
دین ما کجا، جا بر کجا
دین ما کجا، جا بر کجا

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

«ابراهیم علیهِ‌السلام» چگونه «خلیل» شد؟

باور کن! اصلاً از تو همین را خواسته‌اند! چرا باور نمی‌کنی؟ **باور کن!** ... خدا دیگر چند بار باید بگوید؟! همین الآن بلند شو و قرآن را باز کن، ببین چند بار گفته است: «باور کن» خودش می‌گوید: «باور کن»، فرستاده‌اش می‌گوید: «باور کن»، جانشین‌اش می‌گوید: «**باور کن**» ... و من و تو باز هم باور نمی‌کنیم؟ باورت می‌شود؟! بیا یک‌بار با هم تمرین کنیم. تمرین کنیم که باور کنیم. فکر می‌کنی این بار بتوانیم؟ ...

می‌خواهم برایت سرّی از اسرار عالم را افشا کنم. حواست هست چه می‌گویم؟ دلت چطور؟.. اصلاً من با دلت حرف دارم. این راز، راز «دل» است و دلت هرگز به تو دروغ نمی‌گوید! ...

خدا –از سر لطف و مهربانی– به بندگانش همواره محبت می‌ورزد، اما همه «حبیب» او نیستند، خودمان هم می‌دانیم که ما «محبّ» خدا هستیم، نه «حبیب» او. خدا خودش باید بگوید حبیبش کیست! با زور و تزویر که نمی‌شود حبیبی خدا شد! ... اما اگر خواستی بدانی خدا چقدر تو را دوست دارد، سری به قلبت بزن و ببین تو چقدر خدا را دوست داری چون جاده‌ی محبت دو طرفه است!^۱ ...

تا به حال به دیدار امام زمان رفته‌ای؟ به او گفته‌ای؟: «گواهی می‌دهم محمد بنده و فرستاده‌ی خداست. هیچ مجبویی جز او و خاندانش نیست.»^۲

شک نکن؛ **باور کن!** محبوب خدا را همه می‌شناسند، باید بشناسند! ... خداوند محبوبش را، حبیبش را، به همه شناسانده. همه او را چون پسران خود می‌شناسند.^۳ و خدا، نام حبیبش را از دهان‌ها می‌جوید. و از هر دهانی این نام را بشنود، دوست می‌دارد؛ از هر دهانی! راستی اصلاً حقیقت محبت چیست؟

نمی‌دانیم.

این قدر می‌دانیم که جز رسول و خاندان پاکش هیچ مجبویی نیست؛ پس مجبویی نیست. و سهم ما از این محبت آسمانی تنها چند نشانه است. تنها همین است که می‌بینیم خدا و حبیبش، نام یکدیگر را بزرگ می‌دارند.

خدا می‌گوید: بر حبیبم درود فرستید و حبیب خدا می‌گوید: «قولوا لا إلهَ إلاَّ اللهُ تَقَلُّبُوا»^۴
حبیب خدا به نماز امر می‌کند و خدای او نماز را بی‌درود بر حبیب نمی‌پذیرد.^۵

رسول و حبیب خدا می‌گوید: «نام خدا را بزرگ بدارید و خداوند آیه می‌فرستد که حبیب مرا آنگونه خطاب نکند که یکدیگر را.»^۶

رسول خدا می‌گوید: خدا را بخوانید و خداوند می‌فرماید: اگر نشان مرا «از تو» پرسیدند، من نزدیکم و دعا گویان را پاسخ می‌گویم...^۷

اخلاق

جایگاه اخلاق در اسلام

قالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ

شکی نیست که همه انسان‌ها خواهان نیک‌بختی و سعادت هستند و دوست دارند مسیر زندگی خود را به‌گونه‌ای تنظیم کنند که به این هدف بلند دست یابند. روشن است که برای رسیدن به این چنین هدفی، راهی جز تزکیه و تهذیب نفس، یعنی کسب مکارم و فضایل و دوری از رذایل اخلاقی وجود ندارد.

پیامبر اکرم ﷺ هم فلسفه بعثت خود را کامل کردن مکارم اخلاق در میان انسان‌ها بیان فرموده‌اند.

امیرالمومنین حضرت علی رضی الله عنه در سخنی بسیار عمیق، عظمت مکارم اخلاق را اینگونه توصیف نموده‌اند:

«حسن خلق» به معنی «خوش خلقی» و «خوش اخلاقی» از جمله صفات عالی رفتاری می باشد.

روزی یکی از امام صادق رضی الله عنه از ایشان درباره تعریف آن سؤال کرد، امام فرمود:

«لَئِنْ جَنَّاحَكَ وَ تَطْيِبُ كَلَامَكَ وَ تَلْقَى أَخْلَاكَ بِبِشْرٍ حَسَنٍ» یعنی با دیگران نرم خوی باشی، سَخَتْ را از کلمات زشت پاکیزه گردانی و در

مواجهه با بردارانت گشاده رو باشی.

صاحب این خصوصیت، در برخورد با هر کسی موجب خشنودی و انبساط روحی و قلبی او می‌گردد. کسی از مواجهه با او رنج نمی‌برد

و همه دل‌ها از او راضی می‌شوند. در این بین رضایت و خشنودی دل‌های شکسته دیگران برای او حساب خاصی نزد خدا باز می‌کند و عنایات بزرگی از حضرت حق را برای او به

از استاد خودم عالم جلیل القدر، مرحوم آقای حاج میرزا علی آقا شیرازی که از بزرگترین مردانی بود که من در عمر خود دیده‌ام و به راستی نمونه‌ای از زهّاد و عبّاد و اهل یقین و یادگاری از سلف صالح بود که در تاریخ خوانده‌ایم؛ جریان خوابی را به خاطر دارم که نقل آن بیفایده نیست. ایشان يك روز ضمن درس در حالی که دانه‌های اشکشان بر روی محاسن سفیدشان می‌چکید این خواب را نقل کردند، فرمودند: «در خواب دیدم مرگم فرارسیده است؛ مردن را همان طوری که برای ما توصیف شده است، در خواب یافتم؛ خویشتن را جدا از بدنم می‌دیدم، و ملاحظه می‌کردم که بدن مرا به قبرستان برای

بر فرض که امیدی به بهشت و ثواب و بیمی از دوزخ و عقاب نداشتیم، باز شایسته بود که ما در پی مکارم اخلاق باشیم، زیرا خوشبختی و سعادت را از این طریق می‌توان به دست آورد.

جان آدمی همچون کشتزاری است که اگر آب زلال فضائل و ادب، آن را سیراب نکند، سیزی و شادابی از آن رخت بر بسته و محصولی نخواهد آورد. حضرت علی رضی الله عنه در جایی دیگر فرموده‌اند:

انسان شدیداً نیازمند تربیت و اصلاح خویش است، همان‌گونه که کشتزار تشنه‌ی آب باران است.

ارمغان می‌آورد. صاحب این صفت، همیشه از آرامش و اعتدال روحی برخوردار است که برای او کمک بزرگی در برابر مشکلات زندگی به حساب می‌آید.

وقتی از بعضی از علماء علت رسیدن به مقامات بلند را می‌پرسیدند، یکی از مهمترین عوامل را «خوش اخلاقی» و «خوشحال کردن دیگران» عنوان می‌کردند.

^[1] ذکر ابوتراب سال اول ، شماره دوم ، زمستان ۱۳۸۹

^[2] ذکر ابوتراب سال اول ، شماره دوم ، زمستان ۱۳۸۹

اخلاق

شاید با نگاهی به اثرات حسن خلق، نظرم‌ان عوض شود

آثار و برکات خوش اخلاقی

طول عمر

امام صادق علیه السلام در این پاره فرمود:

«ان البرَّ وَ حُسْنَ الخَلْقِ یُعْمِرَانِ»
«فی سَعَةِ الاخْلَاقِ کَنُوزُ الارْزَاقِ»

الدِّیَارَ وَ یَزِیدَانِ فی الأَعْمَارِ»

بدرستی که نیکوکاری و خوش

خَلْقِ، سرزمین‌ها را آباد می‌کند

و بر عمرها می‌افزاید.

درجات عالی در آخرت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«انَّ العَبْدَ لَیَبْلُغُ بِحُسْنِ خُلُقِهِ عَظِیمَ دَرَجَاتِ الاٰخِرَةِ وَ اشْرَفَ المَنَازِلِ وَ انهٗ ضَعِیفُ العِبَادَةِ»

به درستی که بنده، در سایه خوش

خَلْقِ خود به درجات بزرگ و

مقامات والایی در آخرت می‌رسد، با

آنکه عبادتش ضعیف است.

آسان شدن حساب

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«حَسَنُ خُلُقِکَ یُخَفِّفُ اللهُ حِسَابَکَ»

اخلاق را نیکو کن تا خداوند حسابت را آسان کند.

افزایش روزی

به بیان حضرت علی علیه السلام:

بهبود موقعیت اجتماعی

همان حضرت علیه السلام می‌فرماید:

«کَمَ مِنْ وَضِیعَ رَفَعَهُ حُسْنُ خُلُقِهِ»

چه بسیار فرد بی‌مقداری که

خوشرویی‌اش او را برتری

بخشیده است.

آموزش گناهان

امام صادق علیه السلام فرمود:

«انَّ الخُلُقَ الحَسَنَ تُمِیْتُ الخَطِیئَةَ کَمَا تُمِیْتُ الشَّمْسُ الجَلِیدَ»

بدرستی که اخلاق نیکو لغزش‌ها را

ذوب می‌کند همان‌گونه که آفتاب یخ

را ذوب می‌کند.

ورود به بهشت

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«اَکْثَرُ ما تَلْجُ بِهِ اُمَّتِی الْجَنَّةَ تَقْوِی اللهُ وَ حُسْنُ الخَلْقِ»

بیشترین امتیازی که امت من به سبب

داشتن آن به بهشت می‌رود، تقوای

الهی و خوش خَلْقِ است.

منبع: بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۷۲ تا ۳۷۵

روزی به حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کردند که: «فلان

زن روزها را روزه می‌گیرد و شبها را به عبادت

می‌پردازد اما او بدخَلقِ است و از کج خَلْقِ به

همسایگان خود آزار می‌رساند.» آن حضرت فرمودند:

«هیچ خیری در او نیست، و او از اهل جهنم است» و

فرمودند که: «بدخَلقِ، بنده را به اسفل درک جهنم

می‌رساند.» و باز آن حضرت فرمودند: «خداوند قبول

توبه بد خلق را منع کرده است.»

عرض کردند که: چرا با رسول الله؟ ایشان پاسخ دادند:

«به علت اینکه هر وقت از گناهی توبه کرد در گناهی

بدتر (بد خَلْقِ‌اش)می‌افتد.» و فرمودند که: «بدخَلقِ

گناهی است که آموزیده نمی‌شود.»

بدین جهت بعضی از بزرگان گفته‌اند که: «مصاحبت

و همنشینی با فاسق فاجر خوش خَلقِ را از هم‌نشینی با

عابد کج خَلقِ بیشتر دوست دارم.»

خوش‌رویی

در مواجهه دو نفر با یکدیگر، پیش از هر

سخن و عمل، دو صورت با هم روبرو می‌شود.

مواجهه دو انسان با هم و کیفیت این رویارویی چهره‌ها، نقش عمده در نحوه گفتار و رفتار دارد و رمز گشایش قفل دل‌هاست.

خوشرویی، هم در نگاه مطرح است، هم در لبخند.

هم در گفتار آشکار می‌شود، هم در رفتار.

چه بسا رابطه‌ها و دوستی‌هایی که با ترش‌رویی

و اخم کردن و عبوس شدن به هم خورده است. از

سری دیگر مبداء بسیاری از آشنایی‌ها هم یک تبسم بوده است.

وقتی با چهره شکفته و باز با کسی روبرو می‌شوید، در واقع کلید محبت و دوستی را به او داده‌اید.

برعکس، چهره اخمو و ابروهای گره خورده و صورت درهم و بسته، دریچه ارتباط و صمیمیت را می‌بندد.

اگر این خوشرویی و خنده‌رویی با نیت پاک و الهی انجام گیرد، علاوه بر تأثیر محبت آفرین، حسنه و عبادت به حساب می‌آید.

از امام باقر علیه السلام سخن بیاوریم که فرمود:

تَبَسُّمُ الرَّجُلِ فِی وَجْهِهِ اُخِیةٌ حَسَنَةٌ^۱.

لبخند انسان به چهره برادر دینی‌اش حسنه است!

تبسم، مبداء بسیاری از آشنایی‌ها و زداینده

بسیاری از غم‌ها و کدورت‌هاست. شگفت از

کسانی است که از این کار بی‌زحمت و رنج و

خرج، که برکات فراوان دارد، طفره می‌روند و به

سختی حاضرند گلخنده مسرت را بر لبان خود و

چهره دیگران بیافرینند.

برخورد با چهره باز با دیگران، آنان را آماده‌تر می‌سازد تا دل به دوستی با شما

ببسیارند. خنده‌رویی و بشاش بودن، دیگران

را دل و جرأت می‌بخشد، تا بی هیچ هراس و نگرانی،

با شما باب آشنایی را باز کنند و سفره دلشان را پشتبان

بگشایند.اگر با خوشرویی، بتوانید بار سنگین غم

دوستان را سبک کنید، کارتان عبادت است و اگر

با یک تبسم، بتوانید خاطری را شاد سازید،

به خدا نزدیکتر شده‌اید.

از شاخه‌های دیگر حسن خلق، که رابطه‌ها را

استوارتر و پیوندها را صمیمی‌تر می‌سازد، گفتار

دلپذیر و شادی‌بخش است. متانت در سخن

و ادب در گفتار و زیبایی در کلام، خصلت

پاکدلان بی‌کینه است و خلق و خوی اولیاء دین .

ارزش انسان و جوهره وجودی‌اش را زبان و بیان

روشن می‌سازد:

یکی تحقیر می‌کند، یکی تشویق .

یکی عیب‌جویی می‌کند، دیگری تحسین و

تقدیر.

یکی ملامت می‌کند، دیگری پر و بال

می‌دهد و امید می‌آفریند.

کدام یک خوتر است؟

شما خودتان چگونه بیان و زبانی دارید؟ تلخ یا

شیرین؟ گزنده یا مرهم گذارنده؟

آیا با دیگران همان‌گونه صحبت می‌کنید که

دوست دارید دیگران با شما آن چنان حرف بزنند

و خطاب کنند؟

پذیرایی از دیگران، همیشه با غذا و شیرینی و میوه نیست.

گاهی پذیرایی، با یک کلام خوب و سخن

شایسته است. این اکرام، بالاتر از تغذیه و اطعام

است، چرا که گفتار شایسته و زیبا غذای روح است .

گفتن یک آفرین، احسنت، بارک الله، مگر چقدر

هزینه و خرج دارد؟

کسانی هستند که جان می‌دهند، ولی حاضر

نیستند یک کلام تشویق آمیز و محبت بار بر زبان

جاری کنند. بشنویم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که اسوه

اخلاق حسنه و الگوی ادب و گفتار و رفتار است

که فرموده است :

مَنْ اَکْرَمَ اَحَاةَ الْمُؤْمِنِ بِکَلِمَةٍ یُلْطَفُ بِهَا وَ فَرَّجَ عَنْهُ کَرْبَتَهُ لَمْ یَزَلْ فِی ظِلِّ اللهِ الْمُدُودِ عَلَیْهِ مِنَ الرَّحْمَةِ مَا کَانَ فِی ذَٰلِکَ^۱.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۷۶.

ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه

در غروب این روز، پس از ملحق شدن امیرالمومنین علیه السلام به ایشان، وارد شهر مدینه شدند.

مرگ معتمد عباسی

در چنین روزی در سال ۲۲۷ ه‍، معتمد عباسی، قاتل امام جواد علیه السلام. در سامرا به هلاکت رسید.

مرگ احمد بن حنبل

در این روز در سال ۲۴۱ ه‍ احمد بن حنبل رئیس فرقه حنبلی‌ها در بغداد از دنیا رفت، و در همان شهر دفن شد.

خوش‌گویی

هر کس برادر با ایمانش را با گفتن کلامی

ملاطفت آمیز و غم زدا، مورد تکریم قرار

دهد، تا وقتی او شادمان است، گوینده آن

سخن همواره در سایه رحمت الهی به سر

می‌برد.

کلام تشویقی و آفرین و مرجبا گفتن بر عمل شایسته دیگری نیز، از این گونه صالحات

است. باز هم از کلام امام صادق علیه السلام بشنویم:

مَنْ قَالَ لِاَخِیهِ الْمُؤْمِنِ مَرْحَبًا کَتَبَ اللهُ تَعَالٰی لَهُ مَرْحَبًا اِلٰی یَوْمِ الْقِیَامَةِ^۲.

هرکس به برادر مؤ من خود مرحبا

بگوید، خدای متعال تا روز قیامت برای

او مرحبا و آفرین می‌نویسد.

غیر از پاداش الهی، تأثیرات اجتماعی خوشگویی

در نرم ساختن دل‌ها و جلب عاطفه‌ها و استوار

ساختن رابطه‌ها مشهود است. آنکه خوش سخن

باشد، از دیگران نیز کلام نیکو می‌شنود. این

جهان کوه است و فعل ما ندا و البته که حرف و

سخن ما هم در کوهستان زندگی‌ها انعکاس دارد

و خوبی آن به خود ما منعکس می‌شود.

کسی که گفتار مؤ دبانه داشته باشد، دیگران نیز با او مؤدب سخن خواهند گفت.

وگرنه…کلوخ انداز را پاداش، سنگ است . از

کلام مولا علی علیه السلام است که:

اجملُوا فی الخِطَابِ تَسْمَعُوا جَمِیلَ الجَوَابِ^۳.

زیبا خطاب کنید، تا جواب زیبا بشنوید!

کیفیت برخورد ما با انسان‌های دیگر، همان

نتیجه را به ما برمی‌گرداند. ادب، ادب می‌آورد

و توهین و فحش، بدزبانی و اهانت متقابل را در

پی‌دارد.

۲.کافی، ج ۲، ص ۲۰۶.
برگرفته از کتاب اخلاق معاشرت

۳.غردالحکم، ۹۹۷۹.
به قلم جواد محدثی

مرگ یزید بن معاویه

در سال ۶۴ ه‍ در شب چهاردهم ربیع

الاول یزید بن معاویه بن ابی‌سفیان در

سن ۳۹ سالگی یا ۳۷ سالگی به درکات

جحیم شتافت.

۱۴

ربیع الاول

^[1] ۲.کافی، ج ۲، ص ۲۰۶.
برگرفته از کتاب اخلاق معاشرت
3.غردالحکم، ۹۹۷۹.
به قلم جواد محدثی

^[2] ۲.کافی، ج ۲، ص ۲۰۶.
برگرفته از کتاب اخلاق معاشرت

^[3] ۳.غردالحکم، ۹۹۷۹.
به قلم جواد محدثی

این استدلال را از اهل سنت یاد بگیر...

آیا مقام امیرالمومنین از انبیاء هم بالاتر است!؟

از جمله موضوعاتی که در کتاب‌های اعتقادی شیعه مطرح بوده و آن را اثبات

کرده‌اند، موضوع برتری ائمه – خصوصاً حضرت امیرالمؤمنین ^(علیه السلام) – بر انبیای الهی، غیر از رسول اکرم ^(صلی الله علیه و آله) است. البته در مورد برتری مقام امامت بر مقام رسالت و نبوت، در همین شماره از مجله به صورت مبسوط مطالبی بیان شده است. اما به طور خاص برای اثبات برتری حضرت علی ^(علیه السلام) بر انبیاء الهی، می‌توان به آیات و روایات فراوانی اشاره کرد. در این نوشتار تنها اشاره‌ای به آیه مباحله می‌کنیم.

خداوند متعال می‌فرماید:

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ.»^۱
«پس هر کس با تو درباره حضرت عیسی در مقام مجادله برآمد پس از آن که به وحی خدا بر احوال او آگاه شدی، بگو که بیایید ما و شما، با فرزندان و زنان خود و خودمان با هم به مباحله برخیزیم تا دروغ‌گویان و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.»

اجماع مفسران و محدثین شیعه و سنی بر این است که در آیه شریفه مراد از «انفسنا» امیرالمؤمنین ^(علیه السلام) است.

احمد بن حنبل، عالم بزرگ اهل سنت و رئیس فرقه حنبلی‌ها، در کتاب خود نقل کرده: «هنگامی که این آیه بر پیامبر ^(صلی الله علیه و آله) نازل شد، رسول خدا ^(صلی الله علیه و آله) علی و فاطمه و حسن و حسین ^(علیهما السلام) را دعوت نمود و فرمود: بار خدایا! اینان اهل بیت ^(علیهم السلام) من هستند.»^۲

از کلمه «انفسنا» در آیه شریفه استفاده می‌شود که امام علی بن‌ابی‌طالب ^(علیه السلام) در کمالات با رسول خدا ^(صلی الله علیه و آله) یکسانند، و از آنجا که پیامبر اکرم ^(صلی الله علیه و آله) به اجماع اَمت و روایات، افضل از جمیع انبیای الهی است، پس امام علی ^(علیه السلام) نیز افضل از جمیع انبیای الهی است. علامه حلی می‌فرماید:

«انفس، در آیه شریفه اشاره به حضرت علی ^(علیه السلام) است و مراد از آیه مساوات پیامبر ^(صلی الله علیه و آله) و علی ^(علیه السلام) می‌باشد. و شکی نیست که رسول خدا ^(صلی الله علیه و آله) افضل مردم بود، پس امام علی ^(علیه السلام) نیز چنین است.»^۳

فخر رازی، از بزرگ‌ترین عالمان اهل سنت، در ذیل آیه مباحله می‌گوید:

«در شهر ری شخصی است به نام محمود بن حسن حمصی که معلّم شیعه دوازده امامی است، او معتقد است که علی ^(علیه السلام) افضل از جمیع انبیاست به جز محمد ^(صلی الله علیه و آله).»

«دلیلی که می‌توان بر مدعای او اقامه نمود، قول خداوند متعال است که می‌فرماید: «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ»؛ و مراد از «انفسنا» خود پیامبر ^(صلی الله علیه و آله) نیست؛ به جهت آن‌که انسان خودش را دعوت به امری نمی‌کند، بلکه مراد از «انفسنا» غیر از رسول خداست. و علما اجماع کرده‌اند که آن غیر، کسی جز علی بن ابی‌طالب ^(علیه السلام) نیست. پس آیه شریفه دلالت دارد بر این که نفس علی ^(علیه السلام) همان نفس پیامبر ^(صلی الله علیه و آله) است، نه این که نفس علی ^(علیه السلام) عین نفس پیامبر ^(صلی الله علیه و آله) است. بلکه مراد از آیه آن است که نفس علی ^(علیه السلام) مثل نفس پیامبر ^(صلی الله علیه و آله) است. این معنا اقتضا دارد که علی ^(علیه السلام) با پیامبر ^(صلی الله علیه و آله) در جمیع وجوه فضایل و کمالات مساوی باشند؛ از این عموم مساوات، تنها نبوّت استثنا می‌شود به‌دلیل اجماع و روایات در این خصوص که بعد از پیامبر اسلام ^(صلی الله علیه و آله) پیامبری دیگر نخواهد بود....»^۴

صدّیق اکبر فاروق اعظم

یکی از بی‌انصافی‌ها و حق‌کشی‌های موَرِّخین این است که لقب «صدّیق» یا «صدّیق اکبر» و نیز «فاروق» یا «فاروق اعظم» را که پیامبر اکرم ^(صلی الله علیه و آله) در زمان حیاتش به امام علی ^(علیه السلام) داد، از او سلب کرده و به دیگران داده‌اند، در حالی که به گواهی تاریخ، این دو لقب مختص حضرت امیرالمومنین ^(علیهما السلام) می‌باشد.

«صدّیق» کسی است که پیوسته با صدق و راستی همراه باشد و لذا این معنا تحقق پیدا نمی‌کند مگر با مقام «عصمت». روشن است که چنین مقامی در میان امت اسلامی جز برای امام علی و اهل بیت معصومش ^(علیهم السلام) نخواهد بود. کلمه «فاروق» نیز در اصطلاح روایات به کسی اطلاق می‌شود که بتواند حق را از باطل تشخیص دهد و مردم با ارشادات او به حقّ و حقیقت رهنمون شوند. قطعاً چنین کسانی نیز در اَمت اسلامی، جز حضرت علی و اهل بیت معصومش ^(علیهم السلام) که جانشینان واقعی پیامبر بوده‌اند وجود ندارد.

از روایات بسیاری که در منابع فریقین وارد شده نیز استفاده می‌شود که این دو لقب اختصاصی امام علی بن ابی‌طالب ^(علیهما السلام) بوده و رسول خدا ^(صلی الله علیه و آله) بر او نهاده است.

پیامبر ^(صلی الله علیه و آله) فرمود:

«انّ هذا أوّل من آمن بی، و هو أوّل من یصافحنی یوم القیمة، و هو الصّدیق الاکبر، و هذا فاروق هذه الامة، یفرق بین الحقّ و الباطل، و هذا یعسوب المؤمنین».

«همانا این – علی ^(علیه السلام) – اول کسی است که به من ایمان آورده، و او اول کسی است که در روز قیامت با من مصافحه خواهد کرد، و او صدّیق اکبر، و این فاروق این امت است که بین حقّ و باطل را جدا خواهد نمود. و این امیر و بزرگ مؤمنین است»

این حدیث را عده‌ای از علمای اهل سنت همچون طبرانی^۱، گنجی شافعی^۲، ابن عساکر دمشقی^۳ و متقی هندی^۴ نقل کرده‌اند.

ابن عباس و ابوذر هم گفته‌اند که ما از رسول خدا ^(صلی الله علیه و آله) شنیدیم که خطاب به علی ^(علیه السلام) می‌فرمود:

«انت الصّدیق الاکبر، و انت الفاروق الذی یفرق بین الحق و الباطل».^۵

«تویی صدّیق اکبر و تویی فاروق که حق و باطل را از هم جدا خواهی کرد.»

در مواضع مختلف، خود امیرالمومنین نیز به چنین لقبی اشاره کرده‌اند. مثلاً در جایی فرموده‌اند:

«أنا عبدالله و اخو رسوله و انا الصّدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کذاب مفتر، لقد صلیت قبل الناس سبع سنین».^۶
«من بنده خدا و برادر رسول خدایم، و من صدّیق اکبرم، کسی بعد از من این ادعا را نمی‌کند مگر فرد بسیار دروغگو و افترا زننده. به تحقیق من هفت سال قبل از مردم نماز به جای آوردم.»

از مواردی که در بالا اشاره کردیم و موارد بسیاری که بدان اشاره نمودیم^۷، دیگر هیچ شکی باقی نمی‌ماند که دو لقب «صدیق» و «فاروق» از القاب اختصاصی حضرت علی ^(علیه السلام) می‌باشد که توسط پیامبر اکرم ^(صلی الله علیه و آله) به ایشان اهدا شده است و مردم نیز به تبعیت از ایشان حضرت علی ^(علیه السلام) را با چنین القایی خطاب می‌کردند.

منابع:

- المعجم الکبیر، ج ۶، ص ۲۶۹، ح ۶۱۸۴.
- کفایة الطالب، ص ۱۸۷، باب ۴۴.
- تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۲، ص ۱۳۰.
- کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۶۱۶، ح ۳۲۹۹۰
- الریاض النضرة، ج ۳، ص ۹۶؛ الاربعین المنتقی، ح ۲۸، باب ۲۱؛ مسند شمس الاخبار، ج ۱، ص ۹۴؛ فرائدالسمطین، ج ۱، ص ۱۴۰، ح ۱۰۲و۱۰۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۲۸، خطبه ۲۳۸؛ المواقف، ص ۴۰۹.
- ذخسانص امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۲۵، ح ۷؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۰۷، ح ۸۳۹۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۱، ح ۴۵۸۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴، ح ۱۲۰ و... .
- اسد الغابة، ج ۶، ص ۲۶۵؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۳۰۷؛ الاصابة، ج ۷، ص ۲۹۴ و...

روز شمار تاریخ					
۱۷	ولادت پیامبر اکرم ^(صلی الله علیه و آله)	۲۲	صلح امام حسن ^(علیه السلام)	۲۵	ورود حضرت معصومه ^(علیها السلام) به قم
ربیع الاول	به اتفاق علمای شیعه ، در این روز هنگام فجر روز جمعه در مکه معظمه ولادت با سعادت حضرت سید الانبیا، محمد مصطفی ^(صلی الله علیه و آله) واقع شده است.	ربیع الاول	قرار داد صلح امام حسن مجتبی ^(علیه السلام) با معاویه ملعون، در چنین روزی منعقد شد.	ربیع الاول	در این روز در سال ۲۰۱ ه‍. کریمه اهل بیت حضرت فاطمه معصومه ^(علیها السلام) به قم تشریف فرما شدند.
۱۴	ولادت امام صادق ^(علیه السلام)	۱۷	ولادت امام جعفر صادق ^(علیه السلام) در مدینه منوره	۲۴	ورود اهل بیت امام حسین ^(علیه السلام) به شام
ربیع الاول	در ۱۷ ربیع الاول سال ۸۳ ه‍. ولادت با سعادت امام جعفر صادق ^(علیه السلام) در مدینه منوره اتفاق افتاده است.	ربیع الاول	در این روز هنگام سید الانبیا، محمد مصطفی ^(صلی الله علیه و آله) واقع شده است.	ربیع الاول	بنابر نقلی پس از گذشت ۶۶ روز از روز عاشورا، اهل بیت امام حسین ^(علیهما السلام) وارد شام شدند.

^[1] ذکر ابوتراب

^[2] سال اول ، شماره دوم ، زمستان ۱۳۸۹

^[3] ذکر ابوتراب

^[4] سال اول ، شماره دوم ، زمستان ۱۳۸۹

نماز

اگر می‌خواهی مورد شفاعت واقع شوی، حواست را جمع کن!

لَا يَنَالُ شَفَاعَتَنَا مَنْ اسْتَحَفَّ بِالصَّلَاةِ

هر کس نماز را سبک بشمارد، به شفاعت ما اهل بیت دست نخواهد یافت.

حواست باشد که به سمت کفر متمایل نشوی!

لَيْسَ بَيْنَ الْإِيْمَانِ وَالْكَفْرِ إِلَّا تَرْكُ الصَّلَاةِ

مرز میان ایمان و کفر، ترک نماز است.

نکند با ترک نماز، سایر اعمالت را نیز باطل کنی!

إِنَّ عَمُودَ الدِّينِ الصَّلَاةُ وَهِيَ أَوَّلُ مَا يُنْظَرُ فِيهِ

مِنْ عَمَلِ ابْنِ آدَمَ فَإِنْ صَحَّتْ نُظِرَ فِي عَمَلِهِ وَإِنْ

لَمْ تَصِحَّ لَمْ يُنْظَرِ فِي بَقِيَّةِ عَمَلِهِ

نماز ستون دین است و نخستین عمل از میان اعمال است که در روز رستاخیز مورد رسیدگی قرار می‌گیرد اگر صحیح بود، سایر اعمال نیز مورد توجه قرار خواهد گرفت، وگرنه باقی اعمال نیز مردود خواهد بود.

از این به بعد حواسمان را جمع کنیم.

عاقبت بی‌اعتنایی به نماز

روزی حضرت صدیقه کبری ، فاطمه زهراء علیها السلام به محضر مبارک پدر بزرگوار خود، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وارد شد؛ و اظهار داشت: «ای پدر جان! جزای آن دسته از مردان و یا زنانی که نماز را سبک می‌شمارند، چیست؟» پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دخترم، فاطمه جان! هرکس نماز را سبک شمارد و به شرائط و دستورات آن بی‌اعتنائی نماید، خداوند او را به پانزده نوع عقاب، مجازات می‌گرداند:

شش نوع آن در دنیا، سه نوع آن موقع مرگ و جان دادن، سه نوع در قبر و سه نوع دیگر در قیامت، آن هنگامی که از قبر بر انگیزته شود خواهد بود.

اما آن شش نوع عقابی که در دنیا خواهد دید:

- برداشتن برکت و توفیق از عمرش ، که نتواند از آن بهره کافی و سودمندی بگیرد.
- برداشتن برکت از درآمدهایش .
- پاک شدن سیمای نیکوکاران از چهره اش .
- سرگردان و دلسرد شدن در کارها و عباداتش .
- دعاها و خواسته هایش مستجاب نخواهد شد.
- آن‌که در دعای مؤ منین سهم نخواهد بود و دعای خیر ایشان شاملش نمی‌شود.

و اما آن عقاب‌هائی را که هنگام مرگ خواهد دید:

- ذلیلانه خواهد مُرد.
- گرسنه و تشنه جان می‌دهد.
- هیچ چیزی تشنگی و گرسنگی او را بر طرف نسازد.

و اما آن عذاب‌هائی که در قبر دچارش می‌شود:

- خداوند متعال ملکی را مأمور می‌نماید تا مرتّب او را مورد شکنجه قرار دهد.
- قبرش تنگ و تاریک و وحشتناک می‌باشد.

و اما آنچه در قیامت مبتلایش می‌گردد:

- خداوند ملکی را مامور می‌نماید تا او را بر صورت، روی زمین بکشاند و اهل محشر او را تماشا نمایند.
- محاسبه و بررسی اعمالش سخت و دقیق خواهد بود.
- در نهایت این که مورد رحمت و محبّت خداوند قرار نمی‌گیرد و عذابی دردناک دچارش خواهد شد.

من درست عمل نمی‌کنم وگرنه حساب در روز قیامت آسان است!

آسان‌ترین حساب

دور هم نشسته بودیم و از هر دری سخن می‌گفتمیم. جمع، شکل کلاس به خود گرفته بود، با این تفاوت که در اینجا استاد، مثل شاگردان روی زمین و بین ما نشسته بود.

هر کلامی که از دهانش بیرون می‌آمد، یک دریا معنا داشت!

با اخلاق خوب و پسندیده‌اش همه را جذب می‌کرد. کمتر استادی را دیده بودم که مثل او صمیمی و مهربان باشد! او یک رفیق شفیق بود. صحبت‌هایش را با شوق و ذوق می‌شنیدیم و از آن استفاده می‌کردیم.

سخن از حسابرسی روز قیامت، بهشت و نعمت‌های بی‌شمار آن و جهنم و عذاب‌های هولناکش به میان آمد. استاد هنگام برشمردن نعمت‌های خدا در بهشت، چهره‌ای شاد داشت؛ اما هنگام یادآوری عذاب‌های الهی، اشکی که در چشمانش حلقه زده بود، آشکارا دیده می‌شد!

از نظر شما ارزش دنیا چقدر است؟

اگر دنیا به اندازه بال مگس یا پشه‌ای نزد خداوند ارزش داشت، حتی یک جرعه از آن را هم به

«کافران» نمی‌داد.

دنیا، مار خوش خط و خالی است که عده‌ای، مفتون

ظاهر فریبنده آن شده، از سموم کشنده‌اش غافلند.

پیامبر صلی الله علیه و آله درس می‌دهد. او رسول آزادی است و وارستگی می‌آموزد و دنیایی را که پای بند و دست و پاگیر انسان از «طیران آدمیت» باشد، نکوهش می‌کند. دنیا اگر «وسيله» رشد شود، خوب است و اگر «مانع» کمال گردد، زشت است.

دنیا، تیغ دو دمی است که خوبی و بدی آن، بستگی به چگونگی استفاده از آن دارد.

پیامبر «ص» خسران انسان را در سایه اسارت دنیا می‌داند و هشدار می‌دهد.

ای ابوذر! سوگند به آنکه جان محمد «ص» در دست اوست

اگر دنیا به اندازه بال مگس یا پشه ای ارزش نزد خداوند داشت، حتی یک جرعه آن را هم به «کافر» نمی‌داد!

ای ابوذر!

خداوند به برادرم عیسی «ع» وحی کرد که:

ای عیسی! دنیا را دوست مدار، که من دوستش ندارم. من آخرت را دوست دارم، که خانه «بازگشت» است.

ای ابوذر!

جبریل امین، تمام گنجینه‌های دنیا را سوار بر مرکبی

استاد گفت :می‌خواهید بدانید چه کسانی در روز قیامت به آسان‌ترین روش، حسابرسی می‌شوند و در بهشت از نعمت‌های بی‌پایان خداوند بهره می‌برند؟!

قبل از این که استاد سخنش را کامل کند، پیش خود حدس زدم که حتما من از آنان هستم، چون عبادت‌هایم را به طور کامل انجام داده‌ام. پرسیدم: چه کسانی؟

آیا ما هستیم؟

رسول اکرم فرمود:

اگر این سه خصلت را داشته باشی، آری!

به کسی که تو را محروم می‌کند، عطا و بخشش کنی.

با کسی که با تو قطع رابطه کرده، پیوند برقرار کنی.

آن کسی را که به تو ستم روا داشته، عفو کنی.

تا جواب را شنیدم، به فکر فرو رفتم و با خود گفتم : باید در رفتارم دقت بیشتری کنم.

منبع:

«مکارم الاخلاق» طبرسی، ص ۴۵۸ و بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۷۴ ، ص ۷۴.

برگرفته از کتاب «نای حکمت» (مواعظ حضرت رسول به ابوذر غفاری)

قیام مختار

در این روز مختار شادکننده دل‌های شکسته اهل بیت علیهم‌السلام با ندای «یا لثارات الحسین» در کوفه قیام کرد.

۱۴

ربیع الثانی

وفات حضرت معصومه علیها السلام

آن حضرت در چنین روزی در سال ۲۰۱ ه‍.با دلی شکسته و غمزه دار از داغ پدر و فراق برادر، رحلت فرمودند.

۱۰

ربیع الثانی

ولادت امام حسن عسکری

در این روز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در سال ۲۳۲ ه‍. جهان را به قدوم خود منور فرمودند.

۱۰

ربیع الاول

مرگ هشام بن عبدالملک

در چنین روزی در سال ۱۲۵ ه‍. در رصفاه هشام بن عبد الملک از دنیا رفت و به جهنم واصل شد.

۶

ربیع الثانی

قیام نوابین

در این روز در سال ۶۵ ه‍. سلیمان بن صرد با گروهی از نوابین برای خونخواهی امام حسین علیه السلام قیام کردند.

۱

ربیع الثانی

^[1] ذکر ابوتراب ۲۷ سال اول ، شماره دوم ، زمستان ۱۳۸۹

در حرام شفا نیست!

در حرام شفا نیست!

در خانه نشسته بودیم و مشغول صحبت بودیم که صدای در بلند شد. مفضل در را باز کرد و قاصد نامه را به مفضل داد. مفضل پرسید که نامه از کیست و سوار پاسخ داد «از امام صادق ^{علیه السلام}». چشم‌های مفضل از خوشحالی برق زد. به سرعت نامه را باز کرد و به محض این که دستخط امام صادق ^{علیه السلام} را دید نامه را بوسید و شروع به خواندن کرد:

«ای مفضل، همان چیزی که به عبدالله بن یعفور سفارش کرده بودم به تو نیز سفارش می‌کنم، او که رحمت خدا بر او باد از دنیا رفت، اما به پیمان خود با خدا و پیامبر و امامش وفادار ماند، در حالی چشم از دنیا بست که آمرزیده و مشمول رحمت الهی بود. در زمان ما کسی مطیع‌تر از او در برابر خدا و پیامبر و امام یافت نمی‌شد، همواره این گونه زیست تا خدا او را به بهشت منتقل ساخت …»

مفضل دیگر طاقت نیاورد و گریست، شاید به یاد عبدالله افتاده بود، هنوز چهل روز از مرگش نگذشته بود.

گفتم: به یاد عبدالله افتادی؟

آری، خوشا به حالش، عجب سعادتی دارد که امامش از او تعریف می‌کند.

– راستی جریان سفارش امام به عبدالله چیست.

مفضل اشک‌هایش را پاک کرد و گفت:

عبدالله به بیماری عجیبی مبتلا شده بود، هر چه می‌خورد بالا می‌آورد، حالش رو به وخامت گذاشت و روز به روز لاغرتر شد. وقتی پزشک به بالین او حاضر شد پس از معاینه گفت که شراب، درمان درد اوست و باید هر روز مقداری شراب بنوشد. عبدالله که تا آن موقع لب به شراب نزده بود از قبول این کار خودداری کرد تا این که از امام صادق ^{علیه السلام} کسب تکلیف کند.

– واقعا پزشک شراب تجویز کرده بود؟

– آری، حتی عبدالله برای همین مسأله با پزشک به جر و بحث پرداخته بود.

– خوب، امام چه راهی در پیش پایش گذاشت؟

– خوب، امام چه راهی در پیش پایش گذاشت؟

– خوب، امام چه راهی در پیش پایش گذاشت؟

– خوب، امام چه راهی در پیش پایش گذاشت؟

مأمون رقیّ که یکی از دوستان امام جعفر صادق ^{علیه السلام} بود، می‌گوید:

در منزل آن حضرت بودم، که شخصی به نام سهل خراسانی وارد شد و سلام کرد و پس از آن که نشست، با حالت اعتراض به حضرت اظهار داشت:

یاابن رسول الله! شما بیش از حدّ عطوفت و مهربانی دارید، شما اهل بیت امامت و ولایت هستید، چرا قیام نمی‌کنید و حقّ خود را از غاصبین و ظالمین باز پس نمی‌گیرید، با این که بیش از یک صد هزار شمشیر زن آماده جهاد و فداکاری در رکاب شما هستند!؟

امام صادق ^{علیه السلام} فرمود: آرام باش ، خدا حقّ تو را نگه دارد و سپس به یکی از پیش خدمتان خود فرمود: تنور را آتش کن .

همین که آتش تنور روشن شد و شعله های آتش زبانه کشید، امام ^{علیه السلام} به آن شخص خراسانی خطاب نمود:

برخیز و برو داخل تنور آتش بنشین .

سهل خراسانی گفت: ای سرور و مولایم! مرا در آتش، عذاب مگردان، و مرا مورد عفو و بخشش خویش قرار بده ، خداوند شما را مورد رحمت واسعه خویش قرار دهد.

در همین لحظات شخص دیگری به نام هارون مکی، در حالی که کفش‌های خود را به دست گرفته بود، وارد شد و سلام کرد.

به طور اجمالی با امام آشنا شویم...

آن حضرت هنگام طلوع سپیده صبح، روز جمعه یا دوشنبه، هفدهم ربیع الاوّل، سال ۸۰ یا ۸۳ هجری قمری در مدینه منوّره دیده به جهان گشود.

نام: جعفر ^{علیه السلام} .

کنیه: ابو عبدالله، ابو اسماعیل، ابوموسی، ابواسحاق.

لقب: صادق، صابر، فاضل، طاهر، شیخ، صادق آل محمّد، باقی، منجی، کامل، کافل، عالم ، ...

پدر: امام محمّد باقر ^{علیه السلام}.

مادر: فاطمه، معروف به امّ فروه، دختر قاسم بن محمّد بن ابی‌بکر.

نقش انگشتر: حضرت دارای چهار انگشتر بود، که نقش هر کدام به ترتیب عبارتند از:

اللّٰهُ وَلّٰیهِ وَ عَضَمَتِیْ مِنْ خَلْقِهِ.

اللّٰهُ خَالِقُیْ کُلِّ شَیْءٍ.

اِنَّتَ تَقْتَبِیْ فَاَعِضْنِیْ مِنْ خَلْقِکَ.

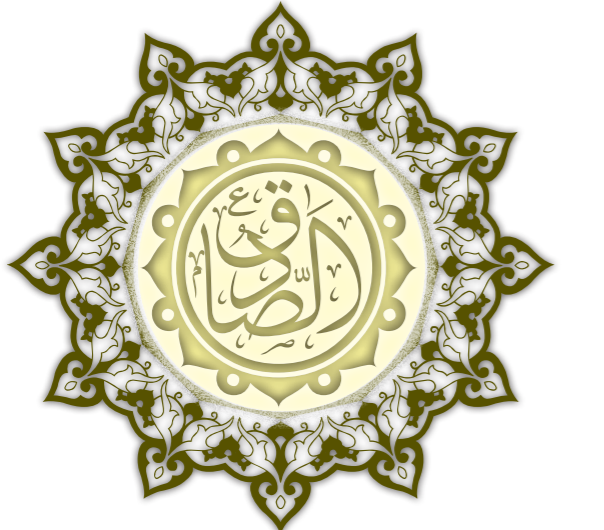
مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ.

مدّت امامت: حضرت در سنین ۳۴ سالگی، در سال ۱۱۴ هجری، پس از شهادت پدر بزرگوارش به منصب امامت و خلافت رسید و حدود ۳۴سال امامت و هدایت جامعه اسلامی را بر عهده داشت.

هنگامی که امام جعفر صادق ^{علیه السلام} به منصب امامت نایل آمد، در موقعیت حسّاسی قرار گرفته بود، چون دولت بنی العباس تازه روی کار آمده بود و تنها تلاش آن‌ها استحکام و ثبات پایه‌های حکومت خود بود؛ و ناچار بودند که افکار عموم، مخصوصا سادات بنی الزّهراء را به خود جلب و جذب نمایند.

بر همین اساس امام ^{علیه السلام} از موقعیت موجود زمان، به نحو احسن استفاده نموده و با تشکیل جلسات مختلف در رشته‌های گوناگون علوم و فنون، ابعاد مختلف اسلام و معارف الهی را تبیین و تشریح نمود.

طبق گفته مورّخین و محدّثین، بیش از دوازده هزار شاگرد از اقشار مختلف در جلسات درس و محاضرات آن حضرت شرکت نموده و در علوم و فنون مختلف از دریای بی‌کران علوم حضرتش بهره می‌گرفتند. و بر همین اساس، شیعه به عنوان مذهب جعفری معروف گردید.



رهبران مذاهب چهارگانه اهل سنّت از شاگردان امام جعفر صادق ^{علیه السلام} بوده‌اند. آن حضرت مدّت ۱۵ سال و اندی، هم زمان با جدّ بزرگوارش، امام زین العابدین ^{علیه السلام}؛ و مدّت ۱۹ سال پس از آن، با پدر عظیم‌القدرش حضرت باقرالعلوم ^{علیه السلام} و سپس مدّت ۳۴ سال امامت و زعامت جامعه اسلامی را بر عهده داشت، که روی هم عمر پر برکت آن حضرت را ۶۸ سال گفته‌اند.

شهادت : بنابر مشهور، آن حضرت، روز دوشنبه ۲۵ شوّال، سال ۱۴۸ هجری قمری، در شهر مدینه منوّره دیده از جهان فرو بست؛ و به لقاء الله ملحق گردید. پیکر مقدّس آن حضرت، در مدینه منوّره، در قبرستان بقیع، در جوار مرقد شریف و مطهّر عمو و جدّ و پدر بزرگوارش به خاک سپرده شد.

نماز آن حضرت: چهار رکعت است، که در هر رکعت پس از قرائت سوره حمد، صد مرتبه «سبحان الله و الحمد لله و لا اِلهَ اِلاَّ الله و الله اَکْبَرُ» خوانده می‌شود. و بعد از آن که سلام نماز پایان یافت، تسبیحات حضرت فاطمه زهراء ^{علیها السلام} گفته می‌شود؛ و سپس حوایج مشروعه خویش را از خداوند متعال درخواست می‌کنیم.

حضرت امام صادق ^{علیه السلام}، پس از جواب سلام، به او فرمود: ای هارون! کفش‌هایت را زمین بگذار و حرکت کن برو درون تنور آتش

و بنشین.

هارون مکی کفش‌های خود را بر زمین نهاد و بدون چون و چرا و بهانه‌ای، داخل تنور رفت و در میان شعله‌های آتش نشست .

آن گاه امام ^{علیه السلام} با سهل خراسانی مشغول مذاکره و صحبت شد و پیرامون وضعیّت فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و دیگر جوانب شهر و مردم خراسان مطالبی را مطرح نمود مثل آن که مدّت‌ها در خراسان بوده و تازه از آن جا آمده است.

پس از گذشت ساعتی، حضرت فرمود: ای سهل! بلند شو، برو بین در تنور چه خبر است!

همین که سهل کنار تنور آمد، دید هارون مکی چهار زانو روی آتش‌ها نشسته است، پس از آن امام ^{علیه السلام} به هارون اشاره نمود و فرمود: بلند شو بیا؛ و هارون هم از تنور بیرون آمد.

بعد از آن، حضرت خطاب به سهل خراسانی کرد و اظهار داشت: در خراسان شما چند نفر مخلص مانند این شخص – هارون که مطیع ما می‌باشد – پیدا می‌شود؟

سهل پاسخ داد: هیچ، نه به خدا سوگند! حتّیّ یک نفر هم این چنین وجود ندارد.

امام جعفر صادق ^{علیه السلام} فرمود: ای سهل! ما خود می‌دانیم که در چه زمانی خروج و قیام نمائیم؛ و آن زمان موقعی خواهد بود، که حدّاقلّ پنج نفر هم دست، مطیع و مخلص ما یافت شوند، در ضمن بدان که ما خود آگاه به تمام آن مسائل بوده و هستیم.

^[1] ذکر ابوتراب ۲۹ سال اول ، شماره دوم ، زمستان ۱۳۸۹

^[2] ذکر ابوتراب ۲۸ سال اول ، شماره دوم ، زمستان ۱۳۸۹

جهان دگرگون می‌شود...

اشرف مخلوقات به زمین می‌آید!

از روز اول خلقت، نور وجود پیامبر در پیشانی آدم نمایان بود و این نور در اجداد حضرت پیوسته دیده می‌شد تا به عبدالله رسید. درخشیدن نور پیامبر در شصت و یک قرن به اندازه‌ای بود که مردم آن را می‌دیدند و مبهوت می‌ماندند.

این نور نسل به نسل منتقل شد تا به هاشم پدربزرگ عبدالله رسید. نور حضرت به قدری در پیشانی او می‌درخشید که سنگ‌ها و کپه‌ها و مخلوقات غیرانسانی ولادت محمدبن عبدالله را به او بشارت می‌دادند. مردم نیز از دیدن نور پیشانی هاشم بن

عبدمناف متحیر می‌شدند و علت آن را نمی‌دانستند. نور پیامبر از هاشم به عبدالمطلب و از او به فرزندش عبدالله منتقل شد. هنگام میلاد او نوری از صورتش ساطع شد که به آسمانها رسید و از کودکی، پیشانی وی نورانیت دیگری داشت.

هر چه عبدالله به سن ۲۵ – ۲۰ سالگی نزدیک‌تر می‌شد نور پیشانی‌اش درخشندگی بیشتری می‌یافت. هنگامی که عبدالله به ۲۵ سالگی رسید همراه پدر برای خواستگاری آخرینِ ودیعه‌گاه پروردگار رفتند و آمنه بنت وهب با عبدالله ازدواج کرد.

پس از نُه ماه، آن وجود نورانی پا بر عرصه وجود می‌گذارد، و دیگر کسی را یارای مقابله با این نور نیست.

<div><div> </div><div><div> </div></div></div>	مکان ولادت پیامبر در شعب ابی‌طالب بود؛ در منزلی که محمد بن یوسف آن را از عقیل خریده بود. آن خانه به خانه سفید معروف بود زیرا با گچ آن را سفید کرده بودند. بعدها آن منزل را از محمد بن یوسف گرفته و مکان ولادت را محل زیارت قرار دادند و مسجدی بنا کردند.	<div><div> </div><div><div> </div></div></div>
<div><div> </div><div><div> </div></div></div>	زمان ولادت پیامبر طلوع فجر روز جمعه هفده ربیع الاول سال عام الفیل بوده است. هنگام ولادت حضرت، ۵۵ روز از هلاک شدن اصحاب فیل گذشته بود؛ از هبوط آدم تا ولادت پیامبر نیز ۶۱۶۳ سال می‌گذشت. ^۱	<div><div> </div><div><div> </div></div></div>

قریش چندین سال در سختی و مضیقهِ و کمی آذوقه بودند؛ اما در سالی که آمنه باردار شد و حضرت به دنیا آمد، زمین سرسبز شد و درختان میوه دادند و آن سال به نام «سال گشایش و خوشحالی و غنیمت» نامیده شد.

یهودیان نگرانند...

یک روز پیش از ولادت پیامبر، شخصی یهودی در مدینه در حالی که مشعلی از آتش در دست داشت فریاد می‌زد: ای یهودیان، ای یهودیان! عده‌ای از یهود گرد او آمدند و پرسیدند: وای بر تو! چه شده است؟ پاسخ داد: «ستاره‌ای که نشانه تولد احمد است طلوع کرده و او امشب متولد خواهد شد.»^۲

<div><div> </div><div><div> </div></div></div>	اولین نشانه‌ای که از ولادت حضرت ظاهر شد، لرزیدن کعبه بود که تا سه شبانه روز ادامه یافت، و بتهایی که در کعبه بودند با صورت بر زمین افتادند. سپس صیحه‌ای از آسمان شنیده شد که می‌گفت: «حق آمد و باطل از میان رفت که باطل نابود شدنی است».	<div><div> </div><div><div> </div></div></div>
<div><div> </div><div><div> </div></div></div>	آن‌گاه از کعبه صدایی شنیده شد که می‌گفت: ای قریشیان، نذیر آمد که عزت ابدی و بهره عظیم همراه اوست و محمدﷺ، خاتم پیامبران است. حضرت عبدالمطلب می‌گوید: من در شب ولادت نوهام محمدﷺ، لحظاتی در کعبه بودم و ناگهان دیدم بت‌ها از مکان خود سقوط کردند و با صورت بر زمین افتادند. آن‌گاه صدایی از دیوار کعبه شنیدم که می‌گفت:	<div><div> </div><div><div> </div></div></div>
<div><div> </div><div><div> </div></div></div>	مصطفیﷺ متولد شد که به دست او کفار هلاک خواهند شد و کعبه را از عبادت بت‌ها تطهیر خواهد کرد و مردم را به سوی عبادت خدا دعوت می‌کند. ^۵	<div><div> </div><div><div> </div></div></div>

عده‌ای در شب ولادت نزد راهبی به نام حبیب رفتند و گفتند: «ای حبیب، دلایل این منظره‌های عجیب را که هر لحظه اتفاق می‌افتد برایمان بگو: حله‌هایی که از آسمان برای کعبه می‌آید، سرنگون شدن بت‌ها در داخل کعبه، ستارگان متحرک، برقی که امشب در آسمان زده شد و صداها و فریادهایی که شنیده می‌شود».

حبیب گفت:

«می‌دانید که من بر دین شما نیستم و سخن حق را می‌گویم. اگر خواستید قبول کنید و اگر نخواستید نپذیرید. این علامات به وجود نیامده مگر برای پیامبری فرستاده شده در این زمان؛ که ما اسم و صفت او را در تورات و انجیل و زبور و دیگر کتاب‌های آسمانی یافته‌ایم.

اوست آن شخصی که عبادت بت‌ها را باطل می‌کند و مردم را به سوی عبادت پروردگار دعوت می‌کند. او بر تمام عالمیان همانند شمشیری غالب و نیزه‌ای اثرگذار و تیری سهمناک خواهد شد.

همه پادشاهان و ظالمان دنیا در برابر او خاضع می‌شوند. وای و صد وای بر اهل کفر و طغیان و عبادت‌کنندگان بت‌ها از شمشیر و نیزه و تیر او. هر کس ایمان بیاورد نجات یافته است و هر کس انکار کند هلاک می‌شود.»^۶

در ایران چه گذشت!

سه شب قبل از ولادت پیامبرﷺ، انوشیروان پادشاه ایران در رویا دید که تعدادی از طاق‌های قصرش فرو ریخت.

او خواب خود را به کسی نگفت تا آن که در شب ولادت، ایوان قصر لرزید و چهارده طاق از آن فرو ریخت.

هنگام صبح انوشیروان از خواب برخاست و با دیدن منظره قصر دگرگون شد. او صلاح دید که با وزیران

و منجمان و کاهنان به مشورت بنشیند. لذا لباس خود را پوشید و تاج بر سر گذاشت و بر تخت نشست. آن‌گاه وزیر اعظم و تمام وزیران و کاهنان و منجمان را به مجلس دعوت کرد.

سپس آنچه را که اتفاق افتاده بود خبر داد؛ در همین حین خبر خاموش شدن آتش هزار ساله معبد فارس

و خشک شدن دریاچه عظیم ساوه که مردم آن را می‌پرستیدند و نیز جاری شدن آب در بیابان سماوه که سالها در آن آب نبود را آوردند و انوشیران از بروز این مناظر عجیب بسیار غمگین شد.

لذا شخصی به نام «سائب» را صدا زد و به او گفت: این

چه خبری است که اتفاق می‌افتد؟ او به همراه کاهنان و ساحران و منجمان هر چه از علوم غریبه استفاده کردند اثری نبخشید و هیچکدام از کارهایشان به نتیجه

نمی‌رسید؛ چرا که در روز ولادت، علم ساحران و کاهنان باطل شده بود. در این بین خبر رسید که دیشب نوری از سوی حجاز به آسمان رفته و آسمان ایران و روم را روشن کرده است!

انوشیروان به یکی از کارگزاران خویش به نام «نعمان بن منذر» چنین نامه نوشت:

«از انوشیروان شاه شاهان به نعمان بن منذر. مردی عالم

و دانا نزد من بفرست که می‌خواهم از او سؤالاتی

پیرسم که پاسخ همه آنها را بداند!»

نعمان بن منذر عالم کهن‌سالی به نام عبدالمسیح را نزد انوشیروان فرستاد و او پرسید: آیا هر آنچه پیرسم می‌دانی؟ عبدالمسیح پاسخ داد: «هر چه پادشاه پرسد اگر بدانم می‌گویم و اگر ندانستم شخصی را می‌شناسم که پاسخ آن را خواهد دانست».

آن‌گاه اتفاقاتی را که واقع شده بود به او گفتند و شرح دادند و دلیل آن را جویا شدند. عبدالمسیح گفت: «من دایی دارم به نام سطح که در سرزمین شام زندگی می‌کند و پاسخ این سؤال را می‌داند». پادشاه گفت: پس نزد او برو و داستان را شرح بده و پاسخ آن را بیاور.

عبدالمسیح نزد سطح آمد و دید که در حال احتضار است. سلام کرد اما پاسخی نشنید! لذا خود را معرفی کرد و مقصودش را از آمدن بیان کرد که ناگهان سطح چشم گشود و گفت:

پادشاه ایران، تو را فرستاده تا از شکستن چهارده طاق ایوان و جوشیدن آب در بیابان و خشک شدن دریاچه ساوه و خاموش شدن آتش‌های هزار ساله بپرسی.

ای عبدالمسیح، هنگامی که تلاوت زیاد شود و صاحب عصا متولد شود و در بیابان سماوه آب بجوشد و دریاچه ساوه خشک شود و آتش معبد فارس خاموش شود، دیگر کشور شام برای سطح کشور نخواهد بود؛ چرا که پیامبری به نام محمد متولد شده است! آن‌گاه جان به جان آفرین تسلیم کرد. عبدالمسیح برخاست و نزد انوشیروان آمد و اخبار سطح را برای او گفت و متولد شدن آخرین پیامبر را خبر داد.^۷

و

منابع:

۱. بحارالانوار: ج ۱۵ ص ۲۸۳ ، ۲۸۲ ، ۱۰۴ ، ۹۱ ، ۵۳ ، ۵۷ ، ۵۷ ، ۹۴ ، ۹۳ ، ۳۷ ، ۳۴

۲. مناقب آل ابی‌طالب: ج ۱ ص ۱۴۹. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۱۸. اوائل المقالات: ص ۲۵۷ ج ۳ ص ۲. کتر العمال: ج ۱۲ ص ۴۴۴. البدایة و النهایة: ۴. السیرة النبویة: ج ۱ ص ۲۱۴. البدایة و النهایة: ج ۲ ص ۳۲۷

۵. مناقب آل ابی‌طالب: ج ۱ ص ۳۰. بحارالانوار: ج ۱۵ ص ۲۷۴. ۶. القدریر: ج ۲ ص ۱۰.

۷. کمال الدین: ص ۱۰. ص ۲۸۹ ، ۲۷۴ ، ۲۵۷. مناقب آل ابی‌طالب: ج ۱ ص ۳۱ ، ۳۰. حلیة الأبرار: ج ۱ ص ۲۲. امالی صدوق: ص ۳۶۰. انوار البهیة: ص ۳۱. الفضائل: ص ۲۰.

بر گرفته از کتاب: گزارش لحظه به لحظه از ولادت پیامبر ﷺ به قلم:

محمدرضا انصاری

مروری بر بشارت حضرت مسیح به آمدن پیامبر اکرم^ﷺ

فارقلیط، خواهد آمد...

یکی از راه‌هایی که خداوند متعال برای شناختن پیامبران خود قرار داده این است که هر پیامبر، پیامبر بعد از خود را به مردم معرفی می‌کند. این معرفی، در مورد پیامبر اسلام^ﷺ نیز صورت گرفته و نام و خصوصیات ایشان در کتاب‌های مقدّس پیشین – به ویژه تورات و انجیل – به صراحت و تفصیل بیان شده است.

خداوند در قرآن کریم نیز به این مطلب تصریح می‌فرماید:

يَجِدُوهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ.^۱

پیامبری که صفاتش را، در تورات و انجیلی که نزدشان است، می‌یابند.

همچنین در آیه‌ی دیگری در قرآن، به اینکه حضرت عیسی^ﷺ به نبوت پیامبر اسلام^ﷺ بشارت داده‌اند، این چنین اشاره شده است:

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُنشِرًا بَرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ.^۲

هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: «ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق‌کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده[تورات] می‌باشم، و بشارت‌دهنده به رسولی که بعد از من می‌آید و نام او احمد است!» هنگام که او [احمد] با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنان آمد، گفتند: «این سحری است آشکار»

روشن است که هنگام نزول این آیات و آیات مشابه آن، اگر چنین بشارت‌هایی در کتاب‌های مقدس یهودیان و مسیحیان وجود نداشت، بزرگان و علمای آنان، آن را دستاویزی برای انکار پیامبر اسلام^ﷺ و مخالفت با ایشان قرار می‌دادند. در حالی که به گواهی تاریخ، آنان در برابر این تصریح‌ها لب فروبستند و حتی گروهی از آنان که به دنبال حقیقت بودند، به صفوی مسلمانان پیوستند و این خود دلیلی محکم بر وجود چنین بشارت‌هایی در کتاب‌های مقدس آنان است.

به طور مسلّم، بشارت حضرت مسیح^ﷺ به پیامبر پس از خود، در انجیل حقیقی وجود داشته است و نبودن چنین بشارت‌ها و مژده‌هایی در انجیل‌های کنونی، نبود این بشارت‌ها در انجیل اصلی و تحریف نشده را ثابت نمی‌کند.

از سویی دیگر هر یک از نویسندگان انجیل‌های کنونی، برای نوشتن انجیل، به گردآوری گفتار، کردار و فرمان‌های حضرت مسیح^ﷺ پرداخته و علاوه بر آن، مشاهده‌ها، شنیده‌ها و حدس‌های خود را نیز به آن اضافه کرده است و به همین دلیل با وجود اینکه انجیل اصلی، قطعاً یکی بیش‌تر نبوده است، اما پس از حضرت مسیح^ﷺ انجیل‌های بسیاری نوشته شده که نویسندگان هر یک، ادعا کرده‌اند انجیل آنان همان انجیل واقعی حضرت مسیح^ﷺ است.

در دائرهٔ المعارف انگلیسی از ۲۵ انجیل نام برده شده است که در قرون نخستین مسیحیت، در میان مسیحیان رواج داشته و در زمان هر یک از مراجع روحانی مسیحی، از جهاتی در آن‌ها تغییراتی به عمل آمده و حتی برخی از آن‌ها تحریم شده است.^۳

از میان تمامی این انجیل‌ها، دستگاه روحانیت مسیحی، چهار انجیل را به رسمیت شناخت و انجیل‌های دیگر را بی‌اعتبار اعلام کرد. این انجیل‌های چهارگانه عبارتند از:

۱– انجیل متی: «متی» یکی از شاگردان حضرت مسیح^ﷺ بوده و انجیل او، اولین انجیل منتشر شده است. هر چند تاریخ دقیق نگارش آن مورد اختلاف است.

۲– انجیل مرقس: «مرقس» بر اساس نظر اکثر مفسران انجیل، جزو حواریون نبوده و انجیل خود را به راهنمایی یکی از حواریون به نام «پطرس» نوشته است.

۳– انجیل لوقا: معروف است که «لوقا» انجیل خود را با راهنمایی «پولس» که از حواریون بوده، نوشته است.

۴– انجیل یوحنا: انجیل «یوحنا» به عنوان آخرین انجیل معرفی می‌گردد و اغلب نگارش آن به اواخر قرن اوّل نسبت داده می‌شود.

متأسفانه، میان مطالب این انجیل‌های چهارگانه و حتّی گاه، میان مطالب موجود در یک انجیل، تناقض‌های فراوانی می‌توان یافت که وجود این تناقض‌ها از یک سو و حضور بعضی مطالب غیر معقول و خرافی در این انجیل‌ها از سویی دیگر، سبب شده است، این کتب چهارگانه‌ی جهان مسیحیت، –حتی در میان برخی از مسیحیان– از اعتبار و سندیت شایانی برخوردار نباشند و با این اوصاف روشن است که حتی در صورت عدم وجود بشارت به ظهور پیامبر اسلام^ﷺ در این کتاب‌ها، نمی‌توان نتیجه

گرفت، حضرت مسیح^ﷺ هیچ بشارتی به پیامبر پس از خود نداده است!

نکته‌ی جالب توّجه قدرت‌نمایی خداوند متعال است که با وجود تمام تحریف‌ها و توطئه‌ها، در انجیل «یوحنا»، در باب‌های ۱۴، ۱۵ و ۱۶، به آمدن پیامبری به نام «احمد^ﷺ» پس از حضرت مسیح^ﷺ با کمال وضوح بشارت داده شده است. هر چند، مفسران انجیل تلاش می‌کنند آیه‌های مربوط به این بشارت را طوری دیگر تفسیر نمایند.

علاوه بر آن در انجیل‌هایی که به زبان سریانی نوشته شده از نام آن کسی که حضرت مسیح به آمدن او بشارت داده است با لفظ «فارقلیط» یاد شده و چون انجیل یوحنا از آغاز به زبان یونانی نوشته شده است، گروهی معتقدند که این لفظ، ریشه‌ای یونانی دارد.

بر طبق تحقیقات صورت گرفته کلمه «فارقلیط» ترجمه عربی «پریکلیتوس» است و به معنای «احمد» [بسیار ستوده شده] می‌باشد.

چنان این مطلب برای مسیحیان روشن بوده است که حتّی گروهی از آن سوء استفاده کرده و خود را «فارقلیط» موعود معرفی نموده‌اند. مثلاً فردی به نام «منتسر» که در قرن دوّم میلادی می‌زیسته، در سال ۱۸۷ در آسیای صغیر ادعای رسالت کرده و گفته که:

من همان فارقلیط هستم که عیسی از آمدن او خبر داده است. گروهی هم از وی پیروی کردند.

البته روشن است، کسی که اندک آشنایی با عهدین موجود داشته باشد به یقین می‌داند، این کتاب‌ها کمترین شباهتی با تورات و انجیل مورد نظر قرآن ندارند. عهدین موجود «سیره مانند‌ی» بیش نیستند که در طول قرن‌های متمادی، نویسندگان بسیاری آنها را به رشته تحریر در آورده‌اند. بنابراین، جستجو از بشارت‌های قرآنی در این کتاب‌ها اساساً خطاست. با این وجود، شواهد و قرآینی در آنها وجود دارد که به خوبی، بر پیامبر اکرم^ﷺ قابل تطبیق است و این شواهد و قراین هم در عهد عتیق و هم در عهد جدید قابل پیگیری است.

- سوره اعراف، آیه ۱۵۷.
- سوره صف، آیه ۶.
- دایرة المعارف انگلیسی، ج ۲، چاپ ۱۳، ص ۱۷۹ – ۱۸۰

■ در این زمینه، مطالعه کتاب «احمد موعود انجیل» به قلم آیت‌الله سبحانی توصیه می‌شود.

پاسخ به سه پرسش، در سایه فرازی از

زیارت جامع‌الح کبیره

اِنَّهٗ ﷺ محل رفت و آمد فرشتگان هستند. این سومین ویژگی آن بزرگواران است که در زیارت جامعه به آن اشاره شده است.

آیا فرشتگان بر غیر از انبیاء هم نازل می‌شوند؟

پاسخ این سوال مثبت است. قرآن کریم ماجرای نازل شدن فرشته بر حضرت مریم را نقل کرده و می‌فرماید:

مریم از قوم خود کناره گرفت و ما روح خود را به سوی او فرستادیم که به صورت بشری متناسب بر او ظاهر شد.^۱ همچنین در آیات ۴۲ و ۴۳ سوره آل‌عمران نزول و گفتگوی میان فرشتگان با آن بانو نیز بیان شده است.

«مختلف الملائكة» به چه معناست؟

ظاهر این عبارت چنین است که گویی گروهی خدمت آنان می‌آمدند و گروهی می‌رفتند. یا فردی می‌آمد و فردی می‌رفت. دسته دسته یا به تنهایی و جداگانه فرشتگان الهی با ائمه ارتباط داشتند. در خطبه امام مجتبی ﷺ بعد از شهادت حضرت امیر ﷺ در کوفه، که در کتب شیعه و سنی روایت شده فرموده‌اند:

وَأنا من أهل البيت الَّذی کان جبریل ینزل إلینا ویصعد من عندنا.^۲

من از اهل‌بیتی هستم که جبرئیل به سوی ما نازل شده و از جانب ما بالا می‌رفت.

ملائکه به چه دلیل به آستان معصومین رفت و آمد داشتند؟

۱. به منظور خدمت.

پیامبر به امیرالمؤمنین ﷺ فرمودند:

یا علی، آیا می‌دانی که برای خداوند ملائکه‌ایست که تا قیامت در زمین سیر می‌کنند و خدمت محمّد و آل محمّد را انجام می‌دهند؟^۳

همچنین در احادیث دیگر داریم که ملائکه خود را به محل خواب ائمه ﷺ متبرّک می‌کنند و سر کودکان آنان را می‌نوازند. در روایات دیگری، بردن گهواره‌ی امام حسین ﷺ به آسمان توسط ملائکه نقل شده است و داستان فطرس ملک در این زمینه معروف است.

۲. به منظور اکتساب علوم و معارف.

دودمان ولایت آموز گاران ملائکه بوده‌اند. پیامبر ﷺ فرمودند:

«ملائکه خادمان ما و خادمان محبّان ما هستند... تسبیح ملائکه به واسطه تسبیح ماست... ما «الحمدلله» گفتیم تا به ملائکه آن ذکری که شایسته‌ی خدا برای شکرگزاری بر نعمت‌های اوست، به آن‌ها پیاموزیم. از آن پس بود که ملائکه گفتند «الحمدلله». بدین جهت آنان به وسیله‌ی ما (اهل بیت) به شناخت و معرفت توحید خداوند نائل گشتند

و همچنین به تسبیح و لا إله إلا الله گفتن و الحمد لله گفتن و تمجید نمودن خداوند.^۴

۳. به منظور عرضه مأموریت و گرفتن دستورات لازم.

امیرالمؤمنین ﷺ فرمودند:

«هیچ ملکی نیست که خداوند او را برای امری فرو فرستد مگر اینکه پیش امام می‌رود و کار خویش را به عرض ایشان می‌رساند.»

ماجرای اجازه از حضرت ابراهیم ﷺ در زمان فرود ملائکه عذاب بر قوم لوط که در آیات ۵۱ تا ۶۰ سوره حجر بیان شده، مؤیّد این مطلب است که اساساً هر چیزی که در عالم قرار است رخ دهد باید به امضای حجّت خدا برسد و ملائکه این امور را به ایشان عرضه می‌نمایند.

ملائکه در ایام هفته خدمت امام عصر ﷺ رفت و آمد دارند و پرونده اعمال ما را خدمت حضرتش می‌رسانند. در سوره مبارکه قدر نزول ملائکه در شب های قدر، خدمت آن حضرات و تعیین مقدرات تصریح شده است.

۴. برای سخن گویی از طرف خداوند متعال:

محدّث بودن ائمه هدی به معنای صحب با ملائکه می‌باشد و لقب محدّثه از القاب حضرت زهرا ﷺ است. پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ جبرئیل جهت تسلیت و اخبار از آینده ... مستمراً به حضور حضرت فاطمه ﷺ می‌آمد. به این دلیل ایشان به جهت سخن گفتن جبرئیل و سایر فرشتگان، محدّثه هستند.

۵. برای زیارت

در روایات فراوانی وارد شده که فرشتگانی بر قبور ائمه ﷺ به خصوص سیدالشهداء ﷺ، موکّل هستند و همواره در رفت و آمدند. آنان برای زیارت سیدالشهداء ﷺ یا برای انجام وظایفی که درباره مزار آن حضرت دارند به زمین می‌آیند. شاید یکی از زیباترین و مهم‌ترین کارهای ملائکه، گردیدن به دور ضریح امام حسین ﷺ و گریه بر مصیبت ایشان در روز و شب باشد.

السَّلَامَ عَلَیْكُمْ

يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ

وَ مَوْضِعَ الرِّسَالَةِ

وَ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ

وَ مَهْبِطَ الْوَحْيِ

وَ مَعْدِنَ الرَّحْمَةِ...

^[1] ذکر ابوتراب ۱۳۸۹ سال اول ، شماره دوم ، زمستان ۱۳۸۹

آیا احدی می‌تواند به کمک دشمنانش

با دشمنانش جنگد؟
واقعا جای بسی شگفتی و تعجب است!

بیانات مختلفی که از حضرت علی‏ علیه السلام در کتاب شریف نهج‌البلاغه ثبت شده است، بیانگر این موضوع می‌باشد که ایشان از مشکلات بزرگی که با یاران خود داشته است رنج می‌برده است. آنان از امام اطاعت نمی‌کردند و در بسیاری از احوال از دستورات او فرمان نمی‌بردند. این مسائل مخصوص مردم عراق نبود، بلکه همه قریش و مردم عرب نیز چنین بودند. این نکته در گزارش‌ها و متون دیگر نیز تأکید شده است. در ادامه به گوشه‌ای از این متون اشاره می‌کنیم:

معاویه در مقایسه امیرالمومنین علیه السلام با خود می‌گوید:

او در میان خبیث‌ترین سپاه، و پراکنده‌ترین نیروها بود. در حالی که من در بین فرمانبردارترین سپاه، و کم اختلاف‌ترین آن‌ها حضور داشتم.

امیرالمومنین علیه السلامهمواره این بیت شعر را تکرار می‌کرد:

و لکنی متی أبرمت أمرا
منیت یخلف آراء الطغام
هر گاه به انجام کاری تصمیم گرفتم، با مخالفت مردمان بی‌ریشه رویه‌رو شدم.

دکتر نایف محمود معروف یکی از کسانی‌که پیرامون خوارج تحقیقات گسترده‌ای انجام داده است، می‌گوید:

برخی علی‏ علیه السلام را مسئول وجود نیروهای شکننده در میان پیروانش می‌دانند، و لذا می‌گویند: علی‏ علیه السلام به خود اجازه داد خیانت‌کاران و قاتلان آدم‌کش را در سپاه خود بپذیرد. از اینرو می‌بایست میوه‌های تلخ آن را بچیند. این در زمانی است که تنها برنده این میدان، معاویه بود.

اما به نظر می‌رسد آنان، حضرت علی‏ علیه السلام را بیش از توان و طاقت او، مسئول می‌دانند. زیرا آن حضرت نمی‌توانست ماهیت واقعی نیرنگ‌بازان را معلوم دارد تا خیانت‌گران را جدا کرده، در یک‌سو قرار دهد. خصوصا چون آنان رهبران و سران قبایلی بودند که او را یاری داده و در کنارش می‌جنگیدند. علی‏ علیه السلام نه می‌توانست آنان را تحریک کند و نه می‌توانست از یاری آن‌ها بی‌نیاز باشد.

همچنان‌که پندار کسانی‌که پنداشته علی‏ علیه السلام مرد سیاست نبود، می‌رساند که آنان از شخصیت امام آگاهی ندارد. آن‌ها نمی‌دانند که علی‏ علیه السلام، مرد عقیده است و بر پایه عقیده عمل می‌کند و از طریق عقیده به احکام اجتهادات خود ملتزم و پایبند است.

باید این نکته را در نظر داشت که حضرت علی‏ علیه السلام در دوران خلافت ظاهری‌شان بارها با مخالفانشان به جنگ پرداختند. همه این جنگ‌ها در حالی بود که سپاه حضرت علی‏ علیه السلام، هواخواه و

نگاهی متفاوت به

رابطه اعراب با امیرالمومنین علیه السلام

در آغاز به یکی از جملات امیرالمومنین علیه السلام اشاره می‌کنیم که این جمله همه آن‌چه که می‌خواهیم در ادامه بگوییم را در بردارد.

کار امام با مردم عراق به جایی رسید که خطاب به آنان فرمود:

قَاتَلَكُمُ اللهُ، لَقَدْ مَلَأْتُمْ قُلُوبِي قَيْحًا وَ سَخَنْتُمْ صُدْرِي غَيْظًا وَ جَرَّعْتُمُونِي نُغَبَ التَّهَمَامِ أَنْفَاسًا.

خدا شما را بکشد، دل مرا چرکین کردید و سینه‌ام را از خشم پر نمودید و در هر نفس جرعه اندوه به کامم می‌ریزید.

دوستدار او نبودند و بلکه چنانکه خواهیم دید، پنجاه مرد که به امامت او معتقد باشند، همراه نداشت. آن حضرت در میان خبیث‌ترین سپاه بود و دشمنش در میان فرمانبردارترین نیروها. آیا احدی می‌تواند به کمک دشمنانش با دشمنانش بجنگد، در حالی که طرف‌های جنگ او، امتیازات بزرگی در این حجم و اندازه دارند، و آنگاه بر همه پیروز شود؟! واقعا جای بسی شگفتی و تعجب است!

شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت به کسی فرمود:
به نظر تو شیعیان ما در کوفه چند نفرند؟ او پاسخ داد: پنجاه هزار نفر.

اما امام همچنان سوالشان را تکرار می‌کردند و راوی نیز تعداد یاران را کم می‌کرد تا شاید به نظر امام برسد. تا اینکه حضرت فرمودند:

آیا امید داری که بیست نفر باشند؟!

آنگاه فرمود: به خدا قسم! دوست داشتم در کوفه بیست و پنج مرد باشند که امامت ما را چنان‌که باید بشناسند و علیه ما جز حق نگویند.

اگر در زمان امام صادق علیه السلام که شهر کوفه پایتخت و مرکز شیعیان علی و خاندان او بود، وضعیت اینچنین باشد، در دوره‌های دیگر چگونه بوده است؟!

امیرالمومنین حضرت علی‏ علیه السلام در نامه‌ای به برادرش حضرت عقیل نوشت:

ألا و إن العرب قد أجمعت علی حرب أخیک الیوم إجماعها علی حرب رسول الله ص قبل الیوم فأصبحوا قد جهلوا حقّه و جحدوا فضله و بادروه العداوۃ و نصبوا له الحرب و جهدوا علیه کل الجهد و جروا إلیه جیش الأحزاب... .

همانا امروز تمام عرب برای جنگ با برادرت جمع شده‌اند. همچنان‌که در گذشته برای نبرد با رسول خدا صلی الله علیه و آله گردهم جمع شدند و حق او را نشناختند و فضیلت او را منکر شدند و با او دشمنی کردند و برای او جنگ پیش آوردند، و بر ضد او همه کوشش خود را به کار گرفتند، و سرانجام لشکر احزاب را به سوی او کشیدند....

امام در صفین به عدی‌بن‌حاتم فرمود: پیش بیا، عدی آنقدر نزدیک آمد که گوش خود را در مقابل بینی حضرت قرار داد؛ آنگاه امام به او فرمود:

ویحک! ان عامۃ من معی الیوم یعضینی، و ان معاویۃ بین من طبعیه و لایعضیه.

وای بر تو! همه آنان که امروز با من هستند، از فرمانم سرپیچی می‌کنند، در حالی که معاویة در میان کسانی است که از او فرمان می‌برند، و از دستورهایش سرپیچی نمی‌کنند.

ابراهیم بن محمد ثقفی می‌گوید:

مردم از علی‏ علیه السلام کراهت داشتند و شک و فتنه در دل‌هایشان نفوذ کرده بود. آنان به دنیا روی آوردند و خیرخواهان علی‏ علیه السلام بسیار کم شدند. مردم بصره مخالف علی‏ علیه السلام و دشمن او بودند، بیشتر مردم کوفه، قاریان شهر، اهالی شام، و همه قریش چنین بودند.

باز هم او می‌گوید:

همه قریش، همگام با بنی‌امیه، مخالف علی‏ علیه السلام بودند.

هنگامی که عهدنامه حکمیت در جنگ صفین نوشته شد، به حضرت علی‏ علیه السلام گفتند:

اشتر به آنچه در این عهدنامه نوشته شده، راضی نیست و عقیده‌ای جز جنگ ندارد.

حضرت علی‏ علیه السلام فرمود: چنین نیست، وقتی من راضی باشم، اشتر هم راضی خواهد بود؛ آنگاه فرمود:

لیت فیکم مثله اثنین بل لیت فیکم مثله واحدا یری فی عدوی مثل رایه إذا لخفت متونتکم علی و رجوت أن یتقیم لی بعض أودکم.

ای کاش! دو تن مثل او در میان شما بودند، نه، ای کاش فقط یک نفر چون او در میان شما بود که درباره دشمنش مانند اشتر می‌اندیشند. در آن صورت زحمت شما بر من سبک می‌شد و امیدوار می‌شدم که برخی از کزی‌های شما برایم راست شود.

این کثیره، از بزرگان اهل سنت می‌گوید:

کار مردم عراق بر مخالفت با علی‏ علیه السلام در آنچه آنان را فرمان می‌داد و از انجام دادن آن نهی می‌کرد، و خروج بر او، دوری از احکام، و گفته‌ها و کرده‌های او قرار گرفته بود. علت آن جهل و کم‌خردی مردم، جفاکاری، خشونت، و جور فراوان آنان بود.

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود:

کان علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام عندکم بالعراق، یقاتل عدوه، و معه اصحابه و ما کان خمسون رجلا یعرفونه حق معرفته و حق معرفته امامته....

علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام میان شما در عراق با دشمنش می‌جنگید، در حالی‌که پنجاه مرد همراه او نبودند که چنان‌که باید او و امامت او را بشناسند.

کینه قریش

تلاش‌های گسترده قریش و اصحاب همفکرشان، و دیگر کسانی که پیرامون چرخ قریش می‌گشتند، خصوصا اختاپوس جنایتکار اموی، در مناطق مختلف جهان اسلام، برای تحریک مردم بر ضد امیرالمومنین علیه السلام و رویگردانی آنان از تأیید و یاری امام، عمق کینه آنان از حضرت علی‏ علیه السلام و کراهتشان از امامت و خلافت او را آشکار می‌کنند.

قریش در طراحی توطئه و مکر سیاسی تبخّر بالایی داشت و البته در میان همه اقشار مردم، نفوذ بسیار گسترده‌ای داشت.

این هقد و کینه بی‌نهایت دلایل مختلف داشت؛ حضرت علی‏ علیه السلام قاتل مردان و اشراف قریش در جنگ بدر بود، او نیمی از هفتاد کشته مکه در نخستین نبرد جنگی قریش با پیامبر صلی الله را در بدر از پای درآورد و در قتل نیم دیگر مستقیما شرکت داشت، و به تعبیر عثمان که به طور مستقیم به حضرت علی‏ علیه السلام گفت: چهره هر یک از آنان چونان شمشیر زرّین برق می‌زد. افزون بر این، قریش حسادت عمیقی با امیرالمومنین علیه السلام داشت و نمی‌توانست فضایل و امتیازات فراوان ایشان و عنایات ویژه پیامبر به او را تحمل کند.

حضرت علی‏ علیه السلام در مناسبت‌های مختلف، از دشمنی عمیق و تلاش گسترده قریش برای کاستن منزلت عظیم، و بغی و سرکشی در برابر او، و نیز از اقدامات مجذانه آنان برای درهم شکستن کار امام و نابودی تدریجی امامت، سخن گفته است. این گزارش‌ها در متون فراوانی ثبت شده است. گفتیم که امیرالمومنین علیه السلام در نامه خود به برادرش عقیل این‌گونه نوشته است:

همانا امروز تمام عرب برای جنگ با برادرت جمع شده‌اند، همچنان‌که در گذشته برای نبرد با رسول اکرم صلی الله گردهم جمع شدند....

نباید تبلیغات معاویه و حزب اموی را بر ضدّ حضرت علی‏ علیه السلام از یاد برد. پسر ابوسفیان، آن حضرت را متهم می‌کرد که مثلا به خلفای پیش از خود حسادت داشته و بر ضدّ آنان سرکشی کرده است، و او را چونان شتر مهار در بینی برای بیعت کشیدند.

از دیگر اتهامات معاویه بر ضدّ امام علیه السلام آن بود که می‌گفت: علی‏ علیه السلام همواره خود بزرگ‌بین بوده است، خویشاوندی نزدیکش با پیامبر صلی الله او را فریفته، و برای کسی غیر از خود، حتی در خلافت قائل نیست.

پیامبر خدا صلی الله فرمودند:

ای علی! خوشا به حال کسانی که تو را دوست دارند و تصدیقت می‌کنند؛ و وای بر کسانی که با تو دشمنی

می‌نمایند و بر تو دروغ می‌بندند!

ای علی! تو راهنما و پرچم هدایت این امتی. هر که تو را دوست بدارد، رستگار می‌شود و هر که تو را دشمن بدارد، نابود می‌گردد.

المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۵

پرسش‌های تکراری پاسخ‌های قدیمی

پاسخ به شبهات اعتقادی



هر گاه با شبهه‌ای در اعتقادات دینی خود مواجهه شدید، خیلی نگران نشوید هیچ ساختار اعتقادی با چند شبهه مختصر فرو نمی‌ریزد.

از آنجا که جهان تشیع دارای تاریخ ۱۴۰۰ ساله است و در طول این ۱۴ قرن، عالمان بسیاری تحت تعالیم اهل‌بیت ^(علیهم‌السلام) رشد یافته‌اند و همواره دغدغه آن‌ها اثبات، تبیین و دفاع اعتقادات تشیع بوده است لذا به احتمال بیش از ۹۰درصد، شما اولین نفری نبوده‌اید که چنین مطلبی به ذهنتان رسیده و یا برایتان مطرح شده است.

مکتب حقه تشیع، در طول تاریخ مورد تهاجم بسیاری توسط مخالفین گشته است به طوری که در یکی از تهاجمات صورت گرفته در قرن پنجم هجری، کل حوزه بزرگ شیعی بغداد متلاشی شده و سوزاندن کتابخانه‌های امامیه و شیعه کشی رایج شد. از جمله کتابخانه شریف مرتضی که ۸۰ هزار کتاب نفیس منحصر به فرد را در خود جای داده بود و کتابخانه ابونصر شاپور بن اردشیر، وزیر بهاء‌الدوله دیلمی با آتش نابود شد. همچنین خانه و کتابخانه شیخ طوسی را نیز آتش زدند و کرسی وی که بر روی آن به تدریس کلام میپرداخت به میدان بزرگ کرخ آورده و سوزاندند.

امروزه هم چنین تهاجمات وجود دارد و مخالفان به طور گسترده در پی نابود کردن افکار و اجساد شیعیان جهان‌اند. با جنگ و خون‌ریزی و به بهانه جنگ با تروریسم، شیعه کشی راه انداخته‌اند و به اسم آزادی بیان، به کمک همه رسانه‌های سمعی و بصری شبهات دینی را القاء می‌کنند. شبهاتی که نه تنها جدید نیستند بلکه با کمی جستجو در کتب مختلف، شاید برای هر کدام ده‌ها جواب به دست آید.

اگر شبهه‌ای نظام اعتقادی شما مورد تهدید قرار داد، حتما به دنبال پاسخ آن بگردید زیرا که به قول معروف قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود.

صورت شبهه

این مطلب روشن است و احدی آن را انکار نکرده که حضرت علی ^(علیه‌السلام) پیش از همه امت اسلام، به پیامبر اکرم ^(ص) ایمان آورده است. ولی نکته قابل توجه آنست که این سبقت، دلیل بر فضیلت و شرافت او بر دیگر صحابه نمی‌باشد.

گرچه سه خلیفه بعد از پیامبر ^(ص)، أبو بکر و عمر و عثمان، مدتی بعد از حضرت علی ^(علیه‌السلام) ایمان آوردند ولی ایمان آنان با ایمان او فرق می‌کرد و قطعا از ایمان او افضل بوده است، به دلیل اینکه حضرت علی ^(علیه‌السلام) در هنگام ایمان به پیامبر طفلی نابالغ بوده اما آن‌ها شیخی کبیر و با عقل کامل بودند.

بدیهی است که ایمان پیر ورزیده و جهان‌دیده و صاحب عقل کامل از ایمان طفلی نو رسیده و نابالغ افضل و بالاتر است.

پاسخ اول

این پاسخ را با طرح یک پرسش آغاز می‌کنیم:

آیا ایمان حضرت علی ^(علیه‌السلام) در عالم طفولیت به میل و اراده خودش بوده یا به دعوت رسول الله ^(ص)؟

پاسخ به این پرسش همه چیز را مشخص می‌کند!

اگر هنوز نتوانسته‌اید شبهه فوق را پاسخ بدهید، کمکتان می‌کنیم:

مسلم است که حضرت امیرالمومنین ^(علیه‌السلام) به دعوت پیامبر اکرم ^(ص) و از روی میل و اراده خویش، ایمان آورده است.

آیا رسول اکرم ^(ص) که حضرت علی ^(علیه‌السلام) را دعوت به اسلام نمود، می‌دانست که تکلیفی بر طفل قبل از بلوغ نیست یا نمی‌دانست؟

اگر می‌دانست ← باید معتقد شویم که پیامبر ^(ص) کار لغو و عبث و بیهوده‌ای انجام داده است!

اگر نمی‌دانست ← این چه پیامبری است که قوانین الهی را نمی‌داند!

در نتیجه باید گفت این شبهه در حقیقت نه ایرادی بر امیرالمومنین است بلکه ایراد گرفتن از پیامبر اکرم ^(ص) می‌باشد؛ زیرا:

ایشان اسلام و ایمان حضرت علی ^(علیه‌السلام) را پذیرفت. لذا کسی که این ایمان آوردن را در آن سن و سال معتبر نداند در واقع به پذیرنده ایمان ایراد وارد می‌کند نه به ایمان آورنده.

پیامبر اکرم ^(ص) نه تنها ایمان حضرت علی ^(علیه‌السلام) را پذیرفت بلکه در ماجرای یوم‌الدار ایشان را به عنوان برادر، وصی، وزیر و جانشین خویش معرفی فرمود.

پاسخ دوم

بدون شک سن بلوغ شرط پذیرش اسلام نیست، هر نوجوانی که عقل و تمیز کافی داشته باشد و اسلام را بپذیرد به فرض که پدرش هم مسلمان نباشد از او جدا می‌شود و در زمره مسلمین قرار می‌گیرد.

از قرآن مجید استفاده می‌شود که حتی بلوغ شرط نبوت هم نیست و برخی از پیامبران در طفولیت به این مقام رسیدند، چنانکه درباره حضرت

یحیی ^(علیه‌السلام) می‌فرماید:

وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَ صَبِيًّا

«ما فرمان نبوت را در طفولیت به او دادیم.»

و در داستان حضرت عیسی ^(علیه‌السلام) نیز آمده است که به هنگام کودکی با صراحت گفت:

أَنَا عَبْدُ اللَّهِ أَنَا نَبِيُّ الْكِتَابِ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا

«من بنده خدا هستم کتاب آسمانی به من بخشیده و مرا پیامبر قرار داده است.»

ایمان ابوطالب

اگر یک دهم گواه هایی که بر ایمان و اسلام حضرت ابوطالب داریم، درباره فرد دیگری ـ دور از مسائل سیاسی ـ داشتیم، به اتفاق شیعه و سنی اسلام و ایمان او را تصدیق می‌کردیم، ولی چگونه است که با وجود این همه گواه محکم بر ایمان ابوطالب، باز گروهی ظالمانه وی را تکفیر کرده‌اند. حتّی بعضی گفته اند برخی از آیاتی که دلالت بر عذاب دارد در حقّ او نازل شده است. گروهی هم در این باره توقف نموده‌اند.
عده انگشت شماری از دانشمندان سنّی نیز حکم به اسلام و ایمان او کرده‌اند؛ از جمله زینی دحلان، مفتی مکه (متوفای سال ۱۳۰۴هـ) او می‌گوید: باید انصاف داد که هدف از طرح این مسئله جز طعن در فرزندان ابوطالب و بالاخص امیرالمومنین چیز دیگری نیست.

امام مجتبی ^(علیه‌السلام) می‌گوید:

أَنْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسًا فِي الرَّحْبَةِ، وَ النَّاسُ حَوْلَهُ مَجْتَمِعُونَ، فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ:

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَنْتَ بِالْمَكَانِ الَّذِي أَنْزَلَكَ اللَّهُ بِهِ وَ أَبُوكَ مَعَذِبَ فِي النَّارِ؟

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: مَهْ فَضَ اللَّهُ فَاكَ، وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ شَفَعَ أَبِي فِي كُلِّ

مَذْنَبٍ عَلِيٌّ وَجِهَ الْأَرْضَ لَشَفَعَهُ اللَّهُ فِيهِمْ، أَبِي مَعَذِبَ فِي النَّارِ وَ ابْنَهُ قَسِيمَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ؟!!

کسی آمد به امیرالمومنین ^(علیه‌السلام) گفت: بعضی‌ها می‌گویند پدر تو در آتش معذب خواهد بود؟

امیرالمومنین ^(علیه‌السلام) به او گفت: ساکت باش، خداوند دهانت را بشکند. قسم به کسی که محمد

^(ص) را به حق، نبی قرار داد، اگر پدرم شفاعت کند تمام گنهکاران روی زمین راه خداوند شفاعت

او را قبول خواهد کرد. آیا پدرم در جهنم باشد و پسرش تقسیم کننده بهشت و جهنم؟!

امام صادق ^(علیه‌السلام) نیز فرمودند:

إِنَّ مَثَلُ أَبِي طَالِبٍ مَثَلُ أَصْحَابِ الْكَهْفِ أُسْرُوا الْإِيمَانَ وَ أَظْهَرُوا الشُّرْكَ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ.

حضرت ابوطالب به سان اصحاب کهف است که در دل ایمان داشتند و تظاهر به شرک

می‌نمودند، به همین جهت خداوند به آن‌ها دو اجر می‌دهد.

داستان کوتاه

دوست قدیمی

خیلی وقت بود حمید رو ندیده بودم. دیر به جلسه رسیدم. آن جلو روی صندلی کنار سخنران نشسته بود. دبیرستان که بودیم خیلی با هم جور بودیم. درس خوندن و تفریح کردنمون با هم بود. حمید، صاف و صمیمی بود. دانشگاهون که یکی نشد هر دو خیلی پَکر شدیم. اوائل سعی می‌کردیم هفته‌ای یکی دوبار همدیگرو ببینیم ولی کم کم ول شد...

«سعید!»

به خودم اومدم، چشمم رو از حمید برداشتم و بالاسرو نگاه کردم.

علیرضا سینی چایی رو جلوم گرفته بود، بهم لبخند زد:

«کجایی؟ چایی رو بردار بابا،

یک استکان با دو تا قند برداشتم و تشکّر کردم. جلسه‌ی دوره‌ی بچه‌های دبیرستان بود، خونه‌ی بابای علیرضا. چهار سالی بود که فارغ التّحصیل شده بودیم.

جلسه تموم شد، در واقع چایی آوردن علیرضا اینو اعلام می‌کرد. چایی رو ول کردم و رفتم طرف حمید، خیلی دلم براش تنگ شده بود.

«حمید!»

برگشت منو دید.

«به، اینجا رو ببین... سلام... خوبی؟»

روبوسی کردیم. فهمیدم اونم دلش برام تنگ شده بوده. نشستیم و شروع کردیم به صحبت کردن، مدل خودمون، اینکه کجایی و پیدات نیست، لا اقل یه زنگی می‌زدی...

نی‌دونم چند دقیقه شد، بچه‌ها کم کم خداحافظی می‌کردن و می‌رفتن. دیگه سه چهار تا مونده بودیم. یواش یواش باید می‌رفتیم. خونه‌شون به خونه‌ی علیرضا دور بود. بهش گفتم:

«ماشین که نداری؟»

گفت:

«نه، ولی مزاحم نمی‌شم.»

اخم کردم و گفتم:

«اوه اوه... مزاحم نمی‌شم، غریبه شدی... پاشو ببینم!»

خندید و بلند شد. با علیرضا و بقیه خداحافظی کردیم. اومدیم بیرون. تابستون بود. هوا برای ساعت نه شب خنک و خوب بود. چون دیر اومده بودم ماشین سر خیابون بود ولی برخلاف همیشه ناراحت نشدم، ترجیح می‌دادم دو سه تا خیابون رو با حمید قدم بزنم.

انگار زودتر از رفتنه به ماشین رسیدم. سوار شدیم. ماشین رو روشن کردم. داشتم از پارک در میومدم که حس کردم حمید به جوری نگام می‌کنه. وایسام. نگاش کردمو سرمو سوّالی تکون دادم:

«چی شد؟»

گفت:

«تو که اهل آهنگ نبودی؟»

جا خوردم. یه کم گوشام داغ شد:

«...»

اگه کس دیگه‌ای بود جوابای جورواجور زیاد داشتم براش، ولی حمید... رو چیزی دست گذاشته بود که روش حسّاس بودم. گفتم:

«اشکالی داره؟»

چشماش گشاد شد:

«... خوبی سعید؟»

دیگه باید تا تش می‌رفتم. سعی کردم خودمو خونسرد و بی تفاوت نشون بدم. برگشتم طرف جلو، گفتم:

«آره... تو چطوری؟»

حمید ضبط رو خاموش کرد. یه لحظه عصبانی شدم. به خودم قول داده بودم نذارم کسی تو کارای شخصیم دخالت کنه، ولی این حمید بود. اونم بعد این همه سال رفاقت، اونم امشب که این همه همدیگرو تحویل گرفتیم... صدای بوق یه ماشین اومد. نصف نیمه از پارک در اومده بودم و راه کوچه رو بسته بودم. یه نگا به حمید کردم و نفسم و با فوت بیرون دادم. صاف نشستم و راه افتادم. پنجره رو دادم پایین و دست چپمو بالا بردم تا از ماشینه عذرخواهی کرده باشم. هر دو ساکت شده بودیم. یه کم ناچور بود. حس می‌کردم بینمون فاصله افتاده. چند دقیقه‌ای همین جوری گذشت.

«سعید! یادته از مدرسه می‌رفتیم خونه، به راننده تاکسیا گیر می‌دادی ضبطشونو خاموش کنن؟»

سینه‌ام یخ کرد. حس کردم پشت گردنم عرق کرد. هیچّی نگفتم.

«چند دفعه که خاموش نکردن پیاده شدیم، یادته؟»

پنجره رو دادم بالا. گفتم:

«اون آهنگا زاقارت بودن.»

یه کم مکث کرد و گفت:

«ولی اون موقع‌ها واسه این نمی‌گفتی خاموش کنن.»

جوابی نداشتم. انگار ناغافل بهم حمله شده بود. بازم سعی کردم خودمو خونسرد نشون بدم. با بی‌تفاوتی شونه‌هامو انداختم بالا و گفتم:

«حالا.»

نمی‌خواستم بحث کنیم. ولی حرفش فکریم کرده بود. چند لحظه‌ای به سکوت گذشت. حمید پَکر شده بود. حالا با سرعت بیشتری می‌رفتم. برعکس چند دقیقه پیش می‌خواستم زودتر خداحافظی کنیم. حالا تا خونه‌شون ده دقیقه فاصله بود. انگار حمید می‌خواست ادامه بده:

«تو که می‌دونی هیچ کدوم از مراجع اجازه‌ی گوش کردن اینا رو نمی‌دن.»

دوباره ساکت شد. بازم چیزی نگفتم. حرفش منو بُرد عقب، حدوداً سه سال پیش. یاد موقع‌هایی افتادم که سعی می‌کردم چیزایی که گوش می‌دم رو یه جوری با رساله جور در بیارم. وقتایی که می‌دونستم جور در نمیاد معذّب می‌شدم. اوائل سی دی رو عوض می‌کردم ولی کم کم دیگه گوش می‌کردم. آدِم خوش سلیقه‌ای بودم. کلکسیون خوبیم جمع کردم و اصلا این کاره شدم. با چند نفری سر همین بحثا به هم زدم و با چند نفری سر دادن و گرفتن سی دی جدید حسابی رفیق شدم، مبادله‌ی پایاپای!

نفس عمیقی کشیدم. رسیدیم به سر کوچه شون. پیچیدم تو. این کوچه رو بارها اومده بودم. جلوی خونه نگه داشتم. پیاده نشد. چند لحظه همین طور تو ماشین نشسته بودیم. گفتم:

«نمی‌خوای چیزی بگی؟»

بهش نگاه نکردم. چشمم رو دوخته بودم به جلو.

«نه»

در ماشینو باز کرد و پیاده شد.

«منون که رسوندیم. شب بخیر.»

صداش غمگین بود. آروم گفتم:

«شب بخیر.»

درو بست. رفت طرف درو کلید رو انداخت. تو فکر بودم ضبطو روشن کنم. یه جورایی که بفهمه تو راه به احترام اون خاموش بوده... دستم رو بردم طرف ضبط. برگشت، چش تو چش شدیم. دستم رو آوردم پایین. نفهمید می‌خواستم چی کار کنم. سرمو چرخوندمو راه افتادم. به خیابون که رسیدم پامو گذاشتم رو گاز. چندتا دنده جابجا کردم. کلافه بودم. زدم رو ترمز و کنار خیابون نگه داشتم.

حمید رو دوست داشتم ولی حرفاش کلافم کرده بود. دو سالی بود که آهنگ جزء عادی زندگی من بود؛ تو خونه، تو ماشین، تو مترو... ولی حمید منو برده بود به قبل از اینها، به موقعی که با خودم کلنجار داشتم، موقعی که عادت نکرده بودم.

به خیابون نگاه کردم. محلّه‌ی خلوتی بود. ماشینا با سرعت از کنارم رد می‌شدن و صداشون تو خیابون می‌پیچید.

نگاهم اومد رو دکمه‌ی ضبط. حس می‌کردم دوباره دچار اون کلنجار شدم...

قبل از نمازهایت

مسواک بزن!

همانگونه که امروزه برای محافظت از دندان‌هایمان از دهان شویه‌ها، مواد سفیدکننده، دندانپزشکان و جرم‌گیری کمک می‌گیریم، خوب است بدانیم که دین پیشرو اسلام که در همه زمینه‌ها سرآمد و بلکه یکه‌تاز بوده و هست ما را چگونه به محافظت از این نعمت خدادادی فرا خوانده است !

در نظر امام صادق علیه السلام مسواک زدن ویژگی‌های متعددی دارد

از جمله:

۱. موجب خوشنودی خداوند است.

۲. سنّت پیامبران است

۳. جلوی ترش کردن را می‌گیرد

۴. ملائکه خوشحال می‌شوند

۵. حسنات را مضاعف می‌کند

۶. دندان‌ها را سفید می‌کند

۷. ریشه دندان را محکم می‌کند

۸. پوست انداختن و پوسیدن دندان را از بین می‌برد .

۹. پاک‌کننده دهان است

۱۰. اشتها را زیاد می‌کند

۱۱. حافظه را زیاد می‌کند

حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام وصیت فرمودند: بر تو باد که پیش از هر نماز مسواک بزنی!

در قرآن تدبیر کنیم!

نکته‌هایی پیرامون مقام امامت

حجت الاسلام ظهیرالدین

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا

این آیه، برای ما که مسلمانیم، زنگ خطری است که به ما تدبیر در قرآن را گوشزد می‌کند. تدبیر در قرآن به معنای، مصداق سازی و تأویل و تفسیر به رأی آیات قرآن نیست. بلکه همان‌گونه که در آیهی مذکور مشاهده شد، آماده سازی قلب‌ها برای پذیرش مطلب حقیی است که خداوند به تدبیر کننده‌ی در آیات قرآن عنایت می‌فرماید. و این، جز با زدودن زنگار از قلب و یاری عالمان و صاحبان حقیقی قرآن –که همان اهل‌بیت رسول خدا هستند– میسر نخواهد بود.

بر اساس این آیه و آیاتی مشابه آن، حداقل می‌توان نتیجه گرفت هر موضوعی که خداوند متعال درباره‌ی آن، در قرآن سخنی فرموده‌اند، به صورت بالقوه ایستگاهی برای تدبیر در قرآن کریم به عمل به این دستور خداوند عزوجل است. قرآن، این اصلی‌ترین معجزه‌ی جاودانه‌ی آخرین رسول الهی صلی‌الله‌علیه‌وآله، در ژرفای آیات خود، مسأله‌ای متعالی را به ما می‌نمایاند که از جایگاهی والا و اهمیتی ویژه برخوردار است. این مطلب مهم، معرفی مقامی در دستگاه الهی است که قرآن، آن را از مقام نبوّت نیز بالاتر و برتر می‌داند.

در آیه ۱۲۴ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره، خداوند بیان می‌دارد که حضرت ابراهیم علی‌نیناواله‌وعلیه‌السلام، در حالی که یکی از انبیای اولوالعزم الهی است، با وجود چنین مقامی، پس از طی مراحل مختلف و پیروز شدن بر یک یک امتحانات پروردگارش، تازه به خواست خدا و جعل الهی، به مقام رفیع امامت نایل می‌آید.

این آیه به تنهایی خود گواهی می‌دهد که امامت، امر خداوند است. از سویی دیگر، از آنجا که در جای جای آیات قرآن، به مسأله‌ی امامت پرداخته شده است، بر اساس آنچه پیش‌تر در اهمیت و وجوب تدبیر در آیات قرآن کریم آمد؛ می‌توان مسأله‌ی امامت را یکی از مصادیق «امر به تدبیر در قرآن» دانست. از این رو، نه تنها ما، که تمامی مسلمین موظفند این امر مهم را به انجام رسانیده و به تدبیر در مسأله‌ی امامت اهتمام ورزند تا خدای ناکرده، مشمول «علی قلوب افعالها» و عقوبت الهی، نگردند.

برای اینکه بتوانی برتری مقام امامت را بر دو مقام نبوت و رسالت نشان دهیم لازم است نخست به بیان مفهوم دقیق دو واژه «نبوّت» و «رسالت» از دیدگاه قرآن بپردازیم. تا در نهایت معلوم شود چرا مقام امامت از دو مقام یاد شده، بالاتر است.

<div><div> </div><div><div> </div></div></div>	مقام «نبوّت»	<div><div> </div><div><div> </div></div></div>
<div><div> </div><div><div> </div></div></div>	واژه «نبی»، از ریشه «نبا» به معنای خبر مهم گرفته شده است، بنابراین مفاد لغوی «نبی»، حامل خبر بزرگ و یا خبر دهنده از آن، می باشد. ^۱ کلمه «نبی» که معادل آن در فارسی «پیامبر» است، در فرهنگ قرآن، به انسانی گفته می‌شود که وحی الهی را از خداوند بزرگ، با روش های گوناگون می‌گیرد و گزارشگری است که بدون وساطت بشری دیگر، از جانب خدا خبر می‌آورد، دانشمندان این واژه را چنین تعریف نموده اند:	<div><div> </div><div><div> </div></div></div>
<div><div> </div><div><div> </div></div></div>	«إِنَّهُ مُؤَدِّمَنَ اللَّهِ بِلا واسِطَةٍ مِنَ البَشَرِ» ^۲	<div><div> </div><div><div> </div></div></div>
<div><div> </div><div><div> </div></div></div>	نبی، کسی است که بدون وساطت انسانی دیگر، وحی خدا را برای مردم بازگو کند.	<div><div> </div><div><div> </div></div></div>

بر این اساس، شرح وظایف «نبی»، در چهارچوب اخذ وحی و گزارش نمودن آنچه به وی الهام می‌گردد برای مردم، محدود می‌باشد. قرآن مجید، در این زمینه می‌فرماید:

«فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ»^۳

- خدا پیامبران را به عنوان مژده آورندگان و بیم دهندگان، برانگیخت.

<div><div> </div><div><div> </div></div></div>	مقام «رسالت»	<div><div> </div><div><div> </div></div></div>
<div><div> </div><div><div> </div></div></div>	واژه رسول در قاموس وحی، بر پیامبرانی اطلاق می‌گردد که علاوه بر اخذ وحی و خیر دادن از جانب خدا، مسؤولیت ابلاغ رسالتی الهی را از جانب پروردگار بر دوش دارند و مأموریت دارند که آن رسالت را به مردم برسانند.	<div><div> </div><div><div> </div></div></div>
<div><div> </div><div><div> </div></div></div>	قرآن مجید در این مورد می‌فرماید:	<div><div> </div><div><div> </div></div></div>
<div><div> </div><div><div> </div></div></div>	«فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا إِنَّمَا عَلَي رَسُولِنَا البَلَاغُ الْمُبِينُ» ^۴	<div><div> </div><div><div> </div></div></div>
<div><div> </div><div><div> </div></div></div>	- اگر روی برتافتید، بدانید که فرستاده ما، جز ابلاغ روشن رسالت، مأموریتی ندارد.	<div><div> </div><div><div> </div></div></div>
<div><div> </div><div><div> </div></div></div>	بنابراین، مقام «رسالت»، مقام دیگری است که به «نبی» عطا می‌شود.	<div><div> </div><div><div> </div></div></div>

به دیگر سخن: هر یک از دو مفهوم «نبوّت» و «رسالت»، به خصوصیتی از ویژگی‌های پیامبرانی که از جانب خدا وحی دریافت نموده‌اند اشاره می‌کند، بدین صورت که پیامبران از آن جهت که گیرندگان و حاملان خبری هستند، «نبی» می‌باشند و از آن نظر که وظیفه‌ای را به عنوان ابلاغ رسالت بر عهده می‌گیرند، «رسول» نامیده می‌شوند.

از مجموع سخنان یاد شده، چنین نتیجه می‌گیریم که پیامبران، تا لحظه‌ای که در محدوده نبوّت و رسالت قرار دارند، تنها اخبار الهی را اعلام می‌دارند و راه‌های سعادت و خوشبختی را به مردم نشان می‌دهند، و جز خبر دادن از جانب خدا و یا ابلاغ رسالتی که بر دوش آنان نهاده شده است، مسؤولیت دیگری ندارد.

اما مقام «امامت الهی» از چشم انداز قرآن مجید، غیر از دو مقام یاد شده و توأم با اختیارات و تصرّفاتی گسترده‌تر می‌باشد.

قرآن کریم در مورد اعطای مقام امامت به پیامبری گرامی؛ یعنی ابراهیم خلیل، چنین می‌فرماید:

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۗ قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي ۝

آنگاه که خدای بزرگ، پیامبر خود -ابراهیم -را به چندین امتحان، آزمود، و او نیز از بوته امتحانات الهی، سرفراز بیرون آمد، خدا به وی فرمود: ما تو را امام و پیشوای مردم قرار دادیم. ابراهیم گفت: این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا خواهی فرمود؟

در پرتو این سخن قرآن، دو حقیقت بر ما آشکار می‌گردد:

الف: آیه یاد شده به روشنی بر مغایرت مفهوم امامت با دو مفهوم «نبوّت و رسالت»، گواهی می‌دهد؛ زیرا ابراهیم از سالیان دراز پیش از این آزمایش‌های الهی، که از جمله آن‌ها تصمیم بر قربانی کردن فرزند خود (اسماعیل) بوده است، به مقام نبوّت نائل گردید و این موضوع ثابت شده است زیرا همه می‌دانیم که خدای بزرگ، در دوران کهولت ابراهیم، فرزندان وی [اسماعیل و اسحاق] را به او عنایت فرمود، زیرا قرآن مجید، به نقل از وی، چنین می‌فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ»^۵

- سپاس خدای را که در دوران پیری، اسماعیل و اسحاق را به من عطا فرمود.

از اینجا معلوم می‌شود که یکی از آزمایش‌های الهی؛ یعنی تصمیم بر ذبح اسماعیل، که به دنبال آن آزمایش‌های دشوار، خدای بزرگ مقام «امامت» را به ابراهیم ارزانی داشت، در اواخر عمر آن حضرت به وقوع پیوسته و او در پایان دوران زندگانی خویش، به مقام امامت بر مردم نایل گردیده است، در حالی که از سالیان دراز پیش از آن، دارای مقام نبوّت بوده است؛ زیرا پیش از آن که دارای «ذرّیه» گردد، وحی الهی - که نشانه نبوّت است - بر او فرود می‌آمد.^۷

ب: همچنین، از این آیه «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ…» استفاده می‌شود که مقام «امامت الهی»، در مرتبه‌ای فوق مرتبه نبوّت و رسالت قرار دارد؛ زیرا به گواهی سخن قرآن، در عین حال که حضرت ابراهیم به مقام نبوّت و رسالت نائل گشته بود، می‌بایست امتحانات طاق‌ت فرسایی را پشت سر بگذارد و پس از رستگاری در آن آزمایش ها، مقام امامت به وی ارزانی شود. و دست یافتن به آن مقام، بدون پشت سر نهادن آزمایش‌های الهی پی‌درپی، امکان پذیر نبوده است.

ثبت سند وزارت در دفترخانه معراج

پیامبر خدا ﷺ در وصیتشان به امیرالمومنین علیه السلام فرمودند:

«یا علی من نام تو را در چهار جا همراه نام خود دیدم و با دیدن آن انس گرفتم، هنگامی که من در معراج خود به آسمان، به بیت المقدس رسیدم، دیدم که بر سنگ بزرگ آن نوشته شده بود که:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَيْدِيَهُ يُوزِرُهُ وَ نَصْرَتُهُ يُوزِرُهُ

معبودی جز الله نیست، محمد پیامبر خداست، او را با وزیرش تأیید کردم و با وزیرش یاری رساندم.

به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام، پس چون به سدرهٔ المنتهی رسیدم بر آن نوشته‌ای یافتم (که چنین بود):

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحَدِي مُحَمَّدٌ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي أَيْدِيَهُ يُوزِرُهُ وَ نَصْرَتُهُ يُوزِرُهُ

همانا منم خداوند که معبودی جز من نیست و من یگانه‌ام و محمد برگزیده من از آفریدگانم است، او را با وزیرش تأیید کردم و با وزیرش یاری اش کردم.

به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام، و چون از سدرهٔ المنتهی گذشتم و به عرش خداوند جل جلاله رسیدم، بر پایه‌های عرش نوشته‌ای یافتم (که چنین بود):

أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحَدِي مُحَمَّدٌ حَبِيبِي أَيْدِيَهُ يُوزِرُهُ وَ نَصْرَتُهُ يُوزِرُهُ

معبودی جز من نیست و من یگانه‌ام، محمد حبیب من است و او را با وزیرش تأیید کردم و با وزیرش یاری اش کردم.

پس چون سر خود را بلند کردم درون عرش نوشته ای یافتم (که چنین بود):

أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحَدِي مُحَمَّدٌ عَبْدِي وَ رَسُولِي أَيْدِيَهُ يُوزِرُهُ وَ نَصْرَتُهُ يُوزِرُهُ

منم خداوند، معبودی جز من نیست و من یگانه‌ام، محمد بنده و پیامبر من است، او را با وزیرش تأیید کردم و با وزیرش یاری اش کردم.

بہتر است در روایت فوق کمی تامل کنیم!

درست است که خیلی‌ها تمام تلاش خود را جهت نابود کردن روایات پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم انجام دادند، تا سندی از وصایت و خلافت امیرالمومنین علیه السلام برجا نماند، هرچند که ناموفق بودند،

اما آیاکسی می‌تواند این اسناد را نابود کند!؟

اسنادی که بر عرش خدا نوشته شده است!

^[1] خصال صدوق، ج ۱، صفحه۲۰۷

عجب ادعای گزافی کرده‌ایم! ما کجا و شیعه علی ﷺ کجا!

دوستان داریم، اما شیعه نیستیم!

در زمانی که امام رضا ﷺ در خراسان بودند و در ظاهر ولی عهد مأمون به شمار می‌آمدند، جمعی از شیعیان برای دیدار آن حضرت به خراسان آمده، و از دربان اجازه ورود می‌خواستند، دربان برای آن‌ها از آن حضرت اجازه می‌طلبید ولی اجازه‌ای صادر نمی‌شد.

آنها دو ماه پی در پی در هر روز دو بار به در خانه حضرت آمده و اجازه ورود می‌طلبیدند و به دربان می‌گفتند: به امام رضا ﷺ بگو ما جمعی از شیعیان شما هستیم.

وقتی دربان تقاضا و پیام آنها را به امام عرض می کرد، امام فرمود: امام دیدار آنان را رد می‌فرمود.

سرانجام آن‌ها به دربان گفتند: از جانب ما به امام عرض کن، ما از شهرهای دور آمده‌ایم و مکرر اجازه خواسته‌ایم و جواب منفی داده‌اید. اگر بدون ملاقات با شما به وطن بازگردیم، دشمنان ما، ما را شماتت خواهند کرد. نزد مردم هم شرمنده و سرافکنده خواهیم شد…

دربان، پیام آن‌ها را به امام ابلاغ کرد، امام ﷺ فرمود: به آن‌ها اجازه ورود بده. دربان به آن‌ها اجازه داد، آن‌ها به محضر آن حضرت رسیدند و پس از احوال پرسی عرض کردند: «ای فرزند رسول خدا، چه شده که ما به این بی‌مهری جانکاه و خفت و خواری افتاده‌ایم؟ پس از آن همه بی‌اعتنائی و عدم

آشنایی با همه زبان‌ها

این از واقعیت‌های انکارناپذیر تاریخی است که امامان ﷺ با ملت‌ها و اقوام گوناگونی ارتباط داشتند و مناظره دینی و علمی می‌کردند و با زبان آن‌ها به گفت‌وگو می‌پرداختند. سندهای روشن و فراوان این حقیقت، در دست تاریخ‌کاوان است و معارف عظیم ما بر آن گواهی می‌دهد.

امامان ﷺ با گروه‌های ناهم‌زبانی از جمله گروه‌های زیر در ارتباط بودند:

۱- اهل کتاب، مثل یهود و نصاری.

۲- موالی یا بردگانی که از ملل گوناگون به قلمرو حکومت مسلمانان آورده شده بودند.

۳- شیعیان با ملیت‌های مختلف که برای زیارت، تجارت، پرسش و آموختن به دیار امامان ﷺ می‌آمدند.

۴- دانشمندان و حقیقت‌جویان کشورهای دور و نزدیک.

۵- مأموران دولتی.

۶- زنان، کنیزان و غلامان ناهم‌زبانی که در خانه آنان بودند.

بدین جهت موارد متعددی نقل شده که آن یزرگواران با هر قومی به زبان خودشان صحبت می‌کردند. پیش از این نمونه‌ای در مورد امام حسن عسکری ﷺ را بیان نمودیم. این گفتگو، گاه باعث تعجب اصحاب آنان نیز می‌شده است. در ادامه به نمونه‌ای از این موارد اشاره می‌کنیم.

اجازه شما، دیگر برای ما آبروئی نمانده است. علت چیست؟

امام رضا ﷺ فرمود: این آیه را بخوانید:

«**وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَغْفُوا عَنْ كَثِيرٍ**»

«هر مصیبتی که به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده‌اید و او بسیاری را نیز عفو می‌کند»

من در مورد شما به پروردگار و به رسول خدا و امیرمؤمنان و پدران پاکم پیروی کردم.

آن‌ها عرض کردند: چرا نسبت به ما بی‌اعتنایی هستید؟

امام رضا ﷺ فرمود: به خاطر آنکه شما ادعا می‌کنید از شیعیان امیرمؤمنان علی ﷺ هستید، وای بر شما همانا شیعه علی ﷺ، افرادی مانند حسن و حسین ﷺ و ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و محمد بن ابوبکر بودند که هیچ‌گونه مخالفت با اوامر آن حضرت نمی‌نمودند، و هیچ‌گاه کاری که مورد نهی آن‌ها بود انجام نمی‌دادند ولی شما وقتی که می‌گوئید ما شیعه علی ﷺ هستیم در بیشتر اعمال، با دستورات آن حضرت مخالفت می‌نمائید و در انجام فرائض کوتاهی می‌نمائید، و در رعایت حقوق برادران، سستی می‌کنید، آنجا که تقیه واجب است تقیه نمی‌کنید و آنجا که حرام است تقیه می‌کنید،

اگر شما به جای شیعه بگوئید ما از دوستان اولیاء خدا و دشمنان دشمنان آن‌ها هستیم، شما را در این قول رد نمی‌کنم، ولی شما ادعای مقام ارجمند «شیعه» می‌کنید، و این ادعای شما با اعمال شما سازگار نیست، شما راه هلاکت را می‌پیمائید مگر اینکه با توبه و انابه، ضایعات گذشته را جبران کنید.

آن‌ها گفتند: ما استغفار و توبه می‌کنیم، و از این پس خود را به عنوان دوستان شما دشمن دشمنان شما، عنوان می‌نمائیم نه شیعه شما.

امام رضا ﷺ فرمود: «آفرین بر شما ای برادران و دوستان من.»

آنگاه امام ﷺ از آن‌ها احترام شایان کرد و آن‌ها را نزد خود نشانید و سپس به دربان خود فرمود: چند بار از ورود آن‌ها جلوگیری کردی؟

او عرض کرد: ۶۰ بار.

امام به او فرمود: شصت بار نزد آن‌ها بیا و به آن‌ها سلام کن و سلام مرا به آن‌ها برسان، خداوند به خاطر استغفار و توبه، آن‌ها را آمرزید، و آن‌ها و بستگان آن‌ها را به خاطر دوستی‌شان با ما، مشمول کرامت و لطف خاص قرار داد و به آن‌ها از غذاها و اموال به طور فراوان بهرمند ساز و گرفتاری آن‌ها را بر طرف نما.

بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۸

چرا ولایت عهدی مأمون را قبول کردی؟

زمانی که مأمون حضرت رضا ﷺ را ولیعهد خود کرد، یک نفر از مخالفین چاقویی را به زهر آلوده کرده و به باران خود گفت: «من نزد این مرد که خودش را فرزند رسول خدا ﷺ می‌داند می‌روم و می‌پرسم چرا ولیعهدی مأمون را قبول کرده است! پس اگر دلیلی «قانع‌کننده» نیاورد، او را می‌کشم!» وی چاقو را هم در آستینش پنهان کرد.

هنگامی که اجازه ورود گرفت و بر حضرت رضا ﷺ وارد شد، حضرت به او فرمود: «جواب سؤال تو را می‌دهم اما به شرط اینکه تو هم به این شرط وفادار باشی.»

آن مرد گفت: شرط چیست؟

حضرت فرمود: «اگر جوابی که دادم مورد پسند تو بود باید آنچه که در آستین پنهان کرده‌ای بشکنی و دور اندازی.»

آن مرد از شنیدن سخن حضرت متحیر شد و فورا آن چاقو را بیرون آورد و شکست و دور انداخت. آنگاه به حضرت عرضه داشت: چرا ولیعهدی مأمون را

در زمان مأمون، به هنگام ولایتعهدی حضرت رضا ﷺ بارندگی صورت نگرفت و خشکسالی پیش آمد. برخی از اطرافیان مأمون و برخی از کسانی که نسبت به حضرت رضا ﷺ در دل کینه داشتند، می‌گفتند:

ببینید از زمانی که علی بن موسی به این خطه آمده و ولیعهد ما شده است، خدای تعالی باران را بر روی ما قطع کرده است.

آنان این مطلب را به مأمون رساندند. مأمون به حضرت رضا ﷺ عرض کرد:

بارندگی قطع گردیده و ما دچار کمبود باران شده‌ایم. اگر شما از خدا بخواهید که بر ما باران فرو فرستد، بسیار به جا خواهد بود. [می‌خواست امام را امتحان کند!]

حضرت فرمودند: این کار را خواهم کرد.

مأمون پرسید: چه زمانی این کار را انجام خواهید داد؟

حضرت فرمودند:

روز دوشنبه. چون دیشب در عالم رؤیا رسول خدا ﷺ به همراه امیرالمؤمنین ﷺ تشریف آوردند و فرمودند: فرزندم! منتظر روز دوشنبه باش. و در آن روز به صحرا برو، نماز طلب باران بخوان، که خدای تعالی به دعای تو باران خواهد فرستاد. و فضائل خود را به منکران بنمایان، که خدا می‌خواهد به آنان بنمایاند، تا آنکه درک آنان نسبت به فضل و منزلتی که نزد خدا داری، زیادتر گردد.

بامداد روز دوشنبه آن حضرت به صحرا رفت. مردم نیز به همراه آن حضرت بیرون رفته بودند و انتظار می‌کشیدند.

آن امام همام بالای منبر تشریف برد. و حمد و ثنای الهی را به جای آورد. سپس عرض کرد:

«پروردگار ! تو حق ما اهل بیت را بزرگ داشته‌ای. و مردم نیز به فرمان تو، به ما متوسل شده‌اند. و انتظار فضل و رحمت تو را می‌کشند، و احسان و نعمت تو را توقع دارند. پس ای پروردگار مهربان! بارانی سودمند و همگانی و بدون زیان

قبول کرده‌ای؟» و حال آنکه آنان کافرند و شما فرزند پیغمبر هستی؟ حضرت رضا ﷺ فرمودند: «آیا کفر این گروه بدتر است یا کفر عزیز مصر «زمان حضرت یوسف ﷺ» و اهل مملکت او؟ در حالی که این گروه به یگانگی خدا اقرار دارند و اما اهل مصر به یگانگی خدا اقرار نداشتند؟ یوسف هم فرزند پیغمبر و پیغمبر زاده بود با این حال به عزیز مصر که کافر بود گفت: «مرا بر خزائن

زمین فرمان‌روا کن!» و یوسف ﷺ در مجالس فراعنه می‌نشست.

من مردی از اولاد رسول خدایم و مرا به زور و قبول این امر وادار کرده‌اند پس دیگر سرزنش تو بی‌مورد است!

مرد پاسخ داد: «قبول کردم» و دیگر شما را سرزنش نمی‌کنم و شهادت می‌دهم که توئی فرزند رسول خدا ﷺ و صادق و راستگو هستی.

کرامات خدا به دستان فرزند رسول خدا

بر این مردم بیار. و به گونه‌ای باران را فروفرست که وقتی اینان به خانه‌هایشان رسیدند، باران شروع به باریدن کند.»

در این هنگام ابرها گرد آمد و به هم متصل گردید، و رعد و برق آغاز شد. مردم وقتی چنین دیدند، به حرکت در آمدند، تا به منازل خویش بروند و باران آن‌ها را خیس نکند.

حضرت فرمودند:

«ای مردم! این ابرها مأمور به باریدن در سرزمین شما نیستند. آنها مأموریت منطقه دیگری را دارند.»

با این بیان امام ﷺ ابرها حرکت کردند، و به سمت دیگری رفتند. سپس ابر دیگری آمد.

رعد و برق آغاز شد. مردم حرکت کردند که به منزل خود بروند، امام همان جمله‌ی دفعه قبل را فرمودند.

بدین گونه ده ابر هم پیوسته آمد و گذشت. و هر بار حضرت همین جمله را می‌فرمودند، تا آنکه یازدهمین ابر در آسمان هویدا شد.

امام فرمودند:

«ای مردم! این همان ابری است که خدا مأمور باریدن در سرزمین شما فرموده است. پس شکر خدای را به خاطر این نعمت به جای آورید، و به منازل خود بروید. و بدانید که این ابر، زمانی شروع به باریدن خواهد کرد که شما به منازل خود رفته باشید. و آن‌گاه خیر بر سرزمین‌تان نازل خواهد شد.»

در این هنگام امام ﷺ از منبر به پایین آمد. مردم به منازل خود رفتند. تا زمانی که منازل خویش نرسیده بودند، از ابرها قطره‌ای باران نبارید. و پس از آن باران فراوانی باریدن گرفت، که تمام صحراها و حوض‌ها و برکه‌ها و دشت‌ها را پر کرد، مردم پس از دیدن این نعمت بزرگ خدا گفتند: «کرامات خدا، بر فرزند رسول خدا گوارا باد.»

بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۸۲–۱۸۰.

^[1] دکر ابوتراب ۱۴۳۳ سال اول ، شماره دوم ، زمستان ۱۳۸۹

^[2] دکر ابوتراب ۱۴۳۳ سال اول ، شماره دوم ، زمستان ۱۳۸۹



شامگاه خداپسندی

حامد داودوندی

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

همین‌طور صدایش بلندتر می‌شد و صورتش برافروخته‌تر: «او دو دستگی و دوگانگی در جمع ما ایجاد کرد و پدران و نیاکان ما را که به این آیین مرده‌اند، دوزخی خطاب کرد!! سخنان او بر ما بسیار گران آمده است و اینک من، رأی خویش را درباره‌ی او باز گو می‌کنم…»

با گفتن این جمله هیاهویی به پا شد. بعضی با فریاد از او می‌خواستند نظرش را زودتر بگویند. ابوجهل خوب بلد بود که چطور باید این جمعیت پیر و خودپرست را به هیجان بیاورد. حالا گوش‌ها آن‌قدر تشنه بودند که یکجا همه‌ی حرف‌های او را ببلعند. چشمانش از شیطنت و جنایت برق می‌زد. حالا وقتش بود که دلش را خنک کند و عقده‌اش را خالی. سینه‌اش را که صاف کرد در دم همه ساکت شدند: «به نظر من، باید کسی را مأمور کنیم تا او را بکشد!! اگر هم احياناً بنی‌هاشم خواستند به خون‌خواهی برخیزند، ده برابر به آن‌ها دیه و خون‌بها می‌دهیم!»

انتظارش را نداشتند این‌قدر تندروی و خشونت به خرج دهد. هیجان لحظات قبل جایش را به سکوت داده بود و نگاه‌های گره خورده که حالا کم‌کم تردید‌آمیز می‌شد. داشت خیالم راحت می‌شد که آن پیرمرد ناشناس، دهان‌پلیدش را باز کرد و ای کاش می‌شد فریاد بکشم که: «ای بی‌خردان! این ابلیس است!».

هیبتی برای خودش درست کرده بود که حتّی کسی جرأت نکرد سؤال کند «او کیست؟» و آنجا چه می‌کند! امان از این همه ظاهری بینی!… ملعون پوزخندی زد و گفت: «نظر ابوجهل سست و نسنجیده و پوچ است. به جایی نمی‌رسد!»

نگاه‌ها به سمت او برگشته بود و حالا خود ابوجهل هم منتظر بود ببیند این تازه وارد چه می‌گوید. «چه کسی حاضر است او را بکشد؟ بنی‌هاشم بی‌تردید به گرفتن دیه رضایت نخواهند داد؛ با اصرار قاتل را می‌گیرند و قصاص می‌کنند. خب! حالا چه کسی حاضر است از جان خویش بگذرد و جان محمّدﷺ را بگیرد؟» پاسخ ابلیس روشن بود. ادامه داد: «تازه اگر هم بگویید از قاتل محمد حمایت می‌کنید، بدانید که وارد جنگ خانگی خواهید شد و کمر به نابودی خود بسته‌اید.»

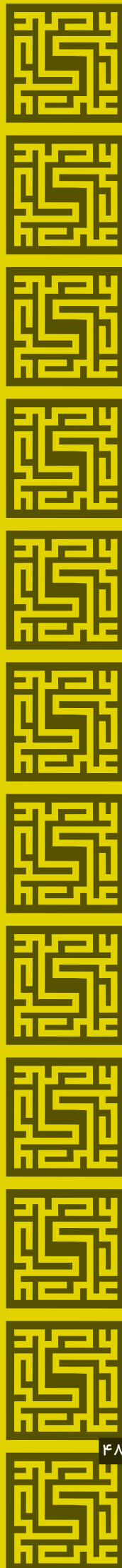
بزرگان قریش حالا مقهور مکر غریبه‌ای شده بودند که خیال می‌کردند به فکر جان قبیله‌ی‌شان است. غافل از این که او می‌خواست اگر هم در جمع آن‌ها کسی هست که دلش مایل به کشتن پیامبر نیست، با این نقشه مجبور به رضایت شود و بر گمراهی و گناهش افزوده شود. کاش می‌فهمیدند او همان دشمن دیرینه و قسم خورده‌ی آدم‌زادگان است. یک قدم بیشتر نمانده بود کار را یکسره کند که یکی گفت: «من پیشنهاد دیگری دارم که هم مؤثر است و هم بی‌خطر! … باید او را در خانه‌ای حبس کنیم تا آن‌قدر آنجا بماند که بمیرد و یادش از خاطرها برود»

ابلیس، خنده‌ی خبیثانه‌ای کرد و گفت: «این نظر که از نظر ابوجهل هم سست‌تر است! … فکر می‌کنید بنی‌هاشم دست روی دست می‌گذارند تا آن‌قدر محمّدﷺ در زندان شما بماند تا بمیرد؟! … در یکی از موسم‌های حج که اعراب اطراف – که بنی‌هاشم را گرامی می‌دارند- به مکه می‌آیند، با کمک آن‌ها بر شما یورش می‌آورند و او را آزاد می‌کنند.»

ناگهان یک نفر گفت: «بگذارید من هم پیشنهادم را بدهم. بهترین راه این است که او را تبعید کنیم. آنگاه با خیالی آسوده به عبادت خداایانمان بپردازیم…»

این بار بلافاصله همه‌ی نگاه‌ها به دهان پلید ابلیس دوخته شده بود تا نظر شومش را بدانند. او هم – که حالا حرفش خریدار داشت- با تکبر همیشگی‌اش، مخالفتش را با تکان دادن سرش ابراز کرد و گفت: «شما انگار نمی‌فهمید چه می‌گویید! شما می‌خواهید مردی را تبعید کنید که چهره‌ای جذاب و گیرا دارد و در سخنوری بی‌نظیر است. لهجه‌ی شیرین او دل‌ها را شیفته‌ی خود می‌کند… به هر جایی او را تبعید کنید مطمئن باشید مردم آنجا شیدای او می‌شوند به دین او در می‌آیند!!»

حالا دیگر وقتش بود که آخرین ضربه را وارد کند. ابلیس داشت به آرزویش می‌رسید. همه حیران و سرگردان مانده بودند چه بگویند. حالا او تنها سخنور جمع شده بود: «فقط یک راه باقی می‌ماند!…» چشم‌ها و زبان‌ها فریاد می‌کشیدند: «چه راهی؟» و او با غرور نفرت‌انگیزش ادامه داد: «قریش، قبیله‌ی بزرگی است و خاندان‌های زیادی دارد. شما باید از هر خاندان بزرگ و مهم قریش، یک نفر را انتخاب کنید، از خود بنی‌هاشم نیز ابولهب – که عمومی اوست- باید شرکت داشته باشد، این گروه باید شبانه بر او هجوم آورند و او را بکشند. با این حساب بنی‌هاشم مجبور به پذیرفتن خون‌بها خواهند شد.»



پیشنهاد پلید شیطان، به اتفاق آرا تصویب شد و همه خوشحال می‌رفتند که با سوت و کف، کعبه را طواف کنند و مراسم شکرگزاری از خدایان را به جای آورند که خداوند دستور داد به رسولش برسانم:

کافران به حيله و نيرنگ پنهانی تصميم گرفتند تا تو را زندانی کنند يا آنکه بکشند و يا تبعيد نمايند. آنان حيله می‌ورزند و خداوند نيز سزای حيلهی آنان را می‌دهد و البته خدا بهترين کسی است که می‌تواند نيرنگ آنان را نقش بر آب کند.

بیچاره‌ها نمی‌دانستند «دست خداوند» همیشه بالای دست آن‌هاست و این دست خداست که یار و یاور رسول خدا ﷺ و حافظ جان اوست. حالا این که «دست خدا» این بار چگونه جان رسول خدا ﷺ را نجات می‌دهد فکر را مشغول کرده بود... این قدر از خودم سؤال می‌کنم و با خودم کلنجار می‌روم که نمی‌فهمم چگونه به زمین می‌روم. این سؤال‌ها دارد دیوانه‌ام می‌کند مخصوصاً حالا که این چشم‌های پر از کینه و خون و این شمشیرهای برنده را با چشم خودم می‌بینم. چهل نفرند. به حساب خودشان زرنگی کرده‌اند و از هر قبیله، نماینده‌ای برای ریختن خون پیامبر آمده است تا از خون‌خواهی بنی‌هاشم پیش‌گیری کنند! این‌ها واقعاً چه فکری کرده‌اند؟ یعنی واقعاً خیال کرده‌اند می‌توانند خدا را فریب بدهند؟ باز از خودم می‌پرسم: «علی ﷺ چگونه...؟»

عجب دلی دارد علی ﷺ! پر از محبت رسول خدا و خالی از ترس! دوباره یاد خودم و میکائیل که می‌افتم، دلم پر از مهر علی ﷺ می‌شود.

حالا من درست ایستاده‌ام بالای سر علی ﷺ و میکائیل ایستاده پایین پایش. چقدر راحت از این شانه به آن شانه می‌شود! رو انداز پیامبر را هم انداخته رویش که نکند قاتلان شک کنند! خدایا! نکند...

انگار وقتش رسیده است. سپیده زده و حالا دیگر برق شمشیرهای کشیده به راحتی دیده می‌شود. خدایا!... یورش می‌آورند! همه با هم! می‌آیند سمت بستر پیامبر که حالا جاننش در آن خوابیده است. علی ﷺ تیز بلند می‌شود و آب سرد می‌ریزد روی آتش هیجانشان. خشک‌شان زده است. همین‌طور زل زده‌اند به علی ﷺ دهان‌شان باز مانده است و چشمانشان از حدقه بیرون زده. باز هم دست خدا تنها یار و یاور رسول خدا می‌شود. مثل روز دعوت خویشان، مثل... مثل همیشه.

از سر شوق با همه‌ی وجودم فریاد می‌کشم: «آفرین بر تو علی ﷺ! مبارکت باشد! کجا کسی مثل توست؟! خداوند به وسیله‌ی تو به فرشتگان آسمان مباحثات می‌کند.»

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ

از مردم کسانی هستند که جان خویش را برای بدست آوردن خشنودی خداوند به فروش می‌گذارند و خداوند نسبت به بندگانش بسیار مهربان است.

«خوشا به حالت! علی جان، عجب معامله‌ی پرسودی کردی! من، میکائیل و همه‌ی فرشتگان، به گرد پای تو هم نخواهیم رسید... اصلاً من که باشم که از تو تعریف کنم؟! خداوند بر تو مباحثات می‌کند! تو به مقام «خشنودی خداوند» رسیده‌ای! گوارایت باد!»



پنجمین سال فعالیت

ابوتراب

سایت تخصصی امیرالمومنین علیه السلام
www.aboutorab.com

به زودی، با شکل و شمایی جدید
و با امکانات تازه ای مانند:

تالار گفتگو

فروشگاه

قسمت ویژه کارهای شما

ذکر ابوتراب

اولین فصلنامه تخصصی پیرامون فضائل اهل بیت عظیم السلام

شماره اول



شماره دوم

- حکایت و داستان
- فضیلت
- بحث تخصصی
- مقالات تحلیلی
- مصاحبه
- معرفی سایت



مشترک اولین فصلنامه تخصصی فضائل اهل بیت شوید

ارسال به آدرس پستی شما
اشتراک سالانه ۴۰۰۰ تومان

عکس از علی

خجالت کشیدم بگویم: «جانم به قربانت!» وقتی دیدم بانوی دو سرا،
حضرت زهرا سلام الله علیها می گویند: «علی جان! تن و جانم فدایت!»
سرم را پایین انداختم و نگفتم: «در جان و قلب منی!» وقتی دیدم
پیامبر و حبیب خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «علی، جان من است»
خواستم لا اقل فریاد بزنم که: «پدر جان! من به تو افتخار می کنم!» اما
زبانم بند آمد وقتی جبرئیل با شگفتی فریاد زد: «وای!! علی جان! چقدر
بلند مرتبه ای! ... خداوند به تو مباحات می کند!»
...
خودت بگو! حالا من با این قلب لبالب از عشق تو چه کنم؟ ... قلبم
دارد از هم می پاشد... بیا قلبم را در دستان مهربانت بگیر و آرام
کن... نازنین من! مهر و ماه من! ای پدر!...